37,147,341

37,147,341

سال ششم ـ شمارهٔ اول فروردین ماه ۱۳۳۷

(شماره مسلسل ۶۱)

گوهر

نامهٔ تحقیقی در بارهٔ ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ا...

نویسندگان و گویندگان

دکتر کاسمی	ورزی	اوحدی
محیط طباطبائی	دکتر باستانی پاریزی	بقائی نائینی
امام فخر رازی	پزشکی	دکتر فضائی
توللی	سهیلی خوانساری	بهنیا (متین...)
دکتر افشار	پارسا تویسرکانی	دکتر خراس...
دکتر صدارت (نسیم)	دکتر شفیعی	دکتر کاظمی
مؤید ثابتی	حالت	دکتر ابوتر...
حکیم سنائی	کحال‌زاده	سعیدی

بنیاد نیکوکاری نوریانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

37,147,341

گوهر

نامهٔ تحقیقی گوهر در باب ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران و دانشهای روز

از انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی

مدیر مسئول: مرتضی کامران

جای اداره: خیابان ایرانشهر شمالی - کوی یگانه شمارهٔ ۲۵

تلفن ۸۲۳۱۷۵

بهای اشتراک سالانه:

ایران ۱۲۰۰ ریال

کشورهای دیگر باضافه هزینه پست

تک‌شماره ۱۰۰ ریال

چاپ کاویان

فهرست مندرجات

ފުރަތަމަ ޗާޕު

ޗާޕު ١٠٠٥ ނުސްޚާ

[illegible]

[illegible]

ޗާޕު ١٩٠٠ ވަނަ އަހަރު

ފޯނު ٧٤٤١٨٥

٢٥ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست مندرجات

سال ششم - شماره ۱ فروردین ماه ۲۵۳۷
(شماره مسلسل ۶۱)

گوهر

مدیرمسؤول: مرتضی کامران



بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

گوهر شش ساله شد واین سخن ، هرچند بگفتن ونوشتن بسیارساده وآسان مینماید، اما درعمل سخت بغرنج وبادشواری فراوان همراه بوده است . ما ، دراین مدت مدید ، همهٔ دواعی همت وبواعث عزیمت رابکار بستیم وهمهٔ ممکنات ومقدورات ، که ما را در دسترس بود ، براه انداختیم تا ماهنامه‌ای طبع ونشر کنیم که فراخور و دربایست شئون عالی ومظاهر متعالی نثر فصیح وبلیغ پارسی وشعر نغز وبامغز دری باشد و بنظر موشکاف

ودقیقه یاب اهل بحث‌وتحقیق وبطبع نازك بین و مشکل پسند شیفتگان ودلباختگان فرهنگ والا وبیهمتای ایران ،پسند افتدو، درحد ممکن ، برفروشکوه ورونق وآبروی خزانهٔ غنی ونفیس گذشتگان بیفزاید وآنرا ارزنده‌تر وگرانبارتر سازد . اما دریغ و افسوس ، که باتمهید وتدارك اینهمه مقدمات ومبتدیات، بحصول مأمول وکمال‌مطلوب نرسیدیم. آری، بسیار فرق باشد از اندیشه تاوصول .

هرچند نهال نازك وشاداب ، اما روینده وبالنده‌ای راکه درشش سال‌پیش ،بااتکاء برحمت ومکرمت نامتناهی الهی وبامید توجه وعنایت ارباب بصیرت واصحاب معرفت، بزمین نشاندیم ودرآبیاری وپرستاری وآرایش وپیرایش آن از هیچگونه جد وجهد دریغ روانداشتیم ، اکنون ، پس‌از گذشتن مهربهار ها وقهرخزانها ، بیخی کشن و بارور و شاخی‌ستبروسایه‌گستر شده است ، لیکن باید، خواه ناخواه، این حقیقت را دردل باور داریم که هنوز آن درخت تناور وگلبن نام‌آوری نیست که اندیشهٔ آن درسرو آرزوی‌آن دردل ماگردش وجنبش دارد .

مادرشش سال پیش ، بهنگامی ، باقصد پاك و نیت خالص و ارادهٔ محکم‌وعزم جزم ، دراین راه سخت وصعب گام به‌پیش نهادیم که امواج بلاخیزومرگ ریز «شعر نو» و «نثرنو» باوج غلیان و فوران خود رسیده واغلب صفحات ادبی روزنامه‌ها و مجله‌ها وبیشتر ساعات ادبی برنامهٔ رادیوها وتلویزیونهای مملکت ، همه‌وهمه، میدان ترکتازی وشلنگ‌اندازی معرکه گیران وعربده‌جویان وصحنهٔ یاوه‌گوئی و چرندبافی درس‌نخوانده‌گان واز مکتب گریختگانی شده بودکه زاده و پرورده وبرآوردهٔ دامان گستردهٔ این هرج و مرج ادبی و آشفتگی و درهم گسیختگی فرهنگی زمان بشمار میرفتند .

ما، درشش‌سال‌پیش، بزمانی، بچاپ‌ونشر«ماهنامهٔ‌تحقیقی گوهر» دراین‌سبك‌واسلوب، مبادرت جستیم که فضیح‌ترین‌وفجیع‌ترین وسخیف ترین‌ورکیك‌ترین اثریعنی‌پدیدهٔ عجیب‌الخلقه وکریه‌المنظرهٔ «تفنگ گیسوطلائی» :

شنبه سوراخ
یکشنبه سوراخ
دوشنبه سوراخ سوراخ
سه‌شنبه سوراخ سوراخ سوراخ
چهارشنبه سوراخ سوراخ سوراخ سوراخ
پنجشنبه همه سوراخها
جمعه همه سوراخها در
چاه

بنام شاهکارشعروادب!! مملکت فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و نظامی و ناصرخسرووخیامی ، باآب وتاب فراوان وتحسین وتمجید بیرون ازوصف‌بیان ، در تنها نشریهٔ سازمان مهم رادیو و تلویزیون ایران ، یعنی مجلهٔ «تماشا» ،چاپ‌ونشرشده ویا **پدیدهٔ رسواتر وخنده آورتر** «زندگی اعداد زندگی» :

یك جذبه‌های منفی
دوجذبه‌های مثبت
سه جذبه‌های مثبت ، منفی
چهار جذبه‌های مثبت ومنفی ، مثبت
پنج‌جذبه‌های مثبت ومنفی ، منفی
وشش‌که شکل درهم دوائر جذبه است
درهفت دایره می‌افتد
وهشت دایره می‌افتد
ونه، دایره ازبالا است
که دایره است
وده نوزائی دوایر جذبه درتولد منفی است

بنام تازه‌ترین اثرادبی‌معاصر!! در رایج‌ترین وپرفروش‌ترین روزنامهٔ معتبر کشور،یعنی کیهان،بخط درشت نقش بسته وانتشار یافته بود.

ما ، درشش سال پیش ، بدورانی، برای مبارزه ومشت کوبیدن بدهان ژاژخایان، دست غیرت ازآستین همت بدرآوردیم که گروهی ، درکمیت بزرگ ودرکیفیت کوچك ، بنام استادومحقق وشاعروادیب وسخنور وهنرمند وهنرشناس ، این بازار آشفته ومحیط شوریدهٔ فرهنگی واین‌انقلاب ملعون وتحول مشئوم ادبی را،از نزدیك، ازخیلی نزدیك، میدیدند **وبعواقب علم‌وادب کش ونتائج فرهنگ وهنر بربادهٔ** آن وقوف کامل‌داشتند ولی ، مصلحت را ، (البته نمیدانم کدامین مصلحت ؟ وای کاش میدانستم !) همه مهر سکوت برلب زده وغل‌وزنجیر سکون بردست وپابسته ، **جامدوخامد وساکن وصامت،** دست بردست نهاده وسربرزانوی غم‌خمانده بتماشا می‌پرداختند **و هرگونه مبارزه رابی ثمرواثر میدانستند** وبداشتن همان عناوین دهن پرکن که بحق یاناحق بدست‌آورده‌بودند بسنده میکردند وبهمین مطلوب خرد و حقیر خرسند و راضی میشدند که در موسسه‌ها و بنیادها وکنگره‌ها وگردهم‌آئیها ، بعضویت یا ریاست انتخاب شوند وبرمتکای زعامت ادب عصروزمان تکیه زنند ودربروت‌خود باد بدمند وباین وآن کبریا و غرور بفروشند ویا درزمان تقسیم غنایم حق‌الزحمه‌ها وحق‌التألیف‌ها سهمی بیشتربجیب زنند ویابهنگام

دعوتهای رسمی نام خود ونوچه‌های بساط معرکه وسینه‌زنان گردعلم و کتل خود را در فهرست مدعوان بگنجانند. لاجرم، جست‌خیزی وجنگ‌وگریزی ازخود نشان نمیدادند ونه‌تنها باین وضع دلخراش وحال اسف اشتمال خرده‌ای نمیگرفتند واعتراضی نمیکردند بلکه بعضی ازآنان، برای آنکه **«وضع موجود» خود رابخطر نیندازند واز آش ونان خوان یغمابی‌نصیب وبهره نمانند**، خواه ناخواه، بزمزمهٔ زیرلبی ویااشارهٔ گوشه‌چشم وابروئی، موافقت وسازگاری خود رابااین هرج ومرج طلبان بی‌مایه وپایهٔ ادبی نیز اظهار میداشتند. آری، اگرجزاین بود، چه‌امری مردی را، پس از هفتاد سال درس خواندن وزحمت کشیدن وتوغل وتتبع درکتب ودواوین نظم ونثر پارسی و عربی، در موقعی که اعضاء واعصابش درزیر سنگ‌های گران آسیای زمان خرد وخسته شده‌وگرد سپید پیری برموی سررویش نشسته است، باین میکشاندکه، بازمینه سازی و صحنه پردازی، هرچندگاه، ازگوشهٔ انزوابدرآید ودرباب ترویج وتبلیغ شعرنو و تکذیب و تقبیح شعرکهن، مهملات ولاطائلاتی بگوید واین اراجیف را با «عکس و تفصیلات» در روزنامه‌ها بچاپ رساند ویادر رادیو و تلویزیون منتشر سازد؟! براستی وساوس شیطانی وهواجس‌نفسانی، این آدمی خود پسندوشهرت طلب وفزونی خواه رابکجاها میکشاند! العیاذ بالله!!

ما، دراین هنگامهٔ غوغا وبحبوحهٔ وانفسا، تنها، **بسابقهٔ علاقه‌ای صمیم ومحبتی قویم که بایران بزرگ وفرهنگ سترگ آن داشتیم و بسائقهٔ ذوق واستعداد وطبع خداداد واندوخته‌های گرانبار علمی وادبی وسرمایه‌های سرشار تتبعی و تحقیقی، زبان درکام وخامه برکف، بمیدان تاختیم واز همان نخستین گام، بی‌از دست دادن دمی وبهدر کردن قدمی، بیهراس ودلیر وبی‌پروا وگستاخ، بقلب‌صفوف فشردهٔ این پهلوان پنبه‌های موی سرورو نتراشیده و شلوار وسدرهٔ جین پوشیده ومشوقان و مروجان بااثروبی‌خبرشان زدیم.**

نخست، اصول وفروع رسالت عالی خودرا عرضه داشتیم وپس‌از آن از یکسو، پیوسته وبی‌انقطاع، به‌ترویج وتبلیغ جلوه‌های دلاویز وروح‌انگیز شعر وادب اصیل و بدیع دری وزیبائیها ودلربائیها ونازک کاریهای زبان نغز و شیوای پارسی وطبع‌ونشر عالیترین آثار فکری وتخیلی وذوقی واحساسی شاهکار آفرینان ومیناکاران قدیم وجدیدو ازسوئی دیگر، به‌عریان ساختن پیکر زشت و کریه شعرنو و فاش کردن وبرملاساختن سستیها و نادرستیهای الفاظ ومعانی نوپردازان و **نشان دادن عواقب شوم وخطرات خطیرشیوع وبا و طاعون مهلك این‌هرج ومرج ادبی بیاغازیدیم.**

درمدت این پنجسال، چه گفتیم وچه‌نوشتیم وچه کردیم، درشماره‌های پنجسالهٔ ماهنامهٔ

تحقیقی گوهر ، یعنی شصت شمارهٔ مسلسل ، ثبت وضبط و بدل تاریخ سپرده شده است و هر کس بخواهد میتواند به‌آنها رجوع کند و **دردها وشورها و سوزها وعرقها واشکها و خونهائی که‌از دیده‌ودل وجگر وعمق‌جسم‌وژرفای‌جان مابدرآمده و برصفحات کاغذ نقش‌بسته است به‌بیند وبخواند وحسرت بخوردوعبرت گیرد .**

اما ، دراین مدت، چه گفتند وچه نوشتند وچه‌کردند ، فعلاً ازذکر آن درمیگذریم ولی همهٔ‌پرونده‌هاوسابقه‌ها دربنیاد نیکوکاری‌نوریانی محفوظ است وبهر موقع که‌مصلحت اقتضاکند انتشار می‌یابد تاهمگان بدانند .

ایام‌هجر را گذراندیم وزنده‌ایم ، مارابسخت جانی خود ،این گمان‌نبود!

دراینجا ، بهمین سخن بسنده میکنیم که برخلاف آن کسان که ، از آغاز کار ، به بیهودگی مبارزهٔ‌ما عقیده‌داشتندو ، دلسوزی را،بما پندواندرز میدادند که از دنبال‌کردن این «عمل‌لغو!!» برحذر باشیم ، **مبارزت بااستدامت ومجاهدت بااستقامت و تلاش و کوشش پی‌گیر وبی‌امان ما ، هرچند به نتیجه‌ای کافی و شافی و پیروزی وغلبهٔ مورد انتظار وکامل العیار نپیوست ، ولی آنچه تاکنون بدست آمده است ، در حد خود، قابل توجه وملاحظه است‌وآشکارا نشان میدهد دراین راه سعی ما مشکور وخدمت‌ما مأجور بوده است :**

۱ ـ اوج سرکش موج‌نووشعرنو، **چون‌حباب سبک سوراخ‌شده‌ای**،فرونشست و مانند **طبل‌تهی میان دریده‌ای** ، از بانك گوش‌خراش بیفتاد .

۲ ـ ذکر وقاحت وفضاحت شعرهای عاری‌از زیبائی لفظ ورسائی معنا یعنی‌مظاهر «مکتب نیمائی» درهمهٔ مجالس ومحافل ، **آلت تفریح و اسباب مضحکهٔ سخره زنان و بذله گویان ولطیفه پردازان گردید.** اینك برای نشان‌دادن بی‌پایه ومایه بودن‌کلامی، آنرا بشعر نوتشبیه کنند و مثل زنند وحتی گروهی خوش ذوق ، باهمکاری یکدیگر ، سخنانی «جفنگ» میسازند وبنام های مستعار منتشر میکنند .

۳ ـ روزنامهٔ کثیرالانتشار **اطلاعات** ، بالاخره بادیدهٔ حق‌بین و گوش حق نیوش چندتن‌از اعاظم اعضای هیئت تحریریهٔ خود ، بگفته‌ها ونوشته‌های ماتوجه خاص‌مبذول داشت وصفحهٔ ادبی‌**مشحون ازمبتذل** ترین‌شعرهای نورا تعطیل‌کرد وخود را از شراصرار وسماجت وابرام ووقاحت چند جوان نوخط ونوچرخ **مکتب‌نرفته ودرس نخواندهٔ**«موج روز» که برای طبع ونشر شاهکارهای !! خود در آن روزنامه صف بسته بودند و هجوم میآوردند ، **یله‌ورها ساخت .**

۴ ـ صاحب امتیاز ومدیر روزنامهٔ کثیرالانتشار کیهان که استاد دانشگاه‌تهران و از داعیه داران است و حقاً باید مخالف این وضع نابهنجار باشد ، هرچند تا کنون اسیر

چنبره ودرحلقهٔ محاصرهٔ چندتن نوپرداز ونوپردازپرور، **مسلوب الاختیار**، باقی مانده است ونمیتواند خودرا بکلی ازچنگال آنان رهاکند و طبق اصل «تقلید» که اساس کار این دو روزنامهٔ مهم است ، دراین قسمت هم مثل اطلاعات عمل کند ویکباره هیزم خود رااززیر دیگ آش بی نمك وچاشنی نوپردازان بیرون بکشد ،معهذا ، دراین اواخر ،جسته وگریخته اشعار اصیل پارسی راهم طبع ونشر میکند، تاهم شیپورزن امام همام حسین بن علی باشد وهم طبال خلیفهٔ پلیدیزیدبن معاویه !

۵ – رادیو وتلویزیون که ششدانك ودربست بلندگوی نوپردازی و جارچی نوپردازان بود و باترتیب وتنظیم وانتشار مصاحبه ها ومناظره‌ها و برنامه‌های خسته کننده وآزاردهنده ، درترویج وتبلیغ آنان،فراغت وغفلت نمیداشت ودراین کارلغووباطل بجد میکوشید وبجان میجوشید، دراین اواخر، تاحدودی کوتاه آمده است وبه‌آثار اصیل شعروادب پارسی گذشتگان ومعاصران هم،کم‌وبیش ، بگوشهٔ چشم عنایت می‌نگرد .

۶ – هئیت مدیرهٔ اصناف پایتخت برأی صواب تصمیم گرفتند وآنرا بشکل آگهی و بخشنامه انتشار دادندکه ازاین پس تقاضای پیشه‌وران وکاسبانی راکه برای محل کسب و کارخود نامهای بیگانه برمی گزینند ردمیکنند وجز با انتخاب نامهای پارسی ، پروانهٔ کسب صادرنخواهندکرد. کسانی هم که تاکنون نامهای بیگانه را برجبین دکانهاوموسسات خود نصب کرده‌اند باید درمهلت مقرر آنها را بانام‌های پارسی عوض کنند .

۷ – ادارهٔ ثبت احوال ، ازاین پس ، نامهای بیگانه راکه برای اسم نوزادان تقاضا میشود نمی‌پذیرد وجزبانامهای ایرانی ومذهبی شناسنامه صادرنمیکند .

این دومطلب همان است که ما، پنجسال پیش ، درسلسلهٔ مقالات ماهنامهٔ تحقیقی گوهر بتفصیل مورد بحث ونقدقرار دادیم ویك رسالهٔ جداگانه نیز درآن باب نوشتیم و منتشر ساختیم .

۸– دولت دریك ماه پیش، **برحسب امرمبارك شاهنشاه**، طی بخشنامه‌ای، بتمام ادارات ومؤسسات دولتی وبدستگاه رادیووتلویزیون رسماابلاغ کردکه **حرمت وعزت زبان پارسی را که پایه ومایهٔ استقلال وعظمت کشوراست، بواجبی، نگاهدارند وازاین شلختگی وبی بندو باری ولاابالی گری که درمکالمات ومکاتبات اداری رواج دارد دوری گزینندوازاستعمال کلمات خارجی وواژه‌های پارسی مهجور وغیرمأنوس ولغات خود ساخته وغلط ودور ازاصول فقه اللغه وبکار بردن جمله‌های نامفهوم بی‌مبتدا وخبر حذرکنند.**

۹ – محبت وعلاقه وحتی تعصب قاطبهٔ مردم بحفظ وحراست زبان و شعروادب پارسی وآثار بدیع ونفیس قدیم وتبری وبیزاری آنان ازاراجیف واباطیل شعرنو، روز

بروز، بیشتر وقوی‌ترشده است. همان کسان ، که‌تاچندی پیش ، باین امرتوجهی‌وعنایتی نمیکردند وحتی ازکیفیت وماهیت شعرنو نیز خبری نداشتند وبمضرات وخطرات آن‌پی نبرده‌بودند ، رفته‌رفته ، بیدار وهشیارشدند وبخودآمدند ودرهرمجلس ومحفل ، مقالات ماهنامهٔ تحقیقی گوهر راکه باین امر خطیر اختصاص داشت و شیفتگان فرهنگ نامدار کشور را بمنزلهٔ هشدار واعلام‌خطر بود، به‌بحث و گفتگو گذاشتند **وشجاعت وصراحت‌ما رابستودند** ونظرات‌ما را مورد تأئید قراردادند وباپیام ونامه مارا **بادامهٔ این مبارزهٔ جانانه ومردانه‌تشجیع وتحریض کردندوبایکدنیاصدق‌وصفا ومهرووفا بما «خداقوت‌باد» گفتند .**

دراینجا ، ازحق وانصاف بدوروجای حیف ودریغ است اگراین نکتهٔ مهم را یاد نکنیم واین رازشگفت را فاش نسازیم که باوجود پنجسال بحث و نقدعلمی و منطقی و موعظت ونصیحت ارشادی وانتباهی ، **هنوز دم‌گرم‌ما درآهن های سردبعضی‌دل های سخت وصلب‌کارگرنیفتاده‌و نتوا نسته‌است‌آنانرا براه‌صواب‌بازآرد** وازدنبال‌کردن‌طریق خطا بازدارد . بقول **مولاناالاعظم محمدبلخی :**

چشم بازوگوش بازو این‌عما! حیرتم از چشم بندی خدا !

راستی چه‌میتوان کرد ؟ جزآنکه باشیخ اجل **سعدی** هم آوازشویم و بگوئیم :

راه‌است‌وچاه ودیدهٔ بیناوآفتاب، تاآدمی نگاه‌کند پیش پای‌خویش .

چندین چراغ داردوبیراه‌میرود، بگذار تابیفتد وبیند سزای‌خویش!

۱۰ – **روزنامهٔ رستاخیز** که کارگردانانش در دائره امور خاص سیاسی و حزبی محصور ومحدودند وبنابراین کمال مطلوبشان فقط بالابردن شمارهٔ نسخ است و بس ، بی‌آنکه بدانند ازلحاظ صیانت وحمایت فرهنگ پارسی «اندك» وظیفه‌ای و مسئولیتی نیز دارند ، در انتشار این بهم بافته‌های مبتذل و رسوا غوغا میکنند، گوئی‌میخواهند دراین بی‌پروائی گوی سبقت را از همگنان بربایند ، غافل از آنکه همگنان اکنون از آنچه کرده‌اند پشیمانند و، رفته‌رفته، گام بازپس می‌نهند یادست‌کم دیگر پیش‌تر نمیروند .

۱۱– مجلهٔ‌قهرمان ونشریهٔ پهلوان «**تماشا**» که پس ازطبع‌ونشر مقالهٔ مادرماهنامهٔ تحقیقی گوهر ، درنزد خواص‌وعوام به مجلهٔ «شنبه‌سوارخ ، یکشنبه سوارخ» موسوم و معروف شده است ، هنوز درهرشماره ، یك‌یادو صفحهٔ خود را ، باچاپ یك اثر باطل و لاطائل ومهمل‌وزشت وکریه وبدلفظ وبی‌معنی ، ازقماش همان «تفنگ گیسوطلائی»

شنبه سوراخ

یکشنبه‌سوراخ

دوشنبه سوراخ سوراخ

سه‌شنبه سوراخ سوراخ سوراخ
چهارشنبه سوراخ سوراخ سوراخ سوراخ
پنجشنبه همه‌سوراخها
جمعه همه‌سوراخها در
چاه

تباه و سیاه میکند و با بهدر دادن و بدور ریختن پول کاغذ وطبع و نشر، بخزانهٔ مملکت وبیت‌المال مسلمانان زیان وخسارت‌وارد میاورد. بقول **خواجه‌عبداله انصاری:** «خدایا! آنکه راعقل وانصاف دادی چه‌ندادی؟ وآنکه راعقل وانصاف ندادی چه‌دادی؟»

۱۲ – وزارت‌آموزش‌وپرورش ووزارت‌فرهنگ‌وهنر ودانشگاه‌ها ومؤسساتی که بنام فرهنگستانهای جورواجور درمملکت وجود دارد باید حقاً ومنطقاً و عرفاً و شرعاً حارس ونگهبان‌وپشتیبان‌زبان نغزدری وفرهنگ‌اصیل‌پارسی ومروج ومشوق گویندگان ونویسندگان وهنرمندان واقعی‌وحقیقی باشند وزمینهٔ گلستان آراسته و پیراستهٔ ایران را ، برای رشد ونموعلف های هرز و گیاهان موذی ، ناسازگار وغیر مستعد سازند و ازهرگونه هرج‌ومرج زهرآگین فرهنگی وانقلاب وتحول دروغین ادبی جلوگیرند و برای ایجاد وابداع اسالیب بدیع‌وسبک‌های نوافکار تازه وروش‌های متنوع وپدیده های‌بکرو انقلاب وتحول راستین درسخن وسخنوری ، تدبیرهـای نیکـو بیندیشند و وتحقیق‌های دقیق بعمل آورند ومقدمات ومعدات ووسائل ووسائط راست ودرست و برنامه‌های ممتع و طرح‌های ممتاز آماده و مهیا سازند و افرادی را که دارای طبع وقادواستعداد خداداد هستند ودرفطرت وسرشت آنان «جوهر و غریزهٔ هنر» وجـود دارد ، بافرهنگ قوی‌مایه وبلندپایهٔ ایران آشناسازند ، تا ، رفته‌رفته، دراین‌کارنضج‌و قوام وجربزه ونظام گیرند وبشاهکار آفرینی ومیناگری بپردازند ولطف سخنشان‌سکهٔ قبول خاطر یابد . اما ، افسوس وصدافسوس ! دراین مراکز که یادشد ، گوشی باین سخنان آشنانیست وکسی برای خود، دراین زمینه‌ها، مسئولیتی وتعهدی نمی‌شناسد و وظیفه و تکلیفی بجای نمی‌آورد . گوئـی همه مصداق این شعر لسان‌الغیب خـواجه حافظ هستند :

مستم‌کن آن‌چنان که‌ندانم، زبیخودی، — درصفحهٔ خیال که آمد ، کدام‌رفت!

ما، درشماره‌های پنجسالهٔ ماهنامهٔ تحقیقی‌گوهر، مکرردر مکرر، درباب حرمت و عزت زبان دری وعظمت وابهت شعروادب پارسی وجلالت و فخامت فـرهنگ اسلامـی ایرانی وخطرات ومضرات این هرج و مـرج فـرهنگی وانقلاب وتحول دروغین ادبی و فضاحت وقباحت شعرنو و موج نو ودرباب اسلوب درست‌گفتن و درست نوشتن و لزوم

توجه کامل به برنامهٔ تدریس زبان پارسی در دبیرستانها و دانشکده‌ها ، یك سلسله مقالات ممتع ومستدل نوشتیم وبحث وتحقیق دقیق کردیم وراه‌ورسم‌های تازه وبدیع نشان‌دادیم. مردم صاحبنظر وعلاقمند، از گوشه‌وکنار مملکت ، به‌پیام ونامه، مارامورد تحسین وتمجید وتائید وتصدیق قراردادند **ولی آرزو بدل‌ماماند که ازاین دستگاههای عریض‌وطویل با طمطراق وطنطنه وپراز دبدبه وکبکبهٔ مسئول آموزش وپرورش وفرهنگ وهنر وزبان وشعروادب ، درباب آنچه‌گفتیم ونوشتیم ، یك‌زبان، حتی بسخنی ، در دهان بجنبدو یك‌قلم ، ولوبکلمه‌ای ، برنامه بجنبد !**

این است آنچه‌که شایدکسی آنرا نتواند باورکند ! ولی‌حقیقت وواقع ونفس‌الامر همین است وجزاین نیست. گرتونمی‌پسندی تغییرده قضارا !

براستی ، بیش ازاین چه‌میتوان گفت ؟

من گنگ خواب دیده وعالم تمام کر، من عاجزم زگفتن وخلق از شنیدنش !

بخدا سوگندوبزرگ سوگندی که اگرحتی یکی ازاین موسسات بوظیفهٔ پاسبانی و ونگهبانی خود ، آنگونه که باید وشاید ، عمل‌میکرد ، هرگز اثری ازاین شطحیات و مزعبلات ومهملات که بنام شعرنو معروف شده است جرات و جسارت نمیکرد که از حریم حرم قدس شعروادب پارسی بگذرد ،چه رسدباینکه «تماشا» یعنی نشریهٔ منحصر بفرددستگاه‌عریض‌وطویل سازمان عظیم‌الشان‌ورفیع‌القدر رادیووتلویزیون رسمی‌مملکت، غیورترین ناشر ومروج چست‌وچالاك وجسورترین حامی وحارس گریبان چاك‌آن‌باشدو علیرغم عاطفه واحساس میلیونها ایرانی متعصب درشعرو ادب وفرهنگ قدیم و قویم ، درهرشماره، این راه ورسم شوم‌ومذموم رادنبال کند واثری ضعیف تروسخیف‌تر وحقیرتر ومسکین‌تر بچاپ رساند و فرهنگ نامدار وعالیمقدار ایران را رسواتر سازد.

درقاموس وقایع‌کشور ودرفهرست رویدادهای مملکت ، این‌کار را چه‌میتوان نامید ؟ خدمت ؟

بحساب این خدمت چه وقت باید رسید ؟ اکنون ؟

چه‌کس باید برسد ؟.....؟؟

قلم اینجا رسید وسربشکست .

خواهیدگفت اکنون که همهٔ مردم دریافته‌اند درصندوق «شعرنو» جزلعنت‌نیست. پس چرا کارگردانان ومسئولان نمیخواهند این دکان راتخته کنند وراه و رسم را عوض سازند ونگذارند سیل رسوائی این هرج‌ومرج ، بیشتر از این ، اوج گیرد وشعرنووموج نو ، زیادترازاین، باساس و بنیان زبان دری وشعر وادب پارسی زیان رساندولطمه‌زند؟ **دورنیست این‌کسان اگرهم بخواهند بدین اقدام دست‌یازند نتوانند .** زیرا

جمعی که اکنون‌دراین کار بمیانداری وصحنه پردازی ومعرکه گیری‌وسیاه بازی‌مشغولند وبرگرد این علم افراشته وکتل پرداخته سینه‌میزنند ، به‌آسانی وبزودی کنارنمیروند . **این کرکسان ولاشخوران، بااین نهیب‌ها وبانگها، چنگالها ومنقارهای فروبرده درلاشهٔ عفن ومردار مستهجن شعرنورا رهانمیکنند ! این بی‌مایگان و بی‌استعدادان از مکتب گریخته و درس نخوانده و امتحان ندیده و ریاضت نکشیده ، که بی‌داشتن هنر و اثری ، سالهاست از این ممر ارتزاق میکنند ، بااین منطق هاوپرخاش‌ها و سرزنش ها وتدبیرها «نان‌دانی» آماده ومهیا راازدست نمیدهند وازگرد خوان گستردهٔ نعمتهای الوان برنمیخیزند !** باهزاران تلاش وکوشش ودوزوکلك وآهوگردانی و کبوترپرانی ، این شغلها رابدست آورده‌اند وبااجرای این برنامه‌ها نامی وعنوانی دارند وماهانه‌مبلغی هنگفت بجیب میزنند ، **بنابراین اگر«جان» خود را بدهند «نان» خود را از دست نمیدهند .** بموقعی میتوان این وضع را دگرگون کرد که نخست برای تأمین معاش گروهی‌که درزیر این «خیمه‌شب‌بازی انقلاب ادبی» جست‌وخیز وجنگ وگریز دارند ، فکری‌کرد وتدبیری‌اندیشید وراهی جست.تنها درصورت تأمین‌وتسجیل‌ممر کسب‌وروزی ومنبع تحصیل معیشت است که میتوان این گروه را از این کارلغو و باطل بازداشت و بکارهای مفید ومثبت گماشت، یعنی کارهائی‌که ، بطورقطع هم برای خودشان وهم‌برای ملت ومملکتشان ثمری‌واثری بیشتر وبهتردارد .

اما بازبهمان نقطهٔ نخست که یاد شد میرسیم :

این کار راچه‌کس‌بکند ودرچه وقت بکند؟

این دوسئوال فعلا، لااقل،برای‌ما، بی‌جواب است !

ولی امیدواریم درسالهای آینده جواب پیداکند!

دردل این سیاهیها وتباهیهای جانگاه و تن‌فرسا ، تنها روزنهٔ امید که بچشم میخورد و میتوان بآن دل‌بست ، هشیاری وبیداری شاهنشاه ایران دوست وترقیخواه نامدار ودل‌آگاه ماست که پاسداری ونگهبانی زبان دری‌وشعر وادب فرهنگ و هنر پارسی را ، بسنت‌قویم شاهان ایران‌زمین ، ازوظائف بزرگ وتکالیف سترك شهریاری وشاهنشاهی خود دانسته وبرای صیانت وحمایت آن اوامر اکید وبلیغ صادر فرموده اند تا دولت از هرچه که باساس منیع و بنیان رفیع این زبان وفرهنگ صدمه ولطمه میزند ودرشالدهٔ متین ورزین آن رخته و ثقبه پدید می‌آورد ، جلوگیرد و بی‌ادبان و کام جویان وشهرت طلبان نامعقول وغیرمسئول رابرجای خود بنشاند و تیغهای آخته را از دست این‌زنگیان مست بگیرد وبشکند وبچاه ویل فروریزد .

حاصل کلام آنکه، **بنیادنیکوکاری نوریانی** ، از مبارزه‌ای پی گیر وبی‌امان که‌از پنجسال پیش ، یعنی ازنخستین شمارهٔ ماهنامه تحقیقی گوهر، دربهمن‌ماه سال ۲۵۳۱

شاهنشاهی و۱۳۵۱ شمسی ، باهرج ومرج ادبی معاصر ومولود نامسعود او یعنی «شعر نو وموج نو» بیآغازید وآنرا ، بی‌چون چرا وبی‌قید وشرط ، جانانه و مردانه ، دنبال کرد اکنون **گردن افراخته وسربلند بیرون آمده است ودر ابلاغ واجرای رسالت عظیمی که طبق اساسنامه ، برعهده گرفته بود ، یعنی صیانت وحمایت زبان وفرهنگ اصیل ایران دقیقه‌ای مهمل ومعطل نگذاشت وآرزوهارا ، درحد مقدور ومیسور ، به‌تحقق نزدیك گردانید** و اینك افق روشن وفراخ آینده ، از دور، هویدا وآشکاراست واین برترین اجرو مزدو گرانبهاترین انعام وپاداش است برای همهٔ کسانیکه دراین بنیاد خدمتی برعهده گرفته‌اند . نخست برای دوست عزیزودیرین من آقای **مرتضی نوریانی بانی وموسس ارجمند وگرامند بنیاد** که هم‌اکنون نورشعف را درچشم و برق‌خنده رابرلب وشوق رسیدن بآرزو را دردل اومی‌بینیم وبعد برای اعضای محترم هئیت‌امناء وهئیت عامل و همکاران ودستیاران اداری ومحققان ونویسندگان وشاعران گرانمایه وبلندمایه ومشترکان وخوانندگان با صفا و وفاکه هریك از زحمت وخدمت ومساعدت ومعاضدت وتشویق و ترغیب کوتاهی نکرده‌اندوبنوبهٔ خود، بدمی‌وقدمی وقلمی ودرمی، مارا درپیش‌بردمقصود وپیشرفت به‌مقصد یاری داده‌اند . خداوند به‌آنان جزای نیك‌دهاد وبه آنچه دردل آرزو دارند برساناد **جزاهم‌الله خیراحسن‌الجزاء المحسنین .**

ازناهمواری‌راه‌ودشواری کار ونامهربانی بعضی‌دوستان وسرزنش‌جمعی‌دشمنان هم، دیگر جای‌هیچگونه‌حکایت‌وشکایت نیست، بویژه اکنون که‌چهرهٔ شاهدزیباوفریبای‌مقصود ازپس‌نقاب‌احتجاب‌بیرون‌آمده است‌وخود مینماید ودل میرباید. بقول شیخ‌اجل **سعدی** ، خداوندگار فصاحت وبلاغت سخن دری،

رضای‌دوست بدست‌آر ودیگران بگذار، هزار فتنه، چه‌غم باشد ! ار برانگیزند.
مرا، چوباتوکه مقصودی، آشتی‌افتاد، رواست ، گر همه‌عالم بجنگ برخیزند.

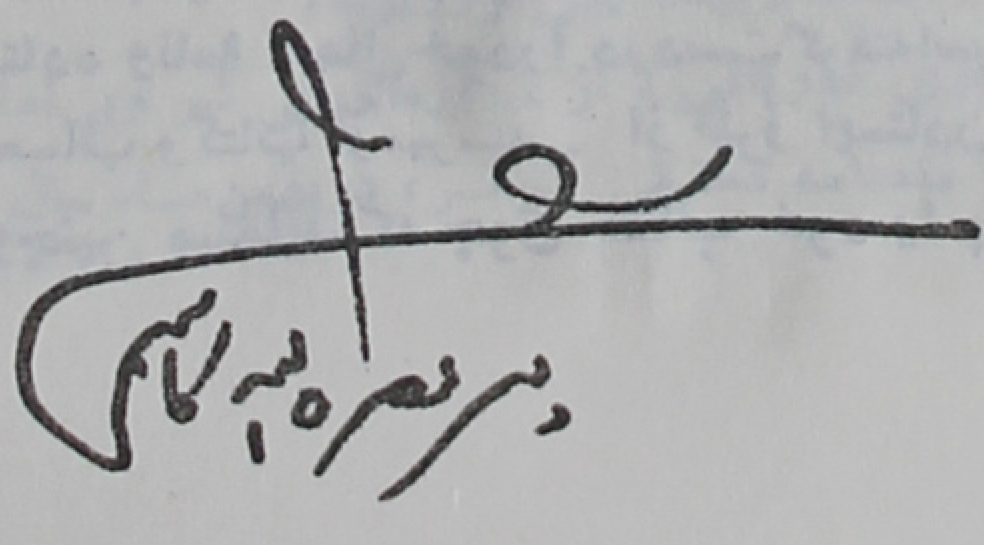
درشماره‌های‌نخستین سالهای گذشته، همینکه دردیباچه ، نوك قلم بدینجامیرسید، بالطبع ، شکرگزاری را ، بسوی نام **دکترمنوچهراقبال** ، ریاست هئیت امناء بنیاد نیکوکاری نوریانی جستن میکرد واز یاریها وهمکاریها ومردمیها و جوانمردیهای اوبه نیکی یاد مینمود ولی ..... ولی ....**امروز اوچهره درنقاب خاك دارد** ، تاجان‌نازنین **وی که از تن برآمده بکجا رفته باشد؟** هم‌اکنون اورا می‌بینیم که ، **با آن‌قامت بلندو خدنك‌وسینهٔ بجلوآمده وگردن افراخته وپیشانی‌بلندونگاه نافذ، برابرمیزان عدل‌الهی برسرپاایستاده ونامهٔ اعمال‌خودرا دردست‌گرفته‌است وملکان مقربان بردوسوی‌اوقرار** دارند وبحساب وکتاب اومیرسند . **از طرز ایستادن و شیوهٔ نگریستن و وجنات ...** **سیمای اوچنین مینماید که چون حساب خود را پاك میداند ازمحاسبه باك‌ندارد.**

و نیك میداند که آن همه مقام‌ها و منصبها ونفوذها وگیر ودارها وامر ونهی‌ها و لقب‌ها و عنوان‌ها و امتیازهای او، دراین حسابرسی سخت ودقیق، اثری ندارد و بری‌نیاردوبکار نیاید وبقول جافظ آسمانی:

درکوی «او» شکسته دلی می‌خرند وبس، بازار خودفروشی ازآن سوی دیگراست!!

ما که، در نشیب‌ها وفرازها وسخت‌ها وسستها ومشغولیها ونامشغولیها وقدرت‌ها و ضعفها، وحتی‌درآخرین‌لحظات، نزدیکترین کس‌باو بودیم، میدانیم که او، هرچند ازعمال دیوان وعاملان زمان بود وازکسب‌مقام‌وشهرت ونفاذ حکم‌واعمال‌قدرت لذت میبردولی درهیچ موقع، برای جمع حطام دنیوی و زخارف مادی دیگ طمع را درجوش ودرانتقام گرفتن ازدشمنان و منت نهادن بردوستان بانك و خروش نمیداشت. **حلال و حرام خدا را ازهم بازمی‌شناخت. بتقوی و فضیلت وعلم ومعرفت قدر می‌نهاد. ازحق وحقیقت و انصاف و عدالت حمایت میکرد.** ازظلم و اجحاف و جورو اعتساف تجنب و برائت میجست. تا آنجاکه دستش میرسید، ازکار فروبستگان گرهی میگشود وبرزخم درماندگان مرهمی می‌نهاد. مراد خلق میداد وخدمت بمردم را عبادت میشمرد. **بویژهٔ، دراین چند سال‌اخیرازعمر، آهسته ولی‌پیوسته، بسوی‌یکنوع وارستگی وآزادگی‌گام برمیگرفت و پیش‌میرفت. گوئی پاکدلان ونازنین‌جانان سرعفاف ملکوت بالا وکارگشایان ورازداران حریم قباب عرش اعلی، درکار** او گوشهٔ چشم عنایتی دوخته ونظررحمتی‌کرده و او را، کشان‌کشان، ازمیان انبوه مردم زمان، بیرون برده و در بوتهٔ آتش افروختهٔ امتحان فرو افکنده بودند، **تادرمیان شعله‌های سرکش‌آن، همهٔ غل‌وغش خودبینی وخودپسندی و خود خواهی‌وجاه‌طلبی و فزون‌طلبی‌که دراو باقی مانده است، بالتمام، بسوزانند و همینکه از مجموع پلیدیها منزه و مبری ومزکی ومصفی شد وششدانگ و کامل العیار خاص‌الخاص بارگاه باعظمت وشکوه ودرگاه بارونق‌وآبروی «او»،جل‌شانه‌وعزاسمه، گردید، اورا، به‌یکباره وناگهان، ازبیغولهٔ‌تاریك عفن‌این خاکدان وازغوغا و هیاهوی تن‌فرساوجانکاه جمع‌نااهلان وخیل‌ناجنسان بیرون‌کشند وباخود ببرند. چنانکه، بطرفة‌العینی ودر چشم‌بهم زدنی، دربامدادروزجمعه چهارم آذرماه سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی و۱۳۵۶ هجری شمسی و ۱۳ ذی‌حجه ۱۳۹۷ هجری قمری ربودند و بردند. خوشا وحبذاکسی‌که چنین‌عاقبتی‌محمود وپایانی‌مسعود داشته باشد. عاش سعیدا ومات‌سعیدا.**

دبیرکل بنیاد ــ دکتر نصرة‌الله کاسمی



دکتر نصرة الله کاسمی

همه هر چه هست و نیست تو ئی!!

اگر آدمی بصفا رسد ، همه درد او بدوا رسد ،
ززمین بعرش خدا رسد ، بنگر ! که تا بکجا رسد!
دل ، اگر براه صفارود ، زهوای نفس‌جدا رود ،
زهمه ، بسوی خـدا رود ، بخداقسم! بخدا رسد.
بشر ،ار زخویش بدرشود، بودارکه‌سنگ، گهرشود
بودار که خاك، چوزرشود، زمسی‌رهدبطلا رسد.
زمن‌وزما ،چوتوبگذری، بخودی‌خود،چوتوننگری
چو زاستخوان توفراپری ، سرتـو ببال‌همارسد .
تواگرزخویش فناشوی، زجزاو، زجمله‌رهاشوی ،
بندانی آنکه چهاشوی ؟ زفنات ره‌بـه بقـارسد .
توچو بندکی‌زصفاکنی ، نه‌زروی ریب‌وریاکنی ،
همه‌کاز بهرخداکنی ، بتوگونـه‌گونه عطـارسد .
سراگر بحکم خدانهی ، دل اگربدست‌رضادهی،
زهزار وسوسه وارهی ، همـه رنج توبشفا رسد .
چوتو دردخلق دواکنی، نه‌ستم‌کنی، نه‌جفاکنی.
هم ، اگربکار خطاکنی، بتوزآن خطا، نه‌عنارسد.
دل‌اگر مکان خـدا شود، تهی ازغم‌ما سوا شود ،
زتعلقات جدا شود، بوی آنچه هست سزا ، رسد.

* * *

غرض خدا،زخلق جهان، هم،ازآفرینش آدمیان،
همه بود این، که رازنهان، زملك نهفته ،بمارشد.

توشدی چوصاحب راز او ، بچم و ببال بناز او ،
بزن وبکوب بساز او ، که تراز عرش صلارسد .
تومهین نتیجهٔ خلقتی ، تو بهین نقاوهٔ فطرتی ،
توگزین نشانهٔقدرتی ، بتوناز ونخوت وکبریارسد،
تویگانه محرم خانه‌ای ، تو به تیر غمش نشانه‌ای ،
توبجلوه گریش بهانه‌ای ، بتوابتدا ، بتوانتهارسد.
توعزیز درگه ایزدی ، تو امیر دولت سرمدی ،
توبهرچه‌هست سرآمدی، بتوآفرین، بتومرحبارسد.
دوجهان‌قلمروِ رآی‌تست، همه‌جاندا وصدای‌تست،
همه‌هرچه‌هست برای‌تست ، که‌بجان تونه‌بلارسد.
تونبودی‌اگر، خبری‌نبود، خبری زهیچ‌دری‌نبود،
زهرآنچه‌هست‌اثری‌نبود، زتوجان بارض‌سمارسد.
همه‌نقش‌ها زخیال‌تست، همه‌عکس‌هازجمال‌تست،
همه‌جلوه‌هازکمال‌تست، بتوسرنخ‌همه‌رشته‌هارسد.
بدرون‌پرده نوای‌تست، به‌برون پرده‌صدای‌تست،
بکجا بود که نه‌جای تست؟ نفحات‌توهمه‌جارسد.
بخودآی وقدرخویش‌بدان! مفروش‌خویش‌برایگان!
که زخود فروشی توزیان ،بتمام اهل صفا رسد!
برکم‌زخود، زچه‌خم‌شوی؟زچه‌زرخرید درم‌شوی؟
زچه‌پایکوب‌ستم شوی؟ زچه برتو، ازتو،جفا رسد؟
همه‌هرچه‌هست‌ونیست‌توئی،همه‌رازکیست؟کیست؟توئی،
همه‌رمزچیست؟چیست؟توئی،بیکی‌صلای‌تو،صدبلارسد.

***

بعلی اگرکنی اقتدا ، برهی زرنج و غم وبلا ،
چه‌دراین‌سرا، چه‌درآن سرا ، همه‌فقرتوبغنا رسد.
زعطا و فرحمایتش ، زسخا و فیض کرامتش ،
زولا ویمن ولایتش ، دل بینوا به نوا رسد .

بحث کتابشناسی

محیط طباطبائی *



رسالهٔ خالویه یا ایقان

(۲)

کسی که ایقان را از اول تا آخر مطالعه کند جز صفحه ۵۸ از اواخر باب اول از چاپ اول و از صفحهٔ ۱۵۱ تا ۱۵۴ باب دوم همان چاپ که مطالب آنها باسایر مندرجات کتاب کمتر سازش دارد، کلیه مطالب دیگر ایقان را در اثبات دعاوی سیدعلی محمد باب و حسن اعتقاد و ایمان نویسنده کتاب نسبت به اظهارات سیدباب مینگرد. درچند موضع که نویسنده خواسته به وجود خود اشاره‌ای کند به ذکر «خادم فانی» «و عبد فانی» قناعت ورزیده که درآن شبههٔ هیچگونه ادعا و اظهار امری نرود. بنابراین تالیف این رساله درحقیقت بیان اعتقاد راسخ نویسنده‌اش به کلیه دعاوی سیدباب بوده بی‌آنکه برای خود کوچکترین حقی ومقامی قائل باشد وچنانکه گفته شد گویا نتیجه‌ای که از این اقدام منظور داشته همانا ازاله شك و شبهه از بابیان مهاجر و مسافر بغداد دربارهٔ شخصیت دینی مولف بوده است که درفشار مخالفان ومعاندان سرسخت قرار گرفته بود.

از آنچه از اواخر باب دوم نقل کردیم، دو نکته به نظر میرسد که به کیفیت اعتقادات مؤلف شکل خاصی میدهد. یکی قید «مصدرامر»ی که به امر اوتسلیم شد وبازگشت و دیگری آنکه جان برکف حاضر بوده تادر راه **نقطه و کلمه مستور** فداکند. برای کسی که به اصطلاحات بیانی آشنا باشد مقصود از «حرف مذکور مشهور» نویسندهٔ کتاب است

* آقای استاد سیدمحمد محیط طباطبائی ازمحققان وپژوهندگان طراز اول کشور.

که پیوسته دربغداد بامردم درتماس ومذاکره بودو«کلمهٔ مستور» همان شخصی است که بنابه قول عبدالبها در تاریخ سیاح، اورا برای مصلحت امری ازانظار دور نگـاهداشته بودند وبجای معرفی به‌اسم ، اورا «مقام **مستور**» میگفتند. وجود لفظ **نقطه پیش‌از**کلمه **مستور** چنین افاده میکندکه نویسندهٔ کتاب میخواهد نسبت به‌سید باب و وصی مستور او که «مصدر امر»معرفی شده‌عرض‌فداکاری کند.

وجود این موارد درکتاب مزبور، پیش از اعلام جدائی دو برادر نوری و اظهـار دعوت تازه وجداگانه درادرنه به‌سال ۱۲۸۰ ، هیچ اشکالی به وجود نمیاورد و جریان امراز روی‌گزارشهای جنرال کنسول ایران دربغداد به‌وزارت خارجه تا هنـگام انتقال حضرات ازبغداد به‌سوی اسلامبول برهمان منوال باقی بود که میرزا یحیی ازل حتی به هنگام خروج ازبغداد هم درپس‌پرده‌مستور وجناب «ایشان» درهرموردی مذکورومشهود باشد . امابعد از اعلام دعوت درادرنه ، قضیه دیگر گون شدوضرورت پیداکرد که‌ایقان به‌طوری عرضه شودکه‌این الفاظ وعبارات کتاب، دیگر به کیفیت ادعای جدید در اذهان بابیان زیانی نرساند. محتمل است این کتاب‌پیش‌ازآنکه وضع قابل‌قبول وتکثیررا به خط دست‌زین‌المقربین پیداکند به‌مراحل متعدد تصحیح واصلاح لازم فائزشده باشد که‌فقدان نسخه‌های مورخ به‌دوران اقامت بغداد وادرنه مارا ازکیفیت امربی‌خبرمیدارد.

چنانکه گفته‌شد امروز دونسخه استاندارد ازاین کتاب موجود است: یکی‌مخطوط به‌خط نسخ زین‌المقربین ودیگری‌چاپی به‌خط نستعلیق کاتب‌نامعلوم که شاید ازآن‌غصن اکبریاخادم باشد . چه این دوتن ازطرف «ایشان» بـا اختیارات تام برای نشر آثار اوبه بمبئی در۱۳۰۸ اعزام شدند ودرنتیجهٔ این مسافرت بودکه اقدس چاپ اول وایقان چاپ اول انتشار یافت. باوجود این، کلمات «خادم‌فانی» و «عبدفانی» و «مصدرامر» و «کلمهٔ مستور» درهردونسخه موصوف برجاماند و مانند استخوانی‌درون زخم‌کهنه مذهبی بابیه باقی ماند . اما چاپ دیگری از این کتاب که به خط نستعلیق و با اسم عددی کاتب‌که ۲۵۱ مقلوب اعداد حروف بها (۱۵۲) درامضای اوست ، درسال ۱۳۱۰ انتشاریافته‌وخط آن باخط نستعلیق میرزا جبار مشکین‌قلم زنجانی ومیرزاآقاجان خادم‌کاشی ومیرزامحمد علی غصن‌اکبر تفاوت شکلی دارد . پس‌آنچه که فاضل مازندرانی زیرکلمه ایقان از جلد اول اسرارالاثار آورده‌که «اولین طبع به خط مشکین‌قلم دربمبای به‌سال ۱۳۱۰ هـ . ق. صورت گرفت» نمیتواند براین طبع منطبق گردد. چه:

اولاً جمع حروف اسم «مشکین‌قلم» و «جبار» و «میرزا جبار» و «جبار زنجانی» هیچکدام با۲۵۱ عدد اسم کاتب این‌چاپ مساوی‌نیست .

ثانیاً همه‌اصلاحاتي‌که از چاپ ۱۳۱۸ ببعد درچاپهای قاهره وتهران ودهلي‌منظور

آمده دراین چاپ واردشده است . درصورتیکه نسخه چاپ میرزاآقاجان ومیرزامحمدعلی که به‌سال ۱۳۰۸ ودرحیات بهاء در بمبئی انتشاریافت باسی وپنجمین نسخهٔ خط‌استاندارد زین‌المقربین کاتب وحی که در ۱۲۹۴ قلمبندشده ازهرحیث تطبیق‌میکند ونسخهٔ زین‌متنی است که صحت آن‌را ازطرف مؤلف تصدیق کرده‌اند.

ثالثاً وضع‌عکا درسال ۱۳۱۰ که بیش‌از یك سال برمرگ پیشوای بهائیان‌نمیگذشت ازهیچ‌لحاظی بااصلاح وتجدیدنظریکطرفه وچاپ‌سریع کتاب به‌صورت‌تازه‌هنوزمناسب‌نبود.

رابعاً خط این چاپ باخط مجموعهٔ نامه‌های معروف به«اقتدارات» که همین سال‌در بمبئی به‌تاریخ معین وخط وامضای صریح مشکین قلم انتشاریافته یکسان نیست وتصور میرود فاضل‌غفران مآب درحافظهٔ خود چاپ‌اول ایقان را که نویسنده‌اش معین نشده با چاپ اول مجموعهٔ اقتدارات که درسال ۱۳۱۰ هجری به‌قلم‌مشکین‌قلم انتشار یافته بود، درهم آمیخته واز آن ایقانی به‌وجود آورده که در سال ۱۳۱۰ برای نخستین‌بار انتشار یافته باشد و بدین‌نیندیشیده که متن‌چاپ ۱۳۱۰ بامتون اصلاح‌شده چاپ ۱۳۱۸ به بعد ازحیث تغییر شکل‌الفاظ‌وعبارات‌بریك منوال است ومثلاً«خادم‌فانی» دراین چاپ«مظلوم» وکلمهٔ «مستور» هم‌به «کلمهٔ علیا» تبدیل شده‌است. بنابراین متن چاپ اول ۱۳۰۸ که از حیث املا وانشا باروایت معتبرومجاز نسخه‌های خط زین‌المقربین کاملاً مطابقت دارد نسخه‌ای معتبر وبانسخه‌ای که یکسال بعدبدون وجود متنی قابل استناد ، صدهاتغییردر الفاظ وعبارات آن راه‌یافته قابل مقایسه نیست .

از ۱۲۷۸ق تا ۱۳۱۸ شمسی که‌مطابق ۱۳۵۸ هجری قمری بوده‌یعنی درطول‌مدت هشتادسال هرگز درجائی دیده وشنیده نشده بودکه نسخهٔ اصل ایقان بـه خط مولـف در فلسطین ویامحل دیگری وجود داردتا آنکه پس از هشتادسال فاضل مازندرانی ناگهان درخانه فاطمه خانم دخترحاجی میرزاعلی‌تریاکی خراسانی وهمسر حاجی‌میرزاحسینعلی یزدی معروف به«سمی‌مقصود» یا «همنام بهاء»که ازکارگزاران بنام بهائی‌دریزد وشیراز بود وباافنان شیرازی رابطه نسبی‌نداشت، نسخه‌ای ازایقان بدون تاریخ تحریر یافت‌که خط آن به‌خط عبدالبهاء درآغاز جوانی وهیجده‌سالگی اوشباهت داشت ودرحاشیه برخی ازصفحه‌هایش مطالبی نوشته شده بود که به‌خط بهاء شبیه بود . زن صاحب خانه‌ومالك نسخه عقیده داشت این‌همان نسخه‌ای است‌که هشتادسال پیش دربغداد به سیدمحمد خال اکبر تسلیم شد وپس‌ازفوت او سه پسروچنددختردیگرش از وراثت این میراث خانوادگی محروم ماندند وتنها به‌خدیجه سلطان دختر سیدمحمد که مادرمیرزاعلی پدر فاطمه بوده رسید وخدیجه سلطان هم‌به‌دختر داماد خودکه‌اززن دیگری جزدخترخدیجه داشته بخشید. عجب است ازاین دختر وشوهرش‌که سالهابود سالك این طریقه مذهبی ومالك این‌نسخه

بودند وبه‌وجود چنین‌اثر بیمانندی درصندوق‌خانه خود تااین تاریخ پی‌نبرده وبه معرفی آن نپرداخته بودند.

پیش ازآنکه این‌نسخه به‌دستورشوقی افندی ازایران به‌اسرائیل برود ودردارالاثار بهائی‌حیفا درکنارتل‌ابیب ضبط‌شود، فاضل آن‌رادیده‌ودر اسرارالاثارخودچنین‌وصفش‌میکند:

«درمحلی از هامش به‌طریق الحاق به‌خط بهاءالله شمه‌ای داشت که صورت عبارت چنین‌است: «واین‌عبددرکمال رضاجان برکف حاضرم که‌شاید ازعنایت‌الهی وفضل سبحانی این حرف مذکور مشهور درسبیل نقطه ومکمن مستور فداشود وجان دربازد و اگر این خیال‌نبود فوالذی نطق الروح بامره ، آنی دراین بلد توقف نمینمودم وکفی‌بالله شهید.» خط شکسته نستعلیق وجمل عربیه خطنسخ زیباست ولی مانند «شهید» مذکور درآخر ، بی‌الف علامت نصب وفعلهای جموع درآیات قرانیه بی‌الف‌زائددرواوجمع‌بوده و نظائر کلمات «رؤساها» و «ملائکه‌ها» یعنی آوردن جموع عربیه رابه‌جمع فارسی به‌علامت«ها» ونیز نظائر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امرمخاطب معلوم را بالام امر ونظائرفعل‌یصلن یعنی آوردن فعل مضارع غیرطلبی بانون تاکید وامثال ذلك ، بسیار دارد.» در صورتی که‌همین عبارت منقول‌فاضل‌را در نسخه‌خطی وچاپی استاندارد که اصلش ازتصویب‌مولف گذشته «شهیدآ» باالف وبه‌جای «مکمن» یاکمینگاه بیمورد و زاید درجلو مستور مرادف مکمون، «کلمه» باصفت«مستور»همراه است . فاضل مازندرانی برعکس‌میرزا ابوالفضل وداعیان دیگر بهائی منکر وجود نقاط متعدد ضعف املائی و انشائی در نسخه‌ای که به عقیده‌فاضل جامع فضیلت خطوانشاء بوده ، نشده است وسپس در همین اثر خود خواسته به‌تفسیروتعلیل وتجویز استعمال غلطهاپردازد که ازحدود بحث فعلی ما خارج است و کسانی که مایل به‌تحصیل اطلاعات بیشتری در این زمینه باشند باید به کتابهای چاپی آقایان محمدرضای افضل وابوتراب هدائی ازفضلا واثرتحقیقی خطیب شهیرآقای حلبی درباره ایقان مراجعه کنند تابه‌کیفیت این بحث‌مهم‌آگاه شوند .

مطلبی که دراین مورد باید به‌خاطر داشت این است‌که صرف شباهت‌خط‌نسخه‌ای به‌دستخط پسروپدر یعنی عبدالبها وبها رانمیتوان دلیل اصالت نسخه شمرد. زیراچنانکه میدانیم درپیرامون‌این‌پدروپسر مردان وزنانی ازخویش وآشنا بودند همچون میرزامحمد علی ومیرزا آقاجان ومادرشوقی‌افندی ومیزاحبیب‌وزین‌وصبحی که از عهدهٔ شبیه‌نویسی خطآنان به‌خوبی برمی‌آمدند .

از خوانندگان ارجمند این مقاله اجازه میخواهم باردیگر موضوع نگرانـی سران بهائی را ازبابت انتشار ایقان ، درمیان آورم وخاطرنشان سازم رقابت وکشمکشی که‌از سال ۱۲۸۰ تاحین مرگ برادران نوری دامان هردوتن راگرفته بود کـه روزگـاری در

کنارهم ازمواهب ریاست حزب برخوردارمیشدند ، به این گـونه امورمایه میبخشید و وجود دوعبارت «مصدرامر» و«کلمهٔ مستور» دربرابر «حرف‌مذکور ومشهور» و «خـادم فانی» ونظائر آن‌که شأن برادربزرگ را دون مرتبهٔ برادرکوچك میبرد درآغـازامرپرده برصدها مورد قابل انتقاد ازلحاظ املاء وانشاء وکیفیت روایت ونقل فرو می‌افکند . با وجود این درحیات مولف امکان تغییر کامل این عبارتها میسر نشد ولی پیوسته جانب احتیاط را درنشراین اثر به‌خارج از حوزهٔ معتقدان برمی‌انگیخت. تاآنکه شیخ‌عبدالسلام آخوندزاده قفقازی رساله اول ودوم خود را درانتقاد جنبهٔ فکری واستدلالی‌ایقان تدوین کرد وعبدالبها ومیرزاابوالفضل‌را درپی‌هم‌برانگیخت تابه‌پاسخ گوئی بپردازند ودریافتند که زمینه برای طرح موارد قابل انتقاد لفظی کتاب آماده است .

بدین‌نظر درفاصلهٔ انتشاررساله دوم شیخ‌الاسلام (۱۳۱۴) وانتشار فرایدگلپایگانی در۱۳۱۷ یایکسال بعداز آن فرصتی به‌دست آنان افتادتاکتاب راباصلاح موارد قابل‌نقد واخذ،زیرنظرمیرزاابوالفضل درقاهره‌باحروف‌سربی به‌سال ۱۳۱۸هجری به‌صورت‌جدیدی درآورند وبرمردم‌عرضه‌کنندو بتدریج نسخه‌های‌چاپ‌اول‌آن‌ازدسترس‌نسل‌جدیدخارج گردد.

چاپهای ۱۳۵۲ ﻫ و ۱۳۵۸ ﻫ و چاپ عکسی‌کوچك وچاپ سنگی دهلی که متوالیاً انتشار یافت همه مبتنی برنسخهٔ تصحیح‌شدهٔ چاپ ۱۳۱۸ هجری بودکه بدان اشاره‌رفت. دراین میان تکلیف نسخهٔ چاپ مورخ به ۱۳۱۰ درست مشخص نیست که از حیث زمان انتشار ، یك‌سال بعد ازچاپ اول واز حیث تصحیح الفاظ وکلمات درردیف نسخه‌های بعد از ۱۳۱۸ قراردارد . خدایا زین‌معمی پرده بردار !

آری ، وجودکلمه «مستور» و «مصدرامر» چنانکه اشاره رفت فوق العاده موجب دغدغهٔ خاطر حضرات بهاء و عبدالبها و شوقی افندی بود اما تبدیل «کلمه‌مستور»به «کلمه علیا» درچاپهای۱۳۱۸ به‌بعدتوانست به‌نسیان لقب «مستور» برای ازل دردوران اقامت بغداد کمك کند واگر برخی از مبلغان ضمن نکوهش میرزا یحیی از استعمال لقب «مستور»درحق او استفاده‌نمیکردند شاید امروز درمیان بهائیان وبابیان نسل حاضر کسی باقی‌نبودکه به‌وجودآن بتواند پی‌ببرد . عبارت «مصدرامر» که چندان به‌بهاء وعبدالبها گرانسنگ نمی‌آمد برشوقی‌افندی تحمل ناپذیر افتاد وبرای محو اثرآن در میان بهائیان فارسی نخوان وانگلیسی دان آینده،باوجودیکه علیقلی کلانتر کاشی مقیم‌آمریکا به‌دستور عبدالبها ایقان رایکباربه‌انگلیسی‌ترجمه‌کرده ونشرداده بود وهنوز اقدس‌که قانون‌اساسی حزب است به‌زبان انگلیسی ترجمه نشده بود ، شوقی‌افندی خود ترجمه تازه‌ای ازایقان به‌انگلیسی تهیه کردتادرضمن عبارت «مصدرامر» را درصفحه ۲۵۱ ترجمه خود به‌عبارت انگلیسی «میستیك سورس» یا اصل عرفانی مبدل سازد و سایهٔ سنگین سابقهٔ وجود ازل

را از سرعبارت «مصدرامر» کوتاه کند . اما این نکته را در ترجمه‌ای که به‌دستور شوقی ازایقان به‌زبان عربی شده و در بیروت به‌چاپ رسیده منظور نیاورده و«مصدرامر» را بجاگذارده‌اند .

فاضل مازندرانی در کتاب اسرارالاثار خودش این مطلب را از قول بهاء نقل کرده است:«کتاب ایقان مخصوص جناب خال‌درحضور نازل‌وکیفیت حبس‌وسفر این‌مظلوم درآن مذکور ، آن‌را به‌غیرنسبت داده‌اند . بگوای غافل! ازافنان‌سوال نماتابرتوواضح ومعلوم گردد.»این‌موضوع درلوح یاکتاب‌مضاف به‌اسم‌شیخ‌هم‌تکرارشده ومعلوم‌نیست‌که و کی‌ودرکجا ایقان را به‌مؤلف‌دیگری نسبت داده بود؟ ذکر افنان دراین‌مورد قرینه است که این اثرقلمی مربوط به‌سالهای آخرعمربهاء وبعد از تاریخ نگارش مکتوب یاکتاب شیخ بوده است. زیرا تاحدود سال ۱۳۰۰ هجری هنوز ذکری ازافنان درپیش نیامده بود وسید محمدخال وفرزندانش درشیراز کباده مسلمانی میکشیدند وبعیدنیست تاریخ اثر به زمانی دیرترازاین موقع هم بپیوندد .

فاضل مازندرانی ضمن‌توجیه‌هائی که ازبرخی اغلاط لفظی ومعنوی ایقان‌میکند و درمورد ذکرانبیا داودوعیسی ونوح وهود که عبارات ایقان بامبانی مقرر واخبار موثق تطبیق‌نمیکند، بیانی جذاب داردکه ازخودش بشنوید : «سخن درباره انبیاء مذکورحکمةً طبق‌سطوح معتقدات‌ظاهریه‌عوام وحسب عقیدهٔ مخاطب یعنی حاج‌سیدمحمد خال‌آوردند تااستیحاش وتعجب نکند چنانکه بسیاری ازمواضع وبیانات مذکوره در این کتاب چنین است.» وبدین‌ترتیب کاردنیا ودین رابریك مبنی قیاس‌کرده ودرهم آمیخته است .

تاریخ تالیف ایقان چنانکه ازعبارت «اکنون دوسنهٔ است » برمی‌آید دوسال بعداز اظهار امربه‌سال ۱۲۷۵ یعنی در ۱۲۷۷ بوده است و درجای دیگر رساله باقید عبارت «اکنون هجده سنه‌میگذرد» تاریخ تالیف‌را به‌سال ۱۲۷۸ میرساندکه مورد قبول بهائیان است اما درآنجا که‌ذکر«سنه ۱۲۸۰ میگذرد» اشکالی به‌وجود می‌آورد که اگر از بعثت به‌حساب آید به سال ۱۲۷۰ یعنی دوران قبل ازمهاجرت بهاء به‌کردستان برمیگردد و اگر از مبدأ هجرت برخلاف ظاهرعبارت گرفته‌شود به‌دوسال بعداز ۱۲۷۸ هنگام ورود بابیان به‌اسلامبول یاآدرنه میرسد . به‌هرصورت تاریخ تدوین‌ایقان هم خالی از ابهام و اشکال نیست وباوجودیکه آقای ابوتراب هدائی درنسخه‌ای ازایقان خطی‌که باچاپ اول مقابله میکرده عبارت «هزارودویست وهفتاد وهشت» را به‌جای «هزارودویست وهشتاد» دیده است، مطابقت‌کلیه نسخه‌ها باروایت هشتاد ، بدین‌صورت منفرد ارزشی جز احتمال تصرف‌قلم‌اصلاح کاتب نسخه‌نمیدهد.

راجع به‌این کتاب میتوان سخن بسیار گفت ومانند خطیب دانشمند حلبی‌چندصد

صفحهٔ بزرگ دربارهٔآن چیزنوشت ولی‌چنین کاری از فراخور بحث کتابشناسی و حضور ذهن‌ما بیرون است. اینك درخاتمه نظرخوانندگان را دربارهٔ اغلاط واختلافات لفظی و معنوی نسخه‌های چاپی وخطی ایقان به‌این‌چند نکته‌جلب میکند :

۱ ـ شیخ‌عبدالسلام آخوندزاده دررساله مدافعه و مطالعه خود نه‌مبنای اساسی استدلال ایقان را هدف انتقاد منطقی وکلامی قرارداده ولی به‌نقاط قابل ایراد لفظی و معنوی از عبارات ایقان نظری نیفکنده است وبه‌میرزا ابوالفضل و خطیب حلبی مجال آن را داده که یکی از تغافل شیخ برخود ببالد و دیگری بانقل‌صد و پنجاه و اندی غلط ادبی گوش‌مدعی‌رابمالد.

۲ ـ آقای محمدرضای افضل که ایقان چاپ اصلاح شده ۱۳۱۸ قاهره را مورد مطالعه قرارداده هشتادوچهارخطای‌آن‌رادرکتاب‌مطبوع «فلتات وخطئات» برشمرده‌است.

۳ ـ آقای ابوتراب هدائی درچاپ سوم از «کتاب این‌دین‌نیست» چهارصد و پنجاه مورد تفاوت یاتصحیح میان یك نسخهٔ خطی‌ازکتاب ایقان‌که دردست داشته‌بانسخهٔ چاپ اول سربی قاهره‌یافته ودربرابرهم‌درجدولی نهاده است. علاوه برآن در ضمن نقل ده‌آیه ازقرآن کریم تصرفاتی یافته ونوشته است .

۴ ـ عده‌ای ازجوانان فاضل‌پژوهشکر درتهران از مقابلهٔ دقیق چاپ اول ایقان با پنج‌چاپ دیگرجدولی‌فراهم‌آورده‌اندکه۴۸۴مورداختلاف‌صورت‌رادرآن‌جدول‌قیدکرده‌اند.

۵ ـ خطیب‌فاضل‌آقای‌حاجی‌شیخ‌محمود حلبی علاوه‌برنقل جدول اختلافات‌مزبور، صدوپنجاه‌وچهار غلط ادبی از متن ایقان بیرون آورده ودرکتاب «پژوهش جامع درباره ایقان» تالیف‌خود به‌تفصیل یادکرده‌است. شاید دیگری درضمن مراجعهٔ تازه‌ای به‌موارد دیگری‌هم بربخورد ، چنانکه یکی از دوستان فاضل نویسنده درضمن مراجعه به آخرین صفحه ازچاپ اول وقتی نظرش برعبارت عربی «المنزول من‌الباء والهاء» افتاد که در همه نسخ خطی وچاپی بهمین صورت وارد است ، برذکر کلمه «منزول» به‌جای «نازل» اعتراضی داشت‌که درجدول اغلاط ادبی خطیب‌حلبی هم‌ذکرشده بود . ولی حذف حرف «الف» از آخر عبارت«الباء والها» راقابل توجیه وتعلیل نمیدانست ومیگفت در پایان غالب نسخه‌های خطی وچاپی ایقان ودرکنارآن دو حرف ب و ه صورت رقمی امضای میرزاحسینعلی بااعداد ۱۵۲ به‌چشم میرسد ووجود عدد«۱» درآخرامضا به یادآورندهٔ حذف‌بی‌جهت «الف» دنباله‌ب وه متن‌کتاب است .

اینك دست به‌دعا برداشته واز خداوند تبارك‌وتعالی میطلبیم :

ربنالاتزغ قلوبنابعداد. هدیتنا وهب‌لنا من‌لدنك‌رحمة انك‌انت الوهاب. ۲۵محرم سنه۱۳۹۸ هجری.

تکلمه:

۱ - آقای منصور پهلوان که براخبار و آثار فرقه بابی و بهائی وقوف دارد ضمن یادداشتی که از نوشته سلیمانی اردکانی درترجمهٔ احوال میرزا ابوالفضل گلپایگانی استخراج کرده وفرستاده است خاطرنشان میسازد که میرزای گلپایگانی در سال ۱۳۰۵ هجری که به‌تبریز سفرکرده بود درآنجا نوزده‌جلد ازکتاب ایقان چاپی راکه درهمان‌سال به‌خط میرزامحمدعلی غصن اکبربه‌چاپ رسیده بود برای احباب همدان به‌ارمغان فرستاد دراین صورت به‌فرض صدق‌خبر معرف سرشناسان طایفه تاریخ‌نشر ایقان سه‌سال پیش از ۱۳۰۸ ومسافرت میرزا محمدعلی ومیرزا آقاجان به‌بمبئی در ۱۳۰۵ بوده و حدس مادر اینکه چاپ اول‌کتاب‌به‌خط غصن‌اکبربوده تأیید میکند. باوجود این تردید دربارهٔ‌انتساب نسخهٔ چاپ ۱۳۱۰ رابه‌خط مشکین قلم چنانکه مبلغ مازندرانی پنداشته از میان نمیبرد ولی روایت اورا دراینکه چاپ ۱۳۱۰ نخستین چاپ از ایقان است رد میکند .

۲ - ازآنچه دراین مقاله راجع به‌ایقان واز مقاله قبلی دربارهٔ اقدس‌استنباط‌گردید میرزا محمدعلی غصن اکبر دراصلاح وتصحیح وانتشار این دوکتاب سهم‌دوم را پس از پدرش داشته وبهائیان فعلاً از پرتوهمت غصن‌اکبر به صورتهای چاپی از این دو اثر دسترس پیداکرده‌اند . باوجود این ، لعن‌وسب و نفرین دستهٔ پیرو شوقی افندی براو در زیرعنوان (ناقض‌اکبر) بهترین پاداشی بوده‌که ازطرف پیروان پدرش درترویج وتصحیح این آثار بدوعاید شده است .

نفرت بهائیان ازاین خوشنویس منصوص کتاب عهدی ومصحیح ایقان واقدس تا آنجا میرسدکه مهرابی دردفتر سرگذشت گلپایگانی حادثهٔ ارسال ایقانها را از تبریز به همدان از روی نوشتهٔ سلیمانی‌نقل‌کرده ولی خودرا راضی نکرده که اسمی ازمیرزامحمد علی ببرد ، زیرا اورا مستحق عذاب ولعنت میدانسته است .

۳ - امضای معمولی میرزاحسینعلی درپایان نوشته‌هایش شماره های حروف بها یا ۲ و ۵ و۱ درآخر نسخه‌های خطی ایقان هم نقل شده که حاصل جمع این سه عددهشت میشود نه‌عدد ۹که رقم عددی حرف طمیباشد .

رقم نه (۹) وحرف ط را که مخفف (طل) باشد نسخه برداران ومحاسبان درموقع نسخه برداری کتاب برای ارائهٔ زوائد مکتوب درنسخه یاجرح وتعدیل فرد، ورقمهای محاسبات سیاقی به‌کار میبردند ووجود آن درکنار یاروی چیزی اشاره برعدم صحت آن میکرده وتعبیر «رقم‌نه‌روی فلان چیزکشیده شد» درزبان فارسی ماخوذ از همین اصطلاح دیوانی وسیاقی بوده‌است .

تصوراینکه وجود حرف همزه یا (ء) در کلمه بهاء عربی بتواند برای آن‌ارزش ۱ را نظیرالف تامین‌کند و۸ جمع را به ۹ برساند ، خالی از اشکال علمی نیست . زیرا

وضع تصویر حرف همزه به‌اعتبار حرکت آن تغییر میکند و پایهٔ متناسب باحرکت رااختیار میکند وارزش عددی همزه به‌حرف پایهٔ آن بستگی‌دارد .

مثلادرکلمهٔ سؤال عدد(۶) ودرسائل‌عدد (۱۰) ودرمسألت‌عدد (۱) میباشد وآنگاه درنظائرکلمه‌های‌سوء وابتداء وسناء و بهاء ، چون‌همزه درخط پایه‌ای ندارد‌وبرای همزه ضمن‌حروف ابجد، ارزش عددی‌ثابتی‌معهودنیست بهمین‌نظر خودمیرزا حسینعلی‌در تصویر اعداد حروف بهابه همان سه عدد (۲و۵و۱) اکتفاکرده واز همزهٔ بهاء حسابی برنگرفته است وجمع‌آنها حقاً همان عدد (۸) میشود و تعیین عددنه (۹) صحیح نیست بلکه رمز همان ط مخفف طل‌وباطل فن‌سیاق است .

۴ ـ درقسمت اول از این مقاله که درشمارهٔ بهمن‌واسفند سال پیش انتشاریافت ، درصفحه‌ششم مقاله و۸۲۷ مجله دست‌بی‌پروای صفحه‌بند شیرین کارخطائی صورت داده وشش سطراول صفحه ، رابرداشته‌وبه‌آخر همان صفحه برده‌ونهاده آنگاه‌صفحه را باسطر هفتم آغازکرده است. درنتیجه ، ارتباط‌حادثه که خواننده باید از روی روایت مکتوب بها بنگرد وبشنود ، برهم خورده است . خوانندگان مجله باید متوجه این خطا کاری‌و اصلاح آن قبل ازمطالعه باشند .

مدارا وسازگاری

اگر دشمن نسازد با تو ای دوست ! تومی‌باید که با دشمن بسازی .
وگرنه چند روزی صبر میکن ، نه اوماند ، نه تو ، نه‌فخررازی .

امام فخررازی

توللی *



درتأیید آنهمه مقالات نغزوپرمغزی ، که گرانمایه برادر ودوست سخنورم ، استاد دکتر نصرت‌الله کاسمی، درپاسداری فرهنگ‌وادب دیرینه‌سال‌این آب وخاك، با آن قلم‌سحار واستوار ، به (گوهر) بـرنوشت و ، بانگی ، شایستهٔ همدلی آن‌عزیز ، از ما ، ملاحظه‌ـ کاران ، برنخاست !

ف ؛ ت

راه‌نو

ایکـه ، بنـام خوش نـو آوری !
هرچه ، که نوشد ، نه پسنددل است
(جیفه) براورنگ خـوش خسروی
تاکه در آن دخمه ، نگیرد قـرار
نیز ، هرآن (کهنه) که بینی به پیش
بادهٔ دیرینه ، ز (نو) خـوشتر است
(چامه) اگـر چامـهٔ سعدی بـود
(شیوهٔ حـافظ) بـه کهـن پیکری
شعر (نظامی) که جهان زاو پراست
وآن دم شـور افکـن استاد طـوس
نغمهٔ خیام ؛ ربـاعـی طـراز
فخر تـوانـد ، اینهمـه نـام آوران
گرتو ، بدین (موج‌نو) آئی برون !

کشت سخن را ، بـه درو ، آوری !
بس (نوبیهوده) که برباطل است !
مغز تـو ، آزرده‌کند ، از (نـوی) !
(زنده) کند زآن تن بیجان ، فرار !
صورت بطلان ، نپذیـرد بخـویش !
قطره ، چوماند بصدف ، گوهراست
رشك سخن گستر بعدی ، بـود
پنجه زنـد ، بررخ (نـوآوری)
درصدف بطن زمان ، چون در است
تابه ابد ، برتو ، خروشد چو کوس!
کهنه ، کجاشد ، به نشیب و فـراز ؟!
بادهٔ دیـرینـه ، بـه جـام آوران
ننگ جهانی ، بـه گـذشت قـرون !

***

*آقای استاد فریدون‌توللی ازشاعران وادیبان طرازاول کشور .

(یاوه) اگر کهنه ، اگر نو ، بود کی ، به‌سوش ارزش یك جو بود ؟!
من ، نه‌برآنم ، که بـه نظم بحور . زنگی ژولیده ، شود رشك حـور !
یا ، چوتـورا (قافیه) آید بـه(گفت) گوهر تـابنده شود (حـرف مفت) !
لیك ، برآنم ، که گـرآن (تـازه‌ها) چهره ، فروشوید ، ازین (غـازه‌ها)
زشتـی آن (گفته) دو چنـدان شود صورتکی ، بـی‌لب ودنـدان شود !

***

ایکه ، گریزی ز کهن ، سوی نـو سازمـن ، از پـردهٔ دیـگـر ، شنو
بر (تن اندیشه) بـه هـرچـامـه‌ای بحرو قوافی ، چه‌بـود ؟! جـامه‌ای
برتـن کـاهیده ، ز رنـج وبـا ! بحث پـزشکـان ، نبـود در (قبا) !
جامه ، زتن ، گـرفکند (تندرست) باتن بی‌جامه ، دلیـر است وچست
در (یـرقـان) علـت زردی شناس گوهـر مـرد ، از در مـردی شناس
دردجگـر ، جـز تب زرد آب نیست چارهٔ صفرازده (سرخـاب) نیست !
(زادهٔ اندیشه) اگر سرخوش است . هرچه،که‌پوشی‌به‌تنش‌بر،خوش است
دردل هرتـازه (اصـالـت) مبین ! یـاوه مگو (خـواب رسالت) مبین !
تازه‌پلاس ، ارچه ، نوین پیکر است اطلس دیرینه ، از آن خوشتر است
پیش هنر ، کـوس تعصب ، مـزن ! سکه ، بـه بـازار تقلب ، مـزن !
(کهنه) و (نو) هردو چوبیغش بـود اهل‌نظر را ، همـه ، دلکش بـود

***

ایکه ، به (انـدیشه) زبـون آمـدی راهـی سامـان جنـون آمـدی
گرسخنت نیست ، خموشی گزیـن خانه بنه (خانه بـدوشی) گـزین !
(یاوه مگو) گـر همه داغت نهنـد ! آهـن سوزان ، بـه دماغـت نهند !
اینهمه (شیدائـی بـه بـه) مشـو دشمن حقگـوی دل آگـه ، مشو !
آنکـه ، ستایـد سخنـت ، از ریـا خصم اصول است و (رسول سیا) !
تشنه دلـی (در تـب مستعمره) ! اژدرگنـج تـو ، بصـد چنبـره !
تازه رسولـی ، چـو رسولان پیش مـرد سلحشور بصـورت کشیـش !
خانه‌برانداز تـو ، بـاسیل خـون درپـی آرایش (پنجم ستون) !
تانشوی ، چـون دگران ، غـافلـش کینه ، به(فرهنگ تو) دارد ، دلش!
پرت وپلای تو ، که دلخواه اوست رفتن اول قـدم ، از راه اوست !

سوی (فنا) میرود ، این راه ننگ　　ازپی رفتن ، چه شتابی ؟! درنگ !

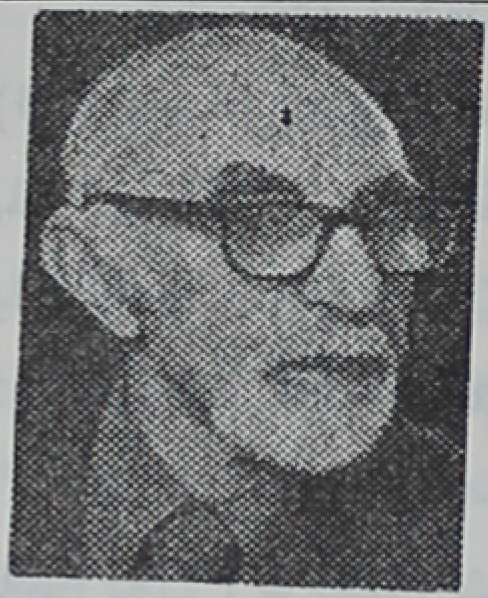
***

گرسخنی داری و ، اندیشه‌ای　　یا ، هنری مرد خرد پیشه‌ای
خشت نو ، از پشت کهن ، بایدت　　گوش دل ، القصه ، بمن بایدت .
ناخلفا ! ریشهٔ پاکان ، مزن　　تیشه ، به (فرهنگ نیاکان) مزن !
دشمن هرقافیه بودن ، چرا ؟!　　بی‌سبب ، این (یاوه) سرودن چرا ؟!
(بحر عروضی) که پرازگوهر است　　گرتو ، لگامش نزنی ؟! اژدر است !
(رخش سخن) رخش دلیران بود　　توسن مرد افکن شیران بود
تابتو ، این مرکب زرین لگام　　در (ره اندیشه) شود رام رام ؟
یاوه مگو ، یاوه سرائی مکن　　بردر بیگانه ، گدائی مکن !
(نغمه‌گر) از پردهٔ مغرب مباش !　　بردهٔ هرقادر وغالب مباش !
(ترجمه) خوب است، ازآن گنج زر　　عرض خود ، از (ترجمه بازی) مبر !
از (افقی) سوی (عمودی) مرو !　　راه نزولی ، ز صعودی مرو !
(نقطه) مپاش اینهمه، برياوه ها　　بی‌نمك ، از نقطه ، نگیرد بها

***

خیزو ، برآن رخش تکاور ، نشین　　همچو ، نیاکان دلاور ، نشین
گر ، به‌تنت، طاقت آن جوشن‌است　　توسن دلخواه تو ، این توسن‌است
بیردمانی شو و ، شیر ژیان　　(پنجه) ولی ، پنجهٔ پیشینیان !
تا در سرمنزل توفیق و کام　　راه تو این است و،جزاین،والسلام.

دکتر افشار*



وقایع نگاری و تاریخ نویسی

درایران و افغانستان

-۳-

بخش دوم

تاریخ نویسی درایران

یکی از اشتباهات تاریخ نویسی درایران ، تعبیر غلط واقعه حمله **محمودغلجه‌یا غلزائی** از قندهار به‌اصفهان‌وانقراض سلسلهٔ‌صفویه است . دراواخر صفویه،که پادشاهان آن عیاش وضعیف وفاسد شده بودند ، خوانین غلزائی قندهار ، ناراضی از حکمرانان‌محل ودولت مرکزی ، به اصفهان روی آوردند ، وآن سلسله راعملا برانداختند وخودبجای آنان سلسلهٔ دیگرتشکیل دادند . اینست، بدون پیرایه ، یك‌واقعه مسلم تاریخی . اما مورخان ایران قضیه راطور دیگربیان‌کرده‌اند .

نظربه فجایعی که درآن موقع اتفاق افتاد ، بعضی ازایرانیان آن را (فتنهٔ افغان) نامیدند چنان‌که درموقعی دیگرکه تاتارها حمله‌کردند آنرا (فتنهٔ مغول) گویند . اما

---

* جناب‌آقای دکترمحمودافشار معاون سابق وزارت فرهنگ، مؤسس و نویسنده مجله گرانقدرآینده، ازرجال‌نیکنام وعالی‌مقام معاصر .

بودند ، آتش کینه شعله‌ور بود واینگونه نگارشها مانند بعضی ازقصائد قاآنی زائیده‌آن وضع است .

***

قصیده قاآنی درمدح محمدشاه‌قاجار ولشکرکشیدن بسمت هرات

این چکامه طولانی‌ترین قصائد **قاآنی** در مدح **محمدشاه قاجار** است که خود در جنگ‌شرکت داشته‌وسروده است. گرچه‌مبالغه آمیز ومتملقانه میباشد وبعضی‌ازمحتویات آن به‌شوخی‌بیشترمانند است تابه‌یك بیان جد،اما نشان میدهدکه جنگ وصلح هرات‌به تحریك وتمایل روس وانگلیس روی‌داده است واز لابلای این‌قصیده گاهی بعضی‌حقایق پشت‌پرده‌که هم‌آن زمان‌آشکاربوددیده میشود ازآنرو برخی از ابیات آن قابل نقل‌است. بعضی دیگر ازابیات این قصیده مفصل حاکی ازآنست که پادشاهان قاجار که‌ایران رابباد دادند به‌چه ناراستیهاونادرستیها دلخوش بودند وبه‌گویندهٔ آن صله میبخشیده‌اند .قاآنی باسلطنت سه‌پادشاه قاجارمعاصر بود وآنان‌را مکرر مدح کرده است . همچنین‌شاهزادگان ورجال آنان رابارهاستوده است. او درقصائد خودکمتر بیان حقایق تاریخی دارد وبیشتر مداحی وفضل فروشی میکرده است .

عجب‌دارم‌که **عبدالوهاب نشاط اصفهانی (معتمدالدوله)** ، که‌هم شاعربوده وهم سپاهی ودرجنگ هرات‌نیزشرکت داشته وحتی اسیرشده ، قصیده‌ای دربارهٔ جنگ هرات نسروده است . بهرحال بنظرمن نرسیده است .

شایدکسانی برای دفاع ازقاآنی بگویند که قصائدی که **عنصری و فرخی** هم در فتوحات **سلطان محمودغزنوی** ساخته‌اند ازهمین قماش‌بوده وبرهمین سیاق اغراق‌آمیز وخلاف وقایع‌حقیقی تاریخی‌سروده‌اند . شاید ، اماهرچه بوده آن قصائد تاحدی مشمول مرورزمان شده است . باوجود این آنان هم آنجاکه گزافه‌گوئی را از حد گذرانیده‌اند درخور نکوهشند . من‌بااین مبالغه مخالفم که دربارهٔ شعر گفته‌اند : (اکذبها احسنها) یعنی دروغترین‌آن‌بهترین آنست. البته قاآنی گوینده توانائی بوده ومیتوانسته است‌اگر روش شاعرانی چون **ناصرخسرو،سنائی‌وسعدی** راپیش گرفته بود شاعری بزرگ بشود.

اکنون قصیده ۲۶۹ بیتی قاآنی را بطور اختصار تشریح وانتقاد میکنم :

سخن‌گزافه چه رانی زخسروان کهن ، یکی ز شوکت «شاه‌جهان» سرای‌سخن[1]
مهین خدیو محمدشه ، آفتاب ملوك ، سپهرمجدومعالی ، جهان فهم وفطن .
هزارلجه نهنگ است، در یکی خفتان ، هزار بیشه هژبر است ، دریکی جوشن.
زبهرچالش افغان خدا ز ری به‌هرات ، سپه کشیدوبرانگیخت عزم را توسن .
رسیده‌تابدرحصن(غوریان) که بخاك ، نیافریده چنوقلعه ، قادرذوالمن[2]

هـزار پهلـوپـولاد خـوار پتيـاره ،	گزيده بهرحراست در آن حصارشکـن .
درشت‌هيکل‌وعفريت‌خوی‌وکژمژگوی ،	سطبر ساعد وباريك ساق وزفت بـدن .
زمخت سيرت وزنجيرخای ونـاهنجار ،	وقيح صورت وموئين لباس وروئين‌تن.
به عجز يکسره‌برداشتند مصحف وتيغ ،	زسر فکنده کله ، برکتف نهـاده رسن .
سه‌روزماندوسپه خواندوزروسيم فشاند،	سپس بسوی حـصار هرات رانـدکرن .
بسی‌نرفت کـه از ترکتاز لشکـرشاه ،	زفوج افغان، براوج چرخ شد، شيون.
گسيل کرد به (ميمند) و (اندخود) سپاه	سوی هزاره‌گروه ، از برای دفـع‌فتن .
زصد هزارهـزاره يکـی‌نمانـد بجای ،	که می‌نگشت گرفتار قيد وبندوشکن .

. . . .

بعد از گزافه‌گوئيهای زياد ازهمين قبيل ، شاعر به‌موضوع مداخله علنی انگليس وروس درمناقشه ايران وافغان ميرسد . چون اين قسمت از اشعار حکايت از اوضاعی ميکند که درتاريخ نيزثبت‌شده وسفير انگليس را نقاشی ميکند وسياست استعماری را تا حدی‌که آن‌زمان شناخته بوده توصيف می‌نمايد. چندبيت آن نقل‌ميشود . بين اميرهرات ووزير او دراين باره‌چنين مکالمه ميرود :

مرا بياد يکی چاره آمده است شگرف ،	که تازه‌گردد ازوجان جادوی جوزن[۳].
شنيده‌ام که سفيری زانگليس خـدای ،	دوسال رفت‌که سوی ری آمـدازلندن.
شگرف دانش وبسياردان واندك‌حرف ،	درازفکرت وکوته بيان و چرب سخن .
کنون بسوی‌سفيراز پی شفاعت خويش،	بعجز ولابه وتيمار و آه و محنت‌ورن .
وسيله‌ای بگمار ورسيلـه‌ای بنگـار ،	فروغ صدق بجوی ودر دروغ مـزن .
پيام ده‌که ملك گرگرفت ملك هری ،	عنان رخش نگيرد مگر بـه‌ملك دکن .
نه‌قندهار بمانـد بجای ، نـه کابـل ،	نه‌باميان، نه‌کهاور، نه‌غزنه، نه‌پرون[۴]
توگرنيائی و مـا را زبنـد نرهـانی ،	زکاخ وکوخ هری ، برهوارود، هوزن.
وزين کرانه به شاه جهان پيام فرست ،	بعجز ولابه ولوشابـه وفريب وشکن .
که خسروا ! بدمارا جزای نيك فرست،	کت از خدای به نيکی رساد، پاداشن!
گرم حيات دهی، اينك اين هرات بگير!	درخت رحمت بنشان وبيـخ قهر بکن .
به شرط آنکه سفير ز انگليس خدای	شود به نزد تومارا ، زجرم بابيزن..[۵]
زبسکه مويه‌وافغان واشك‌وآه واسف ،	زبسکه ناله وفرياد وريو و بندوشکن .
بروزبان ملك نرم گشت وخاطر گرم ،	فراخ کرد بـراو ، تنگنای بندوشکن .
به ری بـريدفـرستاد ودر رسيد سفيـر ،	دوگونه‌حال ومقال ودو رويه سروعلن.
زبان موافق گوی وروان مخالف‌خوی	بيانش حاجب خاطر،گمانش ساتر ظن .

وزیر روس هم‌ازری، به‌سان بادشمال ، چمان ، به‌مخیم اقبال شاه ، راند چمن.
سه روزپیشتر از پیك انـگلیس خدای ، زری رسید،چنان کزسپهر ، سلوی‌ومن.
رواق رتبتش از اوج آسمان اعـلا ضمیر روشنش ، از نور آفتاب ، اعلن .
زبان‌وروی‌ودل‌وجان‌ودیده جانب شاه، عمل زقول نکوتر ، دل اززبان ابین..!

. . . .

سفیر۶ آمد وسوگند خورد و لابه نمود چنان‌که شغل شفیع است ورسم بـابیزن
بجهدهـای مبین بست عهدهـای متین بیان ز شـکر احلی زبـان زمـوم الین
که مرزبان هـری یـابدار زشاه امان منش بـه پـایه تخت‌شه آرم از بـامـن
شه‌از سفیر پذیرفت آنچه گفت و نهفت براو گماشت رقیبی همه فـراست وفـن
سفیر رفت‌ونکرد آنچه گفت‌یك دوسه‌روز بماند و زهر بیفروزد شاه زچرب سخن
ره جـدال نمـود و در نـوال گشود گهربه‌طشت ببخشود و سیم وزر به‌لکن
بروز چارم برگشت دیـده بـان ملك به‌شه چگونگی آورد و کارشد روشن
ملك‌زخشم بـرآنگونـه تندشد بـه‌سفیر که می‌برآتش سوزنـده برزنـی دامـن
بـلاغ گفت کـه یـاحبذا بـلاغ مبین زهی رسالـت مطبـوع ورای مستحسن
چوهست رای دورنگی دگر درنگ‌مکن سروفـاق نـداری در نفـاق مـزن
سفیرراستی آورد و عـرض کـرد بشاه که‌ای به‌خصم توناخوشتر ازجحیم‌جهن
خلاف مصلحت ملك مـاست فتح هری کـه مـی‌بزایداز این‌فتح صدهزار شکن
نخست بـایـد بستن مـسیل چشمه آب که رفته رفته شود چشمه سیل بنیان‌کن

. . . .

پیام داد به فرمـانروای هند کـه کـار تباه گشت ونشد چیره بـرسروش اهـرن
سفینه‌ی دوسه لشکر به‌شهرفارس‌فرست مگر که‌شاه عنان بازدارد از دشمن...
که ناگهان خبر آمد به شه‌زخطه پارس که انگلیس خـدا کرده سازشور وفتـن
به بحرفـارس فـرستاده ده سفینه سپاه همه مصالـح پیکـار دروی آبشتن .
سفینه گان همه‌هریك زخود وخنجروتیغ بزرگ کرده شکم چون‌زنان‌آبستن ....
ملك‌ازین خبرش غم‌زدود وزهـره فزود چولهو باده‌گسار از نوای زیرافکن...
به‌آنکه رخت سپاریم ازهـرات‌بـه ری مهی‌دو ازدل وجان بستریم رنگ‌خون.
مهیـن سلاله‌سردار قندهار کـه هست به‌تخت‌وبخت جوان وبه‌اسم‌ورستم‌کهن
بیردهمره خویش ازهرات جانب مای بهرچه خواست نه‌لاگفت درجواب نه‌لن

قاآنی دراینجا باچرب زبانی عقب‌نشینی‌محمدشاه رابطرف مهران عذرتراشی‌میکند

وخطاب به‌او میگوید :

. . . .

چوهست عزم جهانگیر گو مباش هری ! عرب نه‌ای که تفاخرکنی به ربع ودمن
به حیله‌ای که عدو کرد می‌میانش دژم که کارخنجر برنده ناید از سوزن
همان حکایت‌صفین‌بخوان وحیله(عمرو) که‌کرد آنهمه‌غنج ودلال‌وعشوه وشن ...

درپایان هم درچندبیت قصیده خود را میستاید وصله‌میطلبد :

بدین قصیده غرا یکی ببین ملکا که باقبول توگیتی نیرزدش به ثمن !

. . . .

اگر دراز بود همچو عمر دولت شاه چنین درازی دلکش زکوتهی احسن

درپایان این قسمت بیفزایم که درین لشکرکشی ، **حاج‌میرزا آغاسی** صدراعظم و **میرزاآقاخان نوری** وزیرلشکرکه پس‌از قتل **امیرکبیرمیرزاتقی‌خان** بالقب اعتمادالدوله صدراعظم ناصرالدین‌شاه شد ، هردو همراه شاه بودند وبرسر محصورکردن قلعه‌کیان غوریان اختلاف‌نظر داشتندکه **سپهر**درناسخ‌التواریخ دربن‌باره چنین‌مینویسد : حاج‌میرزا آقاسی سخن براین نهاد که برسرفتح غوریان ایستادن وازمقصد بازنشستن لایق نباشد . میرزا آقاخان فرمود این برای صواب نیست ... اگر دررتق وفتق این امر مداخلت نفرمائی برذمت من‌است که این خطررا زودتر ازهفته‌ای گشاده دارم . حاج میرزاآقاسی غضب آلوده فرموده من‌از این کاردست بازداشتم توباش وقلعه غوریان... بزرگان‌سپاه متفق‌الکلمه گفتند سخن جزاین نیست که توفرمائی[۷] پس آن لشکر جرار قلعهٔ غوریان را از چهار سوی حصار دادند... پای ثبات قلعگیان برفت ... بالجمله **شیرمحمدخان** (حافظ قلعه) تیغ وکفن ازگردن آویخته بحضرت آمد و جبین صراعت برخاك نهاد و به شفاعت حاجی میرزاآقاسی عصیان‌اومعفوگشت . درپیرامون حصارهرات نیزمیان حاجی ونوری اختلاف‌نظربود . سپهر در صفحه **۵۷**چنین مینگارد: **(سرتیپ محمدخان‌ولیخان تنگابنی** که از نامداران شجعان بود خود علم‌برداشته حمله‌افکند ...) و از صفحه **۸۴** ببعد چنین می‌نویسد : (ولیخان تنگابنی که‌ضجیع شمشیر بود وجگرشیر داشت یورش افکند وتالب خندق که ازسه هزارگام برزیادت بود طی‌مسافت کرد و چندانکه بزخم گلوله وشمخال وتفنگ مردمش به‌خاك همی افتادند باك‌نداشت . بعداز قطع طریق در کنار خندق باافغانان دست وگریبان شد وازآن جماعت همی بکشت تا پشت دادند ، از خندق وخاکریز وفصیلها بگذشت و علم‌خویش را برفراز (شیرحاجی‌سیم) نصب‌کرد ... صد تن سرباز به‌گرد رایت خویش بازداشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی برد . هنگام مراجعت چون‌ازخندق بدان سوی‌شد گلوله‌ای ازدهان توپ بازشد وبرپس گردنش

آمد چنان‌که سرش برفت وکس ندانست این‌توپ ازطرف افغانـان گشاده شد یـا ازسنگر ولیخان ... منصب‌ولیخان تنگابنی به‌پسرش **حبیب‌اله‌خان** مفوض گشت) .

این سرتیپ‌محمدولیخان جدهم نام‌خود محمدولیخان سپهدار است‌که زمان‌سلطنت **محمدعلی‌شاه قاجار** طهران را فتح کرد ، و محمد علی‌شاه مخلـوع گردید ، وبـالقب **سپهسالاراعظم** نخست‌وزیرشد. این محمد ولیخان‌دوم (سپهسالار) جد **ارسلان‌خلعت‌بری** میباشد که ، اگر مانند پدران خود مرد شمشیر نبود ، اهل‌قلم بود ، قلمی‌که چون براه راست وحق وآزادی‌دلیرانه قدم‌بردارد ازتیغ‌خونریز تیزتراست . تنها خونریزی‌ارسلان ونگارنده ودوستان همشکار هنگامی بودکه بروزگاران جوانی باهم ، تفنگ‌بدوش، بشکار میرفتیم وکبوتران چاهی ودیگر پرندگان آزاد راظالمانه میکشتیم و عیب خود را هنـر می‌پنداشتیم . من ازآن گناه خودآمرزش خواهی میکنم . بگفته شاعر بزرگ :

میازار موری‌که دانه‌کش است　　　که جان‌دارد وجان‌شیرین خوش است.

مانده دارد

---

۱ ــ «شاه‌جهان» عنوان دادن به‌پادشاه یك‌مملکت نادرست است ، ولی متاسفانـه اکثر شاعران ایرانی این‌کاررا کرده‌اند .

۲ ــ قلعه غوریان درسرحد افغانستان چنین اهمیتی نداشته که شاعر درباره آن مبالغهٔ کرد ، وسی‌سه‌بیت ازهمین قبیل دروصف آن گفته‌که چندتا ازآنها برای نمونه نقل‌میشود .این «حصن حصین» پس‌ازسه‌روز سقوط مینماید .

۳ ــ جوزن نوعی ازجادوان‌هند است .

۴ ــ درچندبیت اسامی بعضی ازشهرها وبنادرهند را برشمرده واظهارجغرافی دانی‌کرده است .

۵ ــ بابیزن یعنی‌واسطه وشفیع .

۶ ــ دراین بیت مقصودش از(سفیر) نماینده انکلیس‌است.

۷ ــ باید توجه داشت‌که سپهرجلد آخرناسخ‌التواریخ راکه مربوط بدوره قاجاریه است بعداز عزل حاج‌میرزاآقاسی وکشته‌شدن امیرکبیر وبصدارت رسیدن‌میرزاآقاخان اعتمادالدوله منتشرساخته است .

دکترصدارت ـ نسیم*



صحبت روشندلان

چوشوق رهبرو، عزم است وجهد توشهٔ راه، — به‌پیش مرد، براه طلب، چه کوه وچه کاه.

مباش، همچو گدا، خوشه‌چین خرمن غیر، — بخویش تکیه کن وخوشه چین زخرمن ماه.

بخواه حق خود، ای جوردیده ازدم تیغ! — نه بازبونی وضعف از فغان و ناله وآه!

اگر زپرتو همت چراغی افروزی، — سپید بینی و فرخندهٔ روزگار سیاه.

شوی عزیز وبراورنگ ناز تکیه زنی، — اگر زخودبدرآئی، چویوسف ازبن چاه.

سلامت ارطلبی، از جمال گلرویان، — گرت زدست برآید، نگاه دار نگاه.

لقای تیره‌درونان کدورت آرد بار، — صفا زصحبت روشندلان و پاکان خواه.

میان جمع سرافکنده است، چون نرگس، — کسیکه عمر، بخواب وخمار، کرد تباه!

گدشت عمرونچیدی بری زباغ امید، — رهی دراز به‌پیش است وفرصتی کوتاه!

من وتو غافل واین نقدعمر وهستی ماست، — که میبرند بتاراج، روز وهفته وماه!

چوبخت درگرو عزم وهمت است، نسیم، — گرت نه همت وعزم است، بخت راچه گناه!

* آقای دکترعلی صدارت (نسیم) از قضاة دانشمند کشور و ازشاعران بلندپایه وگرانمایه معاصر.

مؤید ثابتی*



شهرستانه

شهرستانه یکی ازشهرهای سرحدی خراسان ودرکنار ریگزار **قراقوم** واقع است و ازتوابع ولایت **نسا** میباشدکه اکنون این ولایت را **درگز** مینامند ومرکز حکومت‌نشین آن **لطف آباد** است‌که درمرز فعلی ایران وروس قراردارد .

نساکه درپارس باستان آنرا **نیسایه نی‌سه‌یه (Nisi)** مینامیدند متصل به‌ابیورداست ناحیه‌ای که ولایت **نسا** و **ابیورد** و **خابران** را دربردارد حدفاصل بین سرزمینهای ترک نشین وواسطه ورابط خراسان وماوراء النهراست . این ناحیه درزمانهای قدیم به داشتن اسبهای خوب ومردان‌دلیروتوانا معروف بوده است . دراین سرزمین اقوام پارت‌زندگی میکردند وهم دراین ناحیه است که سلسله اشکانی سه‌قرن قبل از میلاد بوجود آمدند . این‌ناحیه درطول مدت تاریخ عبورگاه لشگرهای خونخوار هیاطله و ترکهای چینی نژاد بوده است که پیوسته بخراسان هجوم آورده آسایش مردم این سامان را متزلزل ومختل میساخته‌اند . دردوره‌های بعدازاسلام همچنان‌این‌وضع ادامه داشت درطی سالها وقرن‌ها گروه‌گروه سپاهیان وقبائلی که ازآن سوی رودجیحون نهضت مینمودند این سرزمینهارا پایکوب سم‌ستوران خود میساختند . غزها و مغولها وتیموریها و اوزبکها پی‌درپی این نواحی رانهب وغارت نموده مردم آنرا درخاک‌وخون میکشیدند . موقعیت سوق‌الجیشی این ناحیه وجنگ‌وستیزهای متوالی وبی‌امان ، مردم این سرزمین راسخت جان و مقاوم

---

* آقای استادسیدعلی‌مؤیدثابتی‌ازشاعران طرازنخستین و محققان بنام معاصر

بارآورد . هنوزهم بعدازگذشت سالیان دراز اگرازبیابانها وگذرگاه‌های این سرزمین عبورکنیم آثار وعلائمی را مشاهده مینمائیم که نمودار سختیهاودشواریها وجانبازیهای مردم این سرزمین است . برجهائی که جابجا درسینه بیابانها دیده میشود روزگارانی را بیاد میآورد که کشاورزان‌ودهقانان هنگامیکه سرگرم زراعت وکشاورزی بوده‌اندبمحض اینکه گردوغبار سواران ترکتازرا از دورمشاهده میکردند کارخود را رها نموده‌وبسرعت باین برجها پناه‌می‌آوردند تاازخود دفاع کنند درحقیقت دریك دست آنها سلاح ودردست دیگر وسائل کارآنها بوده است .

این نواحی که درعین حال زیباوخوش منظر وحاصل‌خیز است[1] بواسطه موقعیت جنگی خود ومجاورت باماوراءالنهر درتاریخ نظامی ایران اهمیت خاصی‌داشته ومیتوان گفت که این سرزمین مبداء ومنشاء بسیاری از حوادث تاریخی است که درزمانهای‌قدیم درخاك خراسان روی داده است .

موقعی که اتسز خوارزمشاه برای امداد سلطان سنجر ورهائی او از چنگ‌غزان بالشگرهای انبوه ازخوارزم عزیمت نمود بشهر **نسا** آمد ودرشهرستانه اقامت‌کرد وبرای اینکه درآن محل همه‌قوای پادشاهان اطراف را فراهم آورده به‌دفع سپاهیان غزاقدام‌کند نامه‌هائی به‌پادشاهان سیستان وغور ومازندران ودیگرنواحی نوشته و ارسال داشت واز آنها دعوت نمودکه به **شهرستانه** بیایند ودرآنجا معسکر سازند تا متفقا باسپاهیان غزبه مقابله پردازند وآنهارا از خراسان بیرون سازند اما آن‌پادشاهان که شاید از خود **اتسز** بیم داشتند به‌این دعوتها پاسخ‌مثبت ندادند واو را یاری نکردند وی ناچار پس از یکماه اقامت از شهرستانه به **قوچان** آمد ودرآنجا به‌رکن‌الدین محمودخاقان ملحق شد.[2]

سرزمین نسا وابیورد درقرن‌های چهارم و پنجم هجری عزلتگاه بسیاری از عرفا و صلحا وپارسایان بوده است درکتاب اسرارالتوحید مینویسد صوفیان **نسا** را شام کوچك گویند یعنی چندان‌که **بشام** تربت انبیاست به **نسا** تربت اولیاست ونیز مینویسدکه‌بوعلی دقاق برای صوفیان برآن کوه که خاك مشایخ و تربت بزرگان است خانقاه ساخت (خانقاه سراوی) .

عارف نامی‌شیخ‌ابوسعید ابوالخیر برای‌زیارت قبرصوفیان دفعات متعدد به **نسا**آمده وعقیده داشت که خاك **نسا** خاکی سخت عزیزاست وبزرگوار و پیوسته بوجود مشایخ کبار واصحاب کرامات آراسته ومیگفت که‌مشایخ گفته‌اندکه هرکجا درخراسان بلائی و فتنه‌ئی باشد چون به‌**نسا** رسد هرآئینه دفع‌شود ودراسرارالتوحید مینویسد دراین مدت سی‌واندسال که این فتنه هاوغارات وتاراج‌وکشتن وسوختن بوده است درخراسان وهست هربد وفتنه‌که روی به **نسا** نهادآن بلا دفع شد. حوادث وفتنه‌هائی‌راکه دراسرارالتوحید

ذکر کرده است مربوط است به‌دوره‌های اول ظهورطوایف غزوترکمن واگر شیخ‌ابوسعید چندسال دیگر زنده میماند بچشم خود میدید که برخلاف پیش‌بینی اوغزها و بعد مغولها چه بلائی برسرآن سامان آوردند.[3]

شادمینا ازقصبات **نسا** که دراسرارالتوحید آنرا **شامینه** مینامند و متصل به**شادمینا** قصبه **نوخندان** است‌که بیش‌از هزارخانه وارجمعیت دارد. درکتاب اسرارالتوحید ازدو قصبه دیگرنام میبردکه یکی‌دردوفرسنگی‌نسا و(پیسمه) نامیده میشده ودیگری **اندرمان** است.

دربین قصبه نوخندان وشادمیناقریه **حضرت‌سلطان** واقع است. این‌قریه بنام‌بقعه ومقبره‌ئی خوانده میشود که‌درآن‌قریه قراردارد ونام آن قبر **حضرت‌سلطان است**. اهالی محل این بقعه‌ومزار را متعلق‌به‌یکی ازبرادران سلطان جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه میدانند که درهنگام هجوم مغول‌کشته شده است ولی به‌احتمال نزدیك به یقین این بقعه و بارگاه **مزارسلطان** تکش پادشاه خوارزمی بوده است زیرا برادران سلطان جلال‌الدین منکبرنی هیچ‌کدام پادشاه نبوده وعنوان سلطان‌نداشته‌اند. دیگراینکه پس‌از مسخرشدن خراسان بدست مغولها تمام‌خاندان خوارزمشاهی فراری و متواری و نابوده شده‌اند و دیگرکسی نبوده است که برای آنهابقعه وبارگاه بسازد. بعلاوه روایت جامع التواریخ رشیدی این‌نظر راتائید میکند: دراین‌کتاب می‌نویسد «سلطان **تکش** درنزدیك **شهرستانه** بمنزل **چاه‌عرب** درسال **۵۹۶** بمرض خناق وفات یافت درحال اطلاع به‌پسرش‌قطب‌الدین محمدخوارزمشاه رسانیدند ووی بتعجیل بشهرستانه رفت» بنابرآنچه از جامع التواریخ نقل‌شد جای تردیدنیست که‌بقعه حضرت‌سلطان متعلق به **سلطان‌تکش** خوارزمشاه‌است که فعلا زیارتگاه مردم شیعه مذهب‌آن سامان شده است همانطوریکه مزارملامحمد باقر شهرستانی زیارتگاه اهل سنت‌وجماعت درآن ناحیه میباشد.

محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی عالم ودانشمند وفقیه معروف صاحب کتاب ملل و نحل‌که دریکی ازسالهای **۴۶۶**یا **۴۶۷** یا **۴۷۹** به‌اختلاف روایات دراین شهر متولدشد. ودرسال **۵۴۸** درحالی که شاهد هجوم وقتل‌وغارت طوائف غزبود بارنج واندوه فراوان چشم از جهان فروبست ودر موطن ومولد خودقریه **شادمینا** مدفون گردید. شهرستانی دارای تألیفات دیگری نیزهست که ازآن جمله‌کتاب المصارعه وکتاب العیون والانهار وکتاب المناهج وکتاب نهایة الاقدام میباشد بقعه و بارگاه وسیع وعالی که در زمانهای قدیم برمزار او ساخته بودند نمودار حق‌شناسی وعلم دوستی‌وسخاوت مردمی بوده‌است که درآن سرزمین زندگی میکردند. فضائی که مزارشهرستانی دروسط آن قرارداشته بمساحت ۲۰۰ × ۲۰۰ متربوده است وارتفاع بقعه‌آن از سطح تارأس چهارده متر بوده

ودور گنبد مزار اوباخط کوفی و گچ بری آیت‌الکرسی نقش‌شده بوده است . بقعه و بارگاه این عالم ادیان که اهالی محل آنرا بقعه **قطب‌اعلم** مینامند درطول مدت‌زمان بواسطه عدم‌مراقبت و بی‌مبالاتی خراب وویران شده‌واکنون‌درحال انهدام است . دردو کیلومتری قبر **حضرت سلطان** تپه‌ئی است موسوم به‌تپه کلیسا که ظاهراً درایام قدیم درآنجا کلیسائی وجودداشته که این‌تپه بنام‌آن خوانده میشود . دردو کیلومتری تپه کلیسا قلعه‌ئی است بنام **چلقان** ومتصل به‌آن قلعه‌صورت قبردراز وطولانی است که مردم آن‌ناحیه به‌زیارت آن میروند وآنرا قبر **ابوالمعجم** یا **ابوالمحجن** مینامند .

کران تپه‌یاتکران تپه‌قریه دیگری است که درکنار مرزایران وشوروی قراردارد و محلی که فعلا بنام **لطف‌آباد** نامیده میشود در قدیم **باباحق** نام داشته اکنون مرکز و حکومت نشین‌ناحیه **درگز** میباشد .

رباط **فراه** که **عبدالله طاهر** بناکرده ومرکب از سه‌قلعه متصل‌بهم است در ناحیه **نسا** قراردارد وهمچنین قصبه **دندانقان** یعنی محلی‌که سلطان مسعودغزنوی از سلجوقیها شکست‌خورد وبرای همیشه خراسان راازدست داد بین نسا و مرو واقع است این قصبه را غزها درسال **۵۵۳** بکلی خراب ومنهدم نمودند .

محمد عوفی صاحب‌لباب‌الالباب که خود چندی درنسااقامت داشته است باشاعری بنام محمدبن البدیع ازاهل نسادوست بوده واز او چندقطعه وقصیده درکتاب خود نقل میکند ازجمله قصیده‌ئی به‌این مطلع:

چون رایحه مشک وچوبوی سمن‌آید ـــ هرباد کـه ازساحل جیحون‌بمن آید

ودیگر امام ظهیرالدین ولی نسوی‌که قطعه‌ئی از او بمطلع ذیل‌نقل میکند:

جزبه جنابت اگرخطاب نویسند ـــ نقش معماست کان براب نویسند

ونیز از مجدالدین نسوی قاضی میناچند رباعی مینویسدکه ازجمله آنهااین رباعی است :

تعلیم حیاتم سبقی بیش نماند ـــ وزدفتر عمرم ورقـی بیش نماند
ای‌نفس‌بهیمی‌خبرت‌نیست‌مگر ـــ کز عمر طبیعی رمقی بیش نماند

سرزمینهای **نسا وابیورد** و **خابران** کـه روزی نشستنگاه پادشاهان اشکانی بوده و قرنها مرز خراسان را پاسداری‌مینموده اکنون بدست تطاول متجاوزین ازیکدیگر مجزی گردیده وقسمت‌عمده آن جزو خاك روسیه شوروی شده است .

مرکز نسالطف‌آباد ومراکزابیورداسک‌آباد (عشق‌آباد) ومراکز خابران میهنه‌بوده است ودرحقیقت این هرسه‌ناحیه یك واحد جغرافیائی راتشکیل میدادند که عرصهٔ پهناور

آنها درطول مدت قرون واعصار جولانگاه سپاهیان ایران وتوران بوده است :

همان وادی است این بیابان دور
که گم شد در اولشگرسلم و تور

---

۱ ــ ابن حوقل درکتاب صورةالارض مینویسد : نساشهر فراخ نعمت وپرآب وباغ است وسرزمین باصفا ودارای روستاهای پهناور .

۲ ــ کلیه‌نامه هائی که فوقا ذکر شد اصل آنها درموزه‌آسیائی لنین گراد مضبوط‌است درکتاب تاریخ غزکه اکنون دردست تألیف می‌باشد نقل‌گردیده است .

۳ ــ عساکرمغول درسال۶۱۸ نسارا مسخر ساخته.

۴ ــ نسا واقع‌میان شهرمروو‌بلخ پایتخت تیرداد دومین پادشاه اشکانی (۲۴۸ـ ۲۱۴ـ میلادی) ودرده میلی جنوب اسک‌آباد (عشق‌آباد حالیه) واقع‌بوده . نسا واقع درماد که‌داریوش درکتیبه بهستان ازآن نام‌میبرد همین‌شهر است که بـه داشتن اسبان نیک‌نـژاد معروف بـوده است . بانی شهر نسا فیروزبـن یزدگرد جد انوشیروان بوده لهذا آنرا شهر فیروز میگفتند.
(لغت‌نامه دهخدا)

چشم سرد چشم سر

چشم سرملک‌و چشم‌سردین است ،   این‌جهان بین وآن نهان‌بین‌است
این و آن هردو یار یکدیگرند ،   هم خزان ، هم بهار یکدیگرند

حکیم سنائی غزنوی ــ قرن‌ششم

ورزی ☆

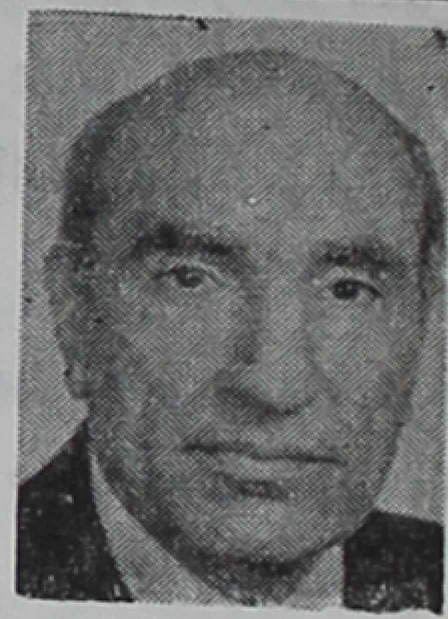


ساغر بساغر

بردرمیخانه چون سرمیزنم ،
خویش را چون حلقه بردرمیزنم.
باده‌درکامم چوآب زندگی است،
باتو چون ساغر بساغر میزنم .
گرنویسم قصه‌ای از سوز عشق ،
آتشی سوزان به دفتر میزنم .
سردهم تا ماجرای عشق را ،
شعله، همچون شمع ، برسرمیزنم.
چون بریزداشك‌من ، ازشورعشق،
غوطه در دریای گوهر میزنم .
گر سفر در ملك استغنا کنم ،
خیمه از گردون فراتر میزنم .
خاکساری گرکنم درکوی دوست،
پشت‌پا برتخت و افسر میزنم .
تابچنگالم کشد شاهین عشق ،
بال‌وپر همچون کبوتر میزنم .

☆آقای ابوالحسن ورزی ازغزلسرایان نادره‌پردازو باریك‌خیال ومضمون‌یاب معاصر.

باستانی‌پاریزی ✿



تقویم شبانی

یکی از مظاهر قدیم وقویم فرهنگی ایرانیان تقویم شبانی است که به‌مقتضای موقع ومحل درهر گوشه ازین مملکت به‌گونه‌ای رایج بوده است ومانمونه‌های دقیقی از آن‌در نواحی کردستان ومازندران وفارس وسایر نقاط کشور داریم ، ویکی ازآن جمله درنواحی کوهستانی کرمان ـ خصوصاً کوهستان پاریز ـ بین سیرجان و رفسنجان و شهر بابک و نی‌ریز رایج است که چون درشرف نابودی است ، اشاره‌ای بدان می‌شود.[۱] این تقویم سالها وقرنها بین‌دام داران رایج بوده است.[۲]

تقویم شبانی ـ که تقریباً برای هرچندروز یکبار، اصطلاح خاص ومعروف به‌خود داشت ـ اصولا از اوایل بهمن‌ماه شروع میشد که زایش گوسفندان سرمیرسید. گروهی که در اصطلاح حشم‌داران به «زه‌کش» معروف هستند ، مأمور بودند که گوسفندان‌تازه زا راتروخشك کنند، به‌طرف آغل‌ها میرفتند وپس‌اززایش گوسفندان ، از سده(۱۰ بهمن) شروع به«کرم‌بندی و «گلوه‌بندی» می‌کردند. یعنی گودال‌هائی می‌کندند و روی آنرا باچوب وخاشاك وسنگ می‌پوشیدند وگل‌میمالیدند وته‌آنرا باگیاهانی ـ مثل خرگوشو ترقو ـ که نرم بود ـ فرش می‌کردند ویابه اصطلاح خودشان «هودری» پهن‌می‌کردند. واین بوته‌ها بیشتر در «تل‌زیره» وجود داشت. هفته‌ای یك بار این کف‌پوش راعوض میکردند که هودری آلوده به‌پشکل وشاش گوسفند بود.

این زه‌کش‌ها غیر از چوپانان بودند ، مأموریتشان این بود که بره‌ها و کهره‌ها را

✿ آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین‌قلم و محققان نکته‌یاب معاصر.

توی کرم می‌ریختند که شبها گرم باشند ، تلوه‌یك گودال کوچکی بود جلوکرم ، وقتی گوسفندهای تازه‌زا رامی‌آوردند که بچه‌هاشان را شیر بدهند ، کهره‌ها وبره‌هارا در همین گلوه جمع میکردند ، وچندروز اول کـه هنوز «مـادر گیر» و«مـادر شناس»نشده بودند ، زه‌کش مأمور بور ازتوی گلوه یکی‌یکی بچه‌هاشان رابگیرد ، وزیر آنها بیندازد . اوحتی گوسفند را به‌نام ، صدامی‌کرد ، وحیوان می‌آمد ، وزه‌کش بچه‌اش راپرت می‌کرد جلو مادر؛ واو می‌چسبید ومك می‌زد . البته بعضی‌مادرها بچه رازود تحویل نمی‌گرفتند وبه قول احشام داران «ناوردار» می‌شدند . اول بـه‌ملایمت ، وگرنـه دست‌وپای مـادر را می‌بستند وبچه‌را زیر اومینهادند تابچه‌را شیردهد.

چندروز بعد کهره‌ها وبره‌ها (خلمه) را تحویل بچه‌هائی می‌دادند کـه بـه «خلمه چران» معروفند ، وآنها را می‌بردند روزمی‌چراندند وشب برمی‌گرداندند . خلمه‌چران هم‌نود روز خلمه را دراختیار داشت . تا «لنگه سیزده» ، یعنی ظهر سیزده ، بیشتر شیر متعلق به‌بچه‌های گوسفندها بود ، درین مدت بره‌ها تمام شیرمادر را می‌خوردند و صبح وعصرهم آنها را شیرمی‌دادند ،ولی‌کهره‌ها (بزغاله ـ فرزند بز) را هر۲۴ ساعت یك‌بار شیرمی‌دادند ۳. درواقع ازهمان روز اول ، بز ، ساخلوکش تربار می‌آمد ، وموظف بود خودش خوراکش را تهیه‌کند .

علاوه برآن ، شیری که از بزها زائد می‌آمد ، سهم سیدها بود ، به همین جهت بودکه این ایام را ـ تاچهلم نوروز ـ «سیدی» می‌خواندند۴ . البته سایر مـرسوم‌بگیران مثل حمامی ودلاك ونجار وآهنگر نیزازین شیربز ، بهره‌ای می‌بردند .

ایام از سیزده تاچهلم را «بره‌پی» نیز می‌خوانند ، زیرا دراین ایام بره‌ها اغلب‌با مادرشان هستند . نکته لازم به‌ذکرآنست که به‌طورکلی بره«نـازدانه» است ولـی کهره (بزغاله) خصوصاً درایام «روغنی» بیش از دوساعت ته‌شیرمادر را به‌او نمیدهند .

حرف گوسفندداران اینست که «کهره،نان خودش را درمی‌آورد»ولی‌حقیقت آنست که‌چون از اول این حیوان را ناچار می‌سازندکه درپی‌کسب علوفه باشد ، خودش‌بیشتر آمادگی پیدامی‌کند وساخلوکش‌تر بارمی‌آید .

***

ضمناً ازمسألهٔ ییلاق‌وقشلاق‌ـیا به‌قول مازندرانی‌ها «سردجا» و«گرم‌جا» ـ هم‌غافل نباشید . صرف نظرازینکه همراه روزی گوسفندان وعلف مردم ازدشت به‌کوه وازکوه به دشت نقل‌مکان میکردند ، واین‌موجب‌حداکثر استفاده از حداکثر مواهب طبیعی بود ، یك خاصیت فرهنگی هم‌داشت وآن اینست‌که ، به‌عقیدهٔ‌من عامل گسترش رابطهٔ‌فرهنگی میان قبایل‌آریائی وایرانی ، همین‌ییلاق قشلاق بـود که موجب می‌شد وحدت زبـان

حفظ شود و گوسفنددار شهمیرزادی وشیخ‌ساحل معمره وسیراف هردوبه‌یك اندازه شعر شاهنامه رادرك کنند وبنویسند وبخوانند . علاوه برآن ظاهراً اگرچه دعوای علف‌چرو «روگه» [5] درمیان می‌آمد ، اما باطناً عامل‌وحدت شیرازی و کازرونی و کوهی ولر به حساب می‌رفت‌که ناچار باهم سازش می‌داشتند ، وامروز هم‌تنهاعاملی که مرز طبیعی و سیاسی رادرمیان قبایل ازمیان می‌برد همین «علف‌چر» و«مرتع» است که‌بارزانی و بلوچ وترکمن وعرب راازاین طرف‌مرزبه‌آن طرف پیوند می‌دهد واغلب باهم ازدواج می‌کنند وآمدورفت دارند، ودعوای اهل‌سیاست‌رابرای اهل سیاست باقی می‌گذارند . اگرجزین بود، دربن‌بیابانهای سی‌چهل‌فرسنگ‌دور ودرازوفاصله‌های‌عظیم‌وبی‌آبادی وکوهستانهای سهمگین ، هرقریه‌ای برای‌خودش یك‌زبان ومذهب خاص‌داشت ودرواقع ادعای‌استقلال می‌کرد ودراینوقت حافظ نمی‌توانست ادعا کند که :

به شعر حافظ شیراز ، می‌رقصند ومی‌کوبند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

یك دانشمند خارجی دارلینگ‌نام عقیده داردکه با«تخت‌قاپو» کردن کوچ‌نشینان، قلمروهای وسیعی راکه مسکن طبیعی‌مردم است رها کرده ، آنها را به‌دست شهرومراکز صنعتی می‌سپاریم وگاهی هم‌آنهارایك جا «رهامی‌کنیم» . حال آنکه درنوع معیشت‌کوچ نشینی غذابهتر تأمین میشود، وزادوولد کنترل می‌شود ،ودرنوع‌معیشت «یك‌جانشینی» زادوولد بیشتروتأمین غذا نامطمئن‌تر است» [6]

این راهم عرض کنم که پیشرفت و عقب ماندگی مربوط به «جابجائی» و یا «یك جانشینی» نیست (ییلاق وقشلاق) . این یك فرهنگ و «کولتور» دیگر می‌خواهد. نباید تصورکردکه اروپاچون ییلاق وقشلاق ندارد تمدنش پیشرفت کرده باشد . مسأله‌اینست که خداوند دراروپا علف را آورده جلو کلبهٔ گوسفنددارش آویزان کرده ؛ مرض ندارد که ییلاق وقشلاق کند . اینجا آدمها اسیر آب‌وعلف هستند ، وآنجا ، آب و علف‌اسیر آدم هاست .

مهم‌اینست **که‌آدم باطبیعت باید همراه‌باشد** ، هرجا خواست باطبیعت درافتد شکست می‌خورد ، وضع جغرافیایی بیشتر نقاط ایران و افغانستان وترکیه وعراق و ترکستان وقرقیزستان چنانست که‌شش فرسخ به‌شش فرسخ درجهٔ باران و میزان حرارت تغییرمیکند ، بالنتیجه «سطح سبز» دائم جابجا می‌شود ، آدم عاقل اگر میخواهد شیرو پنیر بخورد ، لابد باید همراه این‌علف حرکت کند ، حالا این آدم ممکن است شاهنامه فردوسی هم‌همراه داشته باشد ، تفنگ دولول یاشصت‌تیرپران هم همراهش باشد . این دیگروابسته به‌زمینهٔ ذهنی‌ومحیط اجتماعی است .

البته گوسفندداران که ییلاق وقشلاق می کنند ، یك عیب دارند وآن اینست که چون یك جا نمی مانند ،علاقه ای به کشت وزرع دائمی ندارند ، وکشت برای آنها ارزشی ندارد، واین امر البته ربطی به گوسفنددار ندارد ، کشاورز کس دیگری است و او را باید بجای خود نگاهداشت ، گوسفند دارهم دیگری است وباید حق وحقوق اورا به او گوشزد کرد، حداقل ، هیچ جریمه ای که نباشد، گوش خرش رامی شود برید ![7]

دهقان مگرش ز گوشه ای دید — برجست و ازو دوگوش ببرید
بیچاره خر آرزوی دم کرد — نایافته دم ، دوگوش گم کرد

مامیدانیم که اردشیر بابکان از اولاد ساسان بود وباز می دانیم «که ساسان شبان و شبان زاده بود» وشبانکارگان فارس ، خود را از فرزندان اردشیر بابک می دانستند[8] و شبانکاره «... قومی بودند کی (که) پیشه ایشان شبانی وهیزم کشی ومزدوری بودی ،و به آخر روزگار دیلم درفترور ، چون فضلویه فراخاست ، ایشان راشوکتی پدیدآمد»[9].

حسنویه - برادر فضلویه شبانکاره ، کوشش داشت که اقربایش درشهرساکن شوند وکشت وزرع کنند، وآنان هم مخالف بودند. یك روز همه را دعوت کرد وکباب فراوانی آورد ولی نان نیاورد . هرچه منتظرماندند نان نرسید ، حسنویه پیش آمد و گفت : شما همه گوسفند دارید واعتنائی به کشاورزی نمی کنید وصحرا رامی چرانید ، پس نان نیست۔ که نان نتیجه کشاورزی است. ازآن روز اطرافیان او درسیاست دامداری وییلاق وقشلاق خود تعدیلی قائل شدند وحکومت داراب وفساوایج برشبانکارگان قرار گرفت .[10]

اصلا کلمه شبان ، وچوپان ، یکی است ، ومن عقیده دارم که لقب بهرام «چوبین» نیز که آنرا «شوبین» هم نوشته اند (ترجمهٔ بلعمی) همان چوپان خودمان است ، وحتی رقص معروف «چوبی» هم که اینهمه شهرت دارد، بخاطر آن نیست که گاهی چوب درآن بکار میرود، بلکه منسوب به عشایروچوپانان است ، یعنی رقص چوپانی واین راهم عرض کنم که دربسیاری از لهجه ها آنرا «رقص چوپی» هم گفته اند . کباب چوبی هم داریم که بیش ازآنکه مربوط به سیخ چوبی باشد ، باید از نوع چوپانی باشد .

عقیده من آنست که باکلمه چپش، (= بزنرینه) از یك ریشه باشد .لفظ چوبدارهم بیش از آنکه به داشتن چوب مربوط باشد ، باید گوسفنددار معنی دهد ، اصلا باید تحقیق کردکه ریشهٔ «چوب» و«چپ» چیست .

ناگفته نگذارم که شبانی وچوپانی ازمهمترین وروحانی ترین کارهای عالم محسوب میشد وبه همین دلیل بسیاری ازپیغمبران عالم چوپان بوده اند وخودشان این کاررا کمتر ازپادشاهی نمی دانستند ، وبه همین دلیل «... دراخبار آمده است که موسی علیه السلام گفت : خداوندا ! چون مرابه رسالت وپیشوائی بنی اسرائیل امرفرمودی ، تعلیم ملك

داری‌فرمای ! ـ که من‌شبانی کرده‌ام ، وامروز پادشاهی می‌باید کرد .
خطاب آمدکه ای موسی ، پادشاهی همان ، شبانی (است) چنانکه گوسفندان خود را از فتنهٔ گرگ نگاه می‌داری ، بندگان مارا نیزاز گرگان درپناه‌دار! [11]»

مانده‌دارد

---

۱ ـ درین مقاله‌مقدارزیادی اصطلاحات ورسوم‌محلی‌یادشده که شاید درنظر خوانندگان کمی غریب آید ، ولی‌بعقیده من باید این اصطلاحات را ضبط کرد تا نابود نشده است .

۲ ـ چنین تقویمی‌درمیان همه‌ایلات ایران هست . ازجمله مقاله‌ای درین باب‌ازعبیداله ابوییان درباب تقویم محلی‌کردها، در مجله دانشکده ادبیات تبریز خوانده‌ام ، (سال ۱۶ ص ۱۷۹) ومقاله عبدالرحمن عمادی درتقویم طبرستانی .

۳ ـ کهره را دربختیاری «تیشتر» گویند.

۴ ـ احترام به سادات ، اخیراً متوجه شدم که ، در بین لرهای لرستان هم سخت شایع است. چنانکه‌خصوصاًسادات بروجرد ازاین‌احترام برخورداری تمام‌دارندوسادات «آهوقلندری» دربالا گریوه لرستان هم‌چنین.درآن روزگار که راهها ناامن بود وبعضی لرها درگردنه‌هاشرط امتی‌نبی‌السارقین را بجامی‌آوردند ، اگرکسی عمامه وشال‌سبز سیادت داشت ، ازطرف دزدها به‌او تجاوز نمی‌شد ودرواقع عمامه سبزها وشال‌سبزها ، به‌قول‌گمرکچیهای‌امروز ، از«کانال‌سبز» عبورمی‌کردند ! این شوخی‌هم هست‌که کم‌کم چون رهگذران و اهل قافله از میزان اعتقادی سارقان به‌سادات آگاهی یافتند مقداری شال‌وعمامه سبزذخیره داشتند وهرگاه به قطاع‌الطریق برمیخوردند ، خود را جزء سادات معرفی میکردند و میگذشتند . اندك اندك دزدان از توطئه کاروانیان خبریافتند ، بدینجهت وقتی متوجه شدندکه تعداد سادات کاروان ازنصاب معمولی و «درصدعادی» ـ بقول‌برنامه‌ریزها ـ گذشته است ، شست‌آنها خبردارشد ، بالنتیجه ، بعدازآن وقتی به‌کاروانی برمیخوردند ، اول عمامه سبزپوشها راجمع میکردند ، رئیس دزدان فریادمیزد سیدی‌اش را بگذارآنور ، اونوقت لختش‌کن ! وبعد لری‌پیش می‌آمد وعمامه سبزرا از سرآقا برمیداشت ، وبااحترام تمام‌عمامه را برلب و برچشم می‌نهاد ، می‌بوسید و درحالیکه زیرلب می‌گفت ، اللهم صل‌علی‌محمد وآل‌محمد ، بااحترام عمامه را در کنار چماق ارچن میگذاشت ، وسپس رومیکرد به‌آقا ومیگفت ؛

ـ قربان جدآقا بروم . حالاشدی مثل‌خودمان . بچه‌ها ، خیلی آرام شانه‌های آقا را ببندید !

۵ ـ درکوهستان هامرتع را «روگه» بروزن حوزه، و«روگاه» گویند . هم‌فارسی‌قشنگی است. اجارهٔ مرتعرا هم «جورمزدا» خوانند شاید بدین‌دلیل که ظلمی‌بدترازآن نیست که آدم ازعلف بیابان بره‌ها باج بگیرد !

۶ ـ مجله دانشکده ، دانشگاه تهران ، شماره۷ص۵۶

۷ ـ این کاررا «یال‌ودم» کردن چارپا گویند ویك مجازات توهین آمیزست .

۸ ـ مجمل فصیحی‌ج ۳ص۹۶ ۹ ـ فارسنامه ابن‌بلخی ص۲۳۴ ۱۰ـ حدود ۴۴۰ه‍۸۴۸م ۱۰

۱۱ـ روضهٔ‌خلد ، مجدخوافی ، ص۱۴۳

✿ پزشکی



من و تو

شاهدشب بود ای ماه ، گواه‌من وتو ،
که درآمیخت بهم ، رازنگاه من و تو .
اشك‌شوقی که بپاویخت بمژگانم دوش ،
اختری‌بود که شد مشعل راه من و تو .
ماه‌عشق اربدمد ازافق جان مارا ،
مهرهم نورکند وام ، زماه من و تو .
گرگیاهی بکف آریم که مهرآرد بار ،
نکند جلوه گلی پیش گیاه من و تو .
نیست باك از گنه باده گساری مارا ،
کاین‌ثوابیست‌که خیزد زگناه من‌وتو .
برحذر باش ز آه دل آزرده دلان ،
که شررهاست نهان دردل آه من‌وتو .
ای پزشکی سربی عشق نیرزد بکلاه ،
سبزآن سرکه بود زیر کلاه من وتو .

✿ آقای کاظم پزشکی ازشاعران بلندپایه‌وقوی مایهٔ معاصر

سهیلی خوانساری*



بلوهر و بیوذسف

داستانی شگفت ـ کتابی نادر وعزیز الوجود

بلوهر ، نام حکیمی است که درشهر سرندیب میزیست واورا بلوهرناسك می گفتند ودرفنون وعلوم ومکارم اخلاق ومحاسن آداب بکمال رسیده و بیشتر عمرخویش را صرف ارشاد رمیدگان ازدین کرده بود .

بیوذسف ، نام شاهزاده ئیست که پدرش **چنیش** پادشاه هندوستان بوده و درشهر سوبلاط مقام داشته است .

این داستان راکه ازنوادرقصص اخلاقی وحکمیست، نخستین بار **شیخ صدوق** (۳۸۱ ﻫ) ، درپایان کتاب (کمال الدین وتمام النعمه) باختصار از قول **محمدبن ذکریای رازی** (۲۴۰ ـ ۳۱۳ ﻫ) نقل کرده است .

ابن ندیم (۲۹۷ ـ ۲۸۵ﻫ) درالفهرست نوشته است که پیامبر سمنیه بوداسف میباشد وترجمان کتاب علاوه کرده که اوراحکیم وپیامبر خوانند**وبودا** را نیزتمثال بوداسف دانند وسمنی منسوب بسمن معرب شمن پارسی بمعنی بت است .

---

* آقای احمد سهیلی خوانساری سرپرست کتابخانه ملك، ازشاعران ونویسندگان محقق وهنرشناس گرانمایهٔ معاصر.

بعضی نوشته‌اند این داستان را **ابان‌بن‌عبدالحمیداللاحقی** بنظم عربی در آورده لکن درفهرستهای موجود نسخهٔ عربی آن‌نظم‌یانثر ملاحظه نشد ولی در قدیم عربی و ترجمهٔ پارسی آن را دردست داشته‌اند زیرافضلا ودانشمندان ازآن نام‌برده‌اند .

علی‌بن‌محمدنظام‌تبریزی که از فضلا وشعرای نیمه دوم قرن‌هشتم بود ، در کتابخانهٔ **سلطان‌احمدبن سلطان اویس‌جلایری** ، بکتاب بلوهر وبیوذسف پارسی دست یافته وآنرا چندروز بعاریت گرفته ومطالعه‌کرده است :

سلطان‌احمدبن سلطان اویس‌بن امیرشیخ حسن مشهور بشیخ حسن بزرگ ، در سال ۷۸۵، بر **سلطان‌حسین** برادرخودکه بناءبوصیت پدر بعداز اوپادشاه شده بودخروج کرده ویرا درتبریزکشت وبجای او برتخت سلطنت تکیه‌زد. سلطان احمد پادشاهی‌سفاک بود . درآغاز سلطنت باامرای خویش جنگهای بسیارکرد تا برتخت سلطنت مستقر شد و هنوز مدتی از حکومت او نگذشته بود که **امیرتیمور** خروج کرد و آذربایجان را ازاو گرفت وسلطان احمد بسلطنت عراق قناعت‌کرد . اماامیرتیمور دست از او برنداشت و متوجه عراق شد . سلطان احمد بغداد را گذاشته بمصر رفت وعراق بتصرف امیرتیمور درآمده وقتل‌عام شد[1] و ازآن پس تا زمانیکه امیرتیمور حیات داشت، وی‌گاهی در مصر وزمانی درروم ووقتی درعراق همواره درجنگ وگریز بود .

بعداز امیرتیمور (۸۰۸ﻫ) سلطنت عراق دگرباره نصیب اوگشت وقریب پنجسال دیگر درآنجاحکومت کرد وباروی بغداد راکه امیرتیمور خراب کرده بود دوباره ساخت ودرسال ۸۱۳ ﻫ باکوکبه وعظمت بسیار بآذربایجان آمد وبا **قرایوسف ترکمان** که‌بیاری اوپس ازامیرتیموربیغداد دست‌یافته بود ، جنگ‌کرده شکست‌خورد وبدست‌کسان‌قرایوسف گرفتاروبامروی کشته‌شد .

سلطان‌احمد درتمام‌دوران‌سلطنت، حکومتی متزلزل داشت وباهمهٔ تزلزل وسفاکی وقتالی ، فضلاودانشمندان واهل‌هنر وصنعت مورد توجه ولطف او بودند . وی جامع فضائل ودراکثر علوم توانا وبفنون سخن‌قادر ودرشاعری ونقاشی وخطاطی وخاتم‌بندی وتذهیب استادبود . چنانکه نوشته‌اند هفت‌خطرا نیکومینوشت ودرموسیقی تصانیف‌عالی داشته است ، فضلاودانشمندان را گرامی میداشت . باتمام این هنرها تندخو و بهانه جووبغایت‌سفاک‌وبیباک بود وبهمین سبب مردم ازاو بیمناک وناراضی بودند وباامیرتیمور نامه‌ها نوشته اورا بتصرف بغداد واداشتند . این رباعی معروف ازاوست :

افسوس که مرغ‌روح را دانه‌نماند ، پیوند بهیچ‌خویش وبیگانه نماند !
دردا ودریغا ! که درین مدت عمر ، از هرچه بگفتیم، جزافسانه نماند!

دربارسلطان احمد ، مجمع‌اهل علم ودانش وهنرمندان بود وامیرتیمور بیشترآنان

راپس از تصرف بغداد بسمرقندبرد که **عبدالقادر مراغی** موسیقی‌دان مشهور یکی از آنانست واتفاقاً وقتی که‌خبرقتل سلطان احمدرا **بشاهرخ** دادند ، عبدالقادر درخدمت‌وی بود وشاهرخ بخواجه‌عبدالقادر فرمودکه از بهر این حادثه شعری بگوی ، عبدالقادراین رباعی بدیهه گفت وبرآن عملی ساخته عرضه‌داشت .

عبدالقادر ز دیده هردم خون‌ریز ، بادور سپهر ، نیستت جای گریز !
کان مهرسپهر خسروی را ناگاه ، تاریخ‌وفات گشت«قصدتبریز»(۸۱۳)

نظام درکتابخانهٔ سلطان احمدبدین کتاب دست‌یافت وپس ازمطالعه آنرا ملخص کرد ودراین باب درديباچهٔ ملخص خویش نوشته است :

«بمطالعهٔ کتاب بلوهر وبیوذسف مشرف گشتم... چندروز استعاره کرده خلوتی‌ساختم وچون عاشقی که انتهاز فرصت وصال‌معشوق نمایدبمطالعهٔ آن پرداختم تاعرایس‌مقاصد آن بردیدهٔ جان‌چهره گشودند ودلبران‌رعنا معانی که تتق‌نشینان حذورالفاظ بودند بشیوهٔ غنج ودلال دلم را ربودند شعر

گفتم: ببینمش مگرآن درد اشتیاق ساکن شود، بدیدم ومشتاق ترشدم .

کتابی دیدم گنجینهٔ حکم‌وآداب‌وسکینهٔ قلوب‌اولوالالباب ، تمثیلات آن بقوهٔ‌اظهار حقایق دست‌درگریبان دل‌میزدوتنبیهات‌آن بمعونت مخبرصادق پای‌جان سست میگردانید وحقاکه معایب دنیای وارون بیوفا و حقایق لطایف دارالبقا به رای‌العین درو مشاهده میتوان‌کرد ومصدوقهٔ حال ارباب غفلت واصحاب یقظت‌بی‌انتباه والتباس در آئینه حقیقت نمای اومیتوان دید ... چندچیزدرویافتم که طباع سلیمه را تنفری‌حاصل میشد، ازجمله آنکه فاضل‌کامل وعالم‌عامل .... که مترجم آن بوده و از عربی بپارسی نقل کرده در اطناب اسهاب ورزیده ونفسش اگرچه مبارك بوده اما دراز کشیده وبواسطهٔ میل طبیعت اوبجانب منظوم ، حکایت منثورآنرا دربعضی مواضع باز بنظم ذکرکرده امانه‌نظمی که بعداز احاطت بمعانی آن طبیعت را بسماع‌آن میلی بودیا ازمطالعهٔ آن قریحت رانشاطی روی نماید بلکه ممل‌وبمقصود نشاط نفس‌مخل وبازمشکلتر آنکه رعایت سجع برطبیعت آن بزرگ غالب بود ..... مثلا درباب اطناب درحکایت جوانی که بازنی دخول‌کرد بدین‌عبارت میفرماید که خودرا نزدیك اوانداخت وبمعانقت ومصاحبت بااو درساخت و چون ازحرکت عنیف درمباضعت او درتاب شد بعداز فراغ از تاب وافراغ آب برپهلوی اوبخفت ودرخواب شد تاآنگه که نسیم سحر بدمید ... اقتصار چنین رفته که او را در آغوش‌کشید ومصاحبت‌بمباضعت انجامید پس درخواب شدتانسیم سحر بدمید .»

دراین قسمت که ازدیباچهٔ بلوهر وبیوذسف نظام نقل‌شد ، بخوبی طرزنگارش و مقصود نظام ازتلخیص آن را میخوانیم . متأسفانه نسخه‌ئیکه دردست ماست چنانکه

ملاحظه میشود نام مصنف نانویس مانده ، علی ای‌حال نظام چنانکه خود نگاشته امثال این تکلفات راکه ملال آورست ازکتاب پاک کرده ونوشته است : «بروجهی اختصار کردم که اگرارباب خبرت واصحاب فطنت آنرا بااصل مقابله کنند بهزارزبان تحسین فرمایند» . نظام پس از آنکه کتاب کبیر بلوهر وبیوذسف را ملخص کرده بنظر سلطان احمد رسانده ، وی که رغبتی بسیار بفواید علمی وفراید حکمی داشته اشارت فرموده که این مختصر و ملخص را دیباچه‌ئی نویسد. نظام بادعای سلطان دیباچه‌ئی برآن مزید کرده وسپس نگاشته «که پیش از این اگرکسی میخواست فصلی از آنرا مطالعه کند ویا برحل مسأله‌ئی ازان توفیق یابد بی‌مطالعهٔ تمام کتاب اینکار صورت نمی‌بست وسبب ملال بود اکنون با آنکه هیچ نکته‌ئی ازکتاب فوت نشده فصول وابواب آن راممتاز گردانیده است.» بنابراین اصل کتاب بسیارمفصل بوده واختصار نظام ازقطر کتاب کاسته است وبنابقول او بدایع عبارات ودقایق کلمات پنجهٔ طبع آن مصنف است ونظام را جزحسن اختصارحقی نه .

نظام درپایان دیباچهٔ کتاب قصیده‌ئی درمدح سلطان احمد بدین مطلع ازخودآورده .

ای تن که من ز همدمیت گشته‌ام فگار وی دل که دروجود منی شاه‌وشهریار

که ضمن آن کتاب راتوصیف کرده وآنرا گنجینه‌ئی پرلعل آبدار ودرشاهوار خوانده.

کتاب بلوهر وبیوذسف، بسبب اشتمال برحکایات فلسفی وموعظه‌آمیز مانند کلیله‌و دمنه درخور توجه بسیارست لکن مهجورماندن آن رابااید درکثرت افکار بودائی آن ویا درمیان نبودن نسخ متعدد آن دانست . نظام که درادبیت وعربیت عالمی حکیم بوده در تلخیص کتاب بغایت استادی نشان داده هرچند برای خود دراختصار حقی قایل نشده لکن چندان بی‌حق نیست، شرح حال نظام رانتوانستیم درجائی بیابیم ولی چنانکه ازکتاب دیگر او برمی‌آید وی درترجمه قدرتی بکمال ودرنظم اشعار طبیعی بسیارروان داشته است . ازنظام دوسه کتاب دیگر دردست میباشد . نخست ریاض الملوك فی‌ریاضات السلوك را باید نام برد چه این کتاب را دربیست وهشت سالگی بسال ۷۶۸ ﻫ بنام **سلطان اویس** یعنی پدرسلطان احمد ترجمه کرده واین کتاب که ترجمهٔ سلوان المطاع فی عدوان الطباع **ابن ظفر** (۴۹۷-۵۶۵ ﻫ) «تالیف ۵۵۴ ﻫ» است درسیاست وادب یکی ازبهترین مولفات عربی قابل مطالعه میباشد واصل عربی آن درمصر بسال ۱۲۷۸ ﻫ ودرتونس بسال ۱۲۷۹ و ترجمهٔ آن بترکی اثر **قره‌خلیل** دراستانبول بسال ۱۲۸۵ ﻫ وترجمه ایتالیائی وانگلیسی آن در فلورانس بسال ۱۸۵۱ م ودرلندن بسال ۱۸۵۲ ﻫ چاپ شده است .

مانده دارد .

---

۱ ــ داستان آن بتفصیل در تاریخ عجایب المقدور ابن‌عربشاه ترجمه فاضل و شاعر ارجمند محمدعلی نجاتی آمده است .

پارسا تویسرکانی*



درد دل دو پرنده

مرغی اندرقفس همی نالید ، ناله‌اش مرغ دیگری چوشنید .
گفت این ناله‌ها سخن‌سازی است . نیست از سوزدل، زبان بازی است.
خود مهیاست اب ودانه او ، هست معلوم آشیانهٔ او .
نه چومن بهردانه سرگردان ، وزپی آشیانه‌ای ویلان .
باشد امنیتی خدادادش ، نیست بیمی زجور صیادش .
همه‌عشق‌است‌وشوروشادی وشوق، خود بود چهچه‌اش نشانهٔ ذوق .
گفتش این گفته‌ات زبی‌خبری‌است، بانگم‌ازشوق نیست،نوحه گری‌است.
توچه‌دانی که حال‌من چون است ! درقفس قیل‌وقال من چون است ؟
نیم‌آزاد و کار من زار است ، شیرهم چون اسیرشد ، خوار است .
آنچه‌گفتی زآب و دانه و جای ، بازگیر و در قفس بگشای .
از همه نعمت و همه شادی ، برتر و بهتر است آزادی .

معنی ذکر

لب‌مجنبان به‌ذکر رب گفتن ، نیست ذکر خدا ، به لب گفتن !
گفت دانا : مراد ومعنی ذکر هست یاد خدا ، به‌قلب‌وبه‌فکر.

واقع بینی

هست‌خوش‌بین زواقعیت دور ، وانکه بدبین بود ، بود رنجور .
نیک‌بختان ، بحکم دانش‌ودین، نیک اندیشه‌اند و واقع بین .

مرد درخانواده

مرد در بین خانوادهٔ خویش ، هست فرمانده وصلاح اندیش .
ورجزاین است رسم و عادتشان ، خود پریشان شود جماعتشان !
زن اگرپاکدامن و خوشخوست ، مصطفی گفت: مردبرتر ازاوست!
مرد،درخانه ، دارد آن حرمت ، که نبی در میانهٔ امت .

---

* آقای عبدالرحمن‌پارساتویسرکانی ،مشاوردانشگاه ملی‌ایران، ازشاعران ونویسندگان نامدار معاصر .

دکتر شفیعی*



سخن ناصر خسرو

از نظر سبك و دستور زبان

دیوان

-۳-

۷ - تخفیف بحروف وحرکات درفعل :

آزار مگیر از کس بـر خیره و **مازار** — کس را، مگراز روی مکافات و **مساوا**
اگر باتو نمی‌دانی چه خواهم کرد، **نندیشی** — که امسال آن کنم باتو که کردم پار باآنها
بپرست خدای را و خود بشناس ، — او باصفت وزبی صفت تنها !
وزخاك ، مشك بوی چرا گیرد ؟ — وزآتش ، آب از **چه گرد** ۱ گرما ؟
نامخت خدای ما مر آدم را — **چون** عور وبرهنه گشت جز که **اسما**!
مکر توای روزگار پیداشد ! — نیز ۲ دگر مکر پیش **مار** مرا !
هرکه گرفته است سرشاخ صبر — زین عجبی شاخ ، **سلامت** چن‌است
ناچار از اینجا **ببردت** ۳ آنکه بیاورد — این نیست سرای‌تو، که‌این راه گذاراست
راه بنمایم تورا ، گرکبر **بنداری** ز دل — جاهلان راپیش دانا جای استکبار نیست
از نبید آمد پلیدی جهل ۴ پیدا ، برخرد، — چون‌بود مادرپلید۵ **ناید** پسرزوجزپلید!
کاری که زمن پسندت ۳ **ناید** — بامن مکن آنچنان و مپسند !

*آقای دکترمحمود شفیعی برندهٔ جایزهٔ سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴ ، ازپژوهندگان دانشمند معاصر .

وربترسی زانکه دیگر کس بجوید عیب تو
برزکاران جهانند ، همه‌روز و همه شب
یکی بی **جان** و بی تن، ابلق اسبی کو نفر ساید
آزردن ما زمانه خو دارد !
که را پیشه نیکی بشاید بدن ،
ور چه از مردمان بازارند
جز بدی **نارد** درخت جهل چیزی برگ و بار
خار بدان **گل‌چننده** قصد کند
بندیش که کردگار گیتی
منداز بخیره **نازموده**
بندیش که مردم همه بنده بچه روی است
همسایهٔ نیک است تن **تیره‌ات** راجان
بیداریت آن روز ندارد پسر اسود
آنچه نخواهی که من به پیش **توآرم**
خدای عزوجل را به هیچ حال همی
قران [8] را به پیغمبرت **ناورید**
بیاموز و **ماموز** مر عام را
کیسهٔ آز را بعقل بدوز
یار **چون** خار تورا زود بیازارد
مرد را چون نبود جز که جفا پیشه
مرکب من بود زمان پیش از این
گر روی تو بکینه بخواهد شخود [9]
این عاریتی تن ، عدوی توست، عدو را
ور جهان پر شد از مگس ، **منداز**
مامیز با خسیس که رنجه کند تو را
شرف در علم و فضل است ای پسر شو عالم و فاضل
غرهٔ چه شدستی بعمر فانی !
لجاج و مشغله **ماغاز** تا سخن گویم
چو آگهیم که مستی و بی‌خرد، مارا
در این فیروزه گون طارم مجوی آرام و آسایش

چشمت از عیب کسان لختی بباید **خوابنید!**
بجز از معصیت و جور **ندروند** و نکارند!
بکوه و دشت و دریا برهمی تازد که **ناساید**
مازار از او گرت بیازارد !
همیشه روانش ستایش **چند !**
مردمان را بخیره **نازارند !**
بر کنش زود از دلت، **زان پیش** کو بالا کند
گرچه همی او بقصد خار کند [6]
از بهر چه آوردیدت ایدر [7]
زی باز چو کودکان کبوتر !
تا مولا بشناسی و آزاد و مدبر !
همسایه ز همسایه **گرود** [1] قیمت و مقدار
دستت **نگود** [1] چیز مگر طاعت و کردار
پیش من از قول و فعل خویش چنان **مار**
بوهم بر **منديش** و بلفظ برمگزار !
مگر جبرئیل آن مبارك سفیر !
ز علم نهانی قلیل و کثیر !
تا نباشی **سخن‌چن** و غماز
گر نخواهی که بیازارد **مازارش!**
مارش انگار نه مردم، سوی ما **مارش**
کرد **نتانست** ز من کس جداش
چون عاقلان باره **بچن** ناخنش !
دانا نکرد [1] خیره چنین تنگ در آغوش
بر مگس خیره خیره تیر خدنگ !
پوشیده نرم نرم ، چو مر کام راز کام
بعلم آور نسب، **ماور** چو بی‌علمان سوی بلعم
مشتاب بکار و زدیک **ماشام !**
که ما ز مشغلهٔ تو زخانه آواریم [10]
اگرچه سخت بیازاری از **تو نازاریم!**
که **نارايد** همی روز و شب و **ناساید** این طارم

از بهر خور، ای رفیق، چون خر — من پشت بزیر بار **نارم** !
تاتو به منت [11] مرا نخواهی — **منديش** که منت خواستارم
میوهٔ معقول بدست خرد — از شجر حکمت او **می‌چنم** !
ازآن پس که این سفله[12] را آزمودم — بجاهش درون **نوفتم** گر بصیرم
چه فضل آوریم ای پسر باستور ؟ — اگرهمچوایشان [13] خوریم و **مریم** !
یک چند میان جمع دیوان — تاکور بدم، چو دیو **زستم** !
ای شاد شده بدان که یک چند — چون مویه‌گران همی **گرستم** !
چوره زی شهر دین آموختندم — **نتانم** رفت سوی دشت عصیان !
تخم بخت نیک پورا نیست چیزی جز هنر — یار بخت نیک از شاخ هنر باید **چدن** !
تاچند بدین گوی بخواهد **نگرستن** — ای چشم بدین چرخ فروزنده درخشان
برجانورت خرد فزون است — وزنور خرد شرف **گرد** [1] جان !
برره آن روبدین، کت آفرید — خود برای خویش دینی **مافرین**!
چاهی است دررهت که پدر اندر او فتاد — **تانوفتی** دراو چو پدر تو مکابره
نشنیدی آن مثل که زند **عامه** : — مرده به از بکام عدو **زسته** ! [14]
گفتا که بزیر نردبان منشین — **بندیش** ز کارهای سارانی [15]
ای گاو چرانه شیر **نرمی** (نه‌رمی) — **بندیش** که پیش او بپایی !
آن خداوند (مستنصر بالله) که صدشکر کند قیصر — گر بباب الذهب **آردش** بدربانی .

۸ - تخفیف درسایر اقسام کلمه :

اگر گویی این در **قران** نیست گویم — همانا نکومی‌ندانی **قران** [16] را
چندین هزاربوی و مزه **و** صورت — بردهریان بس است **گوا** مارا !
خداوند جهان **باتش** بسوزد بدفعالان را — بر این قایم شده است اندر جهان بسیار برهانها
گفتار توباراست و کار برگ است — که **اشنود** چنین بارو برگ زیبا !
جزکه **قران** نیست خزینهٔ علوم — مجمع علم است و براو خازن است [17]
دشت ار چنین نبود بماه دی — **باردی بهشت** ماه چنین چون است ؟
کارکردی وخورد[18] **چون** خر، خوش — پس تورا هوش وعقل **چه بکار** است؟
خردره نمایدش زی **خشندیش** — ازایرا خرد بس مبارک عصاست !
به هرخیر **دوجهانی** امیددار — گر از بند آزت امید رهاست [19]
نیک و بدبنیوش و برسنجش بمعیار خرد — کز خرد برتر **بدوجهان** سوی من معیار نیست
احمد مختار شمس حیدر کرار، نور — آن بی این موجودنی واین بی آن **بانوار** نیست !
بدل داد از **شکوفه** و برگ ومیوه — عم و خال و تبار ودودمانت !

ما امت مصطفی و شیعت آلیم　　　خلق خداوند کبریای جلالیم
زاین دیودژآگه چو گشتم آگه　　　زاین پس نکندصید باحتیالم
زان آفتاب علم دل خویش را　　　روشن بسان ماه بسرطان کنم!
گزیدهٔ مارراا افسون پدیداست　　　گزیدهٔ جهل راکه اشناسدافسون؟
خاك‌راشوی همی‌دواست که می‌زاید　　　تلخ‌وشور وخوب وزشت وترش‌وشیرین
زقول‌رفته‌ومانده‌چه‌برخواندی‌و چه‌اشنودی؟ چه گفتنداین‌وآن‌هردوچه‌چیزاست‌این‌چه‌چیزاست آن
بگوشت‌بانگ گرگ‌ازبانگ‌موذن خوشتراست ایرا ۲۶　　　که‌دیوانت‌نهادستنددردل‌سیرت گرگان
ازدبنه چون‌بماندنومید و بی‌نصیب　　　خرسند می‌شود سگ بیچاره‌بستخوان!
مکروحسد رازدل آوار ۱۰کن　　　این تن خفته‌ت را بیدارکن
نفس جفا پیشه‌ت ماری، بداست　　　قصدسوی کشتن این‌مارکن!
پشك بتوفروخت ببازار دین　　　گفت هلامشك بانبار کن!
کیسه‌ت پرپشك وپشیزاست رو　　　کیسه یکی پیش نگونسار کن
ازگوهر و در ومخنقه و یاره　　　درکرد بدست وکرد در گردن
توامیری‌وفصیحی وتورا رعیت　　　حیوان‌اندکه‌گنگ اندهمه‌ایشان!
سرم زیرش ندارم مرمرا چه؟　　　اگربربرد شیطان سربسرطان؟
نعمت دنیا و نعمت‌خواره بین　　　اینش‌نعمت،اینش‌نعمت‌خوارگان
گرازسوختن‌رست‌خواهی‌همی‌شو　　　به آموختن سربنه بر ستانه ۲۹
مرگ‌ستانه است برسرای‌سپنجی　　　بگذری آخر تو زاین بلند ستانه!
ازنهیب موذن و بانگ نماز ۲۶　　　اندرون افتد به تنشان زلزله!
شکرچه‌نهی‌بخوان برچون‌نداری　　　به‌نطع‌اندر مگر سرکه و ترینه؟
ازعدل خداوندنیابی، چو نیابی　　　بابار بزه روزقضا، مزد حمالی!
ای‌جاهل چون شوی به‌مسجد؟　　　ای تشنه چرا کنی سقایی؟
عقل درترکیب‌مردم بافرینش‌حاکم‌است　　　گرنه‌عقل‌استی تورا نه‌چون‌ونه‌ایراستی ۲۶

دنباله‌دارد

---

۱ ـ مخفف گیرد ۲ـ بمعنی‌هرگز ۳ـ باحذف یك‌حرف ۴ـ باحذف نشانهٔ اضافه ۵ـ باحذف یك‌حرف ۶ـ مانند بترك چیزی گفتن ۷ـ یعنی‌اینجا ۸ـ مخفف قرآن ۹ـ شخودن یعنی خراشیدن ۱۰ـ مخفف‌آواره‌ایم ۱۱ـ مخفف منت۱۲ـ یعنی گیتی ۱۳ ـ ضمیر ایشان برای غیرجاندار ۱۴ـ فردوسی گوید،چنین گفت‌موبد که مردن بنام ـ به‌اززنده دشمن بدوشادکام ۱۵ـ یعنی‌بالای‌سر ۱۶ـ مخفف‌قرآن ۱۷ـ وچندشاهد دیگر۱۸ـ بجای‌خوردی ـ درسخن پیشینیان نظیردارد ۱۹ـ بجای‌رهایی۲۰ـ بجای‌شد۲۱ـ مخفف‌رستگار۲۲ـ فرش، گستردنی ۲۳ـ ازمصدر فسوسیدن(افسوس‌خوردن) ۲۴ـ شواهدی‌دیگرهم‌هست‌که به‌مذهب زردشت‌احترام‌داشته است.۲۵ـ منظورامامان‌شیعه نیستند۲۶ـ وچندشاهد دیگر۲۷ـ یعنی‌نیندوزی ۲۸ـ وچندشاهددیگر درهر دومورد ۲۹ـ مخفف‌آستانه



شوخی

آرایش خانم‌ها

خانمی نالان‌زدرد وسوزش بازوی خود ،　　از خیابان آمد اندرخانه پیش‌شوی‌خود.
گفت: اندرراه بازوی‌مرانشگون‌گرفت ،　　ارغه‌ای باپنجه‌های آهنین نیروی خود.
شوهرش گفت: این گناه‌تست کاندررهگذر،　　میکشی باپول‌من هرارغه‌ای راسوی خود.
زن به‌خشم‌آمدکه‌ازبهرچه تهمت‌می‌زنی،　　برزن باعفت و پاکیزه ونیکوی خود .
گفت: آخردورمی‌ریزی توهی‌پول مرا ،　　ازپی آرایش اندام وروی و موی خود .
پشت‌هم‌روژومداد‌ابروی‌وریمل‌می‌خری،　　تاکه زیباترکنی چشم ولب ابروی خود .
سینه‌بند قیمتی برسینه می‌بندی مدام،　　کز دوتابه‌گنده‌تر سازی دوتالیموی‌خود.
سی‌چهل‌پنجاه‌تومان‌می‌کنی‌هرهفته‌خرج،　　ازپی اصلاح یا آرایش گیسوی خود .
می‌روی بادامن کوتاه و بی‌جوراب راه،　　تاکه اندازی‌برون ران خود وزانوی‌خود.
هیچگه سویت نیاید لاسی زیباپرست ،　　گرتوهی باپول من زیبانسازی روی خود.
می‌دهی‌هی‌پول‌ونشگون‌می‌خری‌دررهگذر،　　رنجه‌می‌سازی پك‌وپشت وبروبازوی خود.
گربه‌جیب‌شوهرمسکین‌نخواهی‌کردرحم،　　رحم‌کن بردست وبازوی‌وپك‌وپهلوی خود.
هیچ دراندیشه آرایش خود نیستی،　　تاکه اندرخانهٔ خود هستی وپستوی خود .
غالباًزن‌روی خود راخوشکل‌وزیباکند،　　ازبرای هرکسی جز از برای شوی خود .
روی زیبا رابردبیرون برای دیگران ،　　لیك بهر شوهر آرد روی زردنبوی خود .

*آقای ابوالقاسم حالت ازشاعران‌قوی‌مایه وطنزسرای چیره‌دست معاصر .

کحال‌زاده *



مهاجرت

یکی از وقایع مهم سیاسی قرن اخیر ایران

(۲)

دوشنبه ۲۶ ژوئن ۱۹۱۵ میلادی = ۱۶ شعبان ۱۳۳۳ قمری = ۶ مرداد ۲۴۷۴ شاهنشاهی = ۱۲۹۴ شمسی

مجلس شورای ملی ، دولت **عین‌الدوله** را استیضاح کرد. دراین جلسه دموکراتها بعملیات فرمان‌فرما وزیر کشور بشدت حمله کرده واورا مسئول تصادمات بین **حسین رئوف بیك** رئیس قوای عثمانی وعشایر ایران دانستند . دراین جلسه عین‌الدوله درکمال اعتراض ازمجلس خارج شد واز استعفای خود سخن بمیان آورد .

روز بعد باوجود اینکه عین‌الدوله حاضرشده بود فرمان‌فرمارا بسمت وزارت جنگ انتخاب کند وخود عهده‌دار وزارت کشور گردد بشرط اینکه مجلس رای اعتماد بدولت او بدهد لیکن دموکراتها قبول نکردند و گفتند فرمان‌فرما باید ازدولت خارج شود .

جمعه ۲۰ شعبان ۱۳۳۳ قمری = ۱۱ تیرماه ۲۴۷۴ شاهنشاهی = ۱۲۹۴ شمسی = ۲ ژوئیه ۱۹۱۵ میلادی

درطهران شایعاتی بود که وزیرمختار ایران درلندن اطلاع داده است مخالفت شدید

---

* آقای ابوالقاسم کحال‌زاده مدیر کل سابق اداره کل انتشارات و تبلیغات کشور و منشی سفارت آلمان در تهران از مردان ورزیده تاریخ و سیاست معاصر.

بادولت عین‌الدوله ، روسها راوارد خواهدکرد بطهران لشکر بیاورند . روسها درلندن شهرت داده‌اند که دولت عین‌الدوله ساقط شده است ودولت جدید را **محمد ولی‌خان سپهدار** تشکیل خواهد داد وآقای **سعدالدوله** هم وزیرخارجه خواهد شد .

شنبه ۲۱ شعبان ۱۳۳۳ قمری = ۱۲ تیرماه ۲۴۷۴ شاهنشاهی = ۱۲۹۴ شمسی = ۳ژوییه ۱۹۱۵ میلادی

آقای‌محتشم‌السلطنه وزیرخارجه درمجلس حاضرشد و اطلاع داد که هیئت‌دولت استعفاکرده‌اند ومجلس تشکیل نشد. شب شاه آقای **موتمن‌الملک** رئیس مجلس رابرای مشورت دربارهٔدولت بقصرصاحبقرانیه خواند .

۲۷ شعبان ۱۳۳۳ قمری=۱۸ تیر۲۴۷۴ شاهنشاهی =۱۲۹۴ شمسی=۸ژوییه ۱۹۱۵ میلادی .

صبح ، **پرینس‌رویس** وزیر مختارآلمان و**فن‌کاردرف** کاردار آلمان بمناسبت روز تولدشاه بارخصوصی یافتند و تبریك عرض کردند . وزیر مختار آلمان نامه اعلیحضرت **قیصرویلهلم** رابدست شاه داد ودرجواب شاه‌که ازسلامتی قیصر ومحل‌توقف اوسوال‌کرده بودند ، جواب داده بودکه چون سیم‌کرمانشاهان قطع‌شده است اخیراً ازآلمان خبری دریافت نداشته است

وزیرمختارآلمان بعدازخاتمهٔ بارخصوصی‌باتفاق همراهان‌به‌تالاربزرگ‌صاحبقرانیه رفت‌که سفرای دول‌غیرمتخاصم‌باآلمان درآنجا بودند وسپس باتفاق **عاصم‌بیگ** سفیر کبیر دولت عثمانی و **کنت‌لوگوتتی**(ل‌وگ‌و‌ت‌ت‌ی) سفیر اطریش وهنگری مجدداً شرفیاب شدند وتاجگزاری شاه راتبریك گفتند .

دراین مراسم ، آقایان وزراء بمناسبت استعفای هیئت دولت شرکت نکردند ولی شب درشام سلطنت‌آباد حاضرشدند .

شنبه شب ، درساعت هفت‌ونیم بعدازظهر بمناسبت جشن تولد وتاجگذاری‌شاه شامی رسمی‌داده‌شد وپرینس‌رویس وکلیهٔ اعضای‌رسمی سفارت آلمان وسفیراطریش‌وامریکا وجمعی‌ازرجال حضورداشتند. پرینس رویس‌که سمت‌مقدم السفرائی‌داشت درسرسفره شام نطقی مفصل‌ایراد کرد وسپس جام شامپانی خود را بدست‌گرفت وموزیك سرود آلمان‌و اطریش وامریکا وعثمانی رانواخت .

یکشنبه ۲۸ شعبان ساعت هفت‌ونیم بعدازظهر مجدداً درسلطنت‌آباد بمناسبت‌جشن شاه شام رسمی‌داده شد . دراین شب سفرای انگلیس وروس وفرانسه وبلژیك و ایطالیاو اسپانی دعوت شده بودند. بعضی ازرجال ایرانی‌من‌جمله **وثوق‌الدوله** و **قوام‌السلطنه**از قبول دعوت معذرت خواستند مبادا به‌دوستی روس‌وانگلیس متهم بشوند.

از روز استعفای عین‌الدوله تا روز ۵ مرداد = ۲۸ ژویه با عین‌الدوله و **مشیرالدوله** برای قبول پست نخست‌وزیری از طرف شاه و زعمای مجلس شورای ملی مذاکراتی مفصل بعمل آمد ولی‌هردو پس ازقبول نخست وزیری بتشکیل کابینه موفق نشدند واستعفا کردند تا اینکه درتاریخ۵مرداد = ۱۶ رمضان=۲۸ ژویه بعداز افطار آقای موتمن‌الملك (حسین پیرنیا) رئیس‌مجلس شورای ملی درصاحبقرانیه بحضورشاه شرفیاب شدوموافقت نمایندگان‌مجلس شورای‌ملی‌رابارياست‌وزرائی‌آقای‌مستوفی‌الممالك باطلاع شاه‌رسانید. آقای‌مستوفی‌الممالك فوراً احضار وریاست دولت بایشان تکلیف‌شد.

درروزهای اول بحران سفرای روس‌وانگلیس بسیار کوشش کردند که‌عین‌الدوله مجدداً دولت را تشکیل دهد ولی‌چون مایوس شدند وآقای مشیرالدوله ازطرف مجلس‌و شاه بنخست‌وزیری انتخاب‌شد بازسخت‌کوشیدند عین‌الدوله دردولت‌شرکت داشته‌باشد. حتی‌مشیرالدوله باآقای مستوفی‌الممالك داخل مذاکره شد که آقای مستوفی‌وعین‌الدوله دردولت شرکت‌کنند اما پس‌از جلسات عدیده و مذاکرات مفصل این‌بارهم نتیجهٔ مثبت گرفته‌نشد. درضمن سفرای روس وانگلیس درتاریخ ۳۰ تیر۲۴۷۴ شاهنشاهی‌مطابق دهم رمضان ۱۳۳۳ قمری=۲۳ ژوئیه ۱۹۱۵ میلادی متفقاً بحضور شاه رفتند وتقاضاکردند مجلس شورایملی بسته‌شود شاه بااین تقاضا موافقت نکرد ، و اینطور شایع شد که بآنان جواب داده است چون بقانون اساسی قسم یادکرده‌ام نمی‌توانم نقض عهدکنم. سفراء با لحن تهدید آمیز به مخاطرت احتمالی برای مملکت ایران و سلسلهٔ قاجاریه اشاره کرده‌اند .

پنجشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۳۳ قمری=۶ مرداد ۲۴۷۴ شاهنشاهی=۱۲۹۴ شمسی‌مطابق ۲۹ ژویهٔ ۱۹۱۵ میلادی

آقای **مارلینگ** (م‌ار‌ل‌ی‌ن‌گ) سفیرانگلیس درقصرسلطنت‌آباد حضور شاه شرفیاب شده واستدعا کرده بود شاهزادهٔ عین‌الدوله بنخست‌وزیری وشاهزادهٔ فرمان‌فرما بوزارت کشور تعیین شوند تاروابط حسنهٔ بین‌دولتین ایران وانگلیس پایداربماند والاممکن است انگلیسها مجبورشوند ازطهران بقزوین بروند.

جمعه ۱۷رمضان ۱۳۳۳ قمری = ۷مرداد ۲۴۷۴ شاهنشاهی = ۱۲۹۴ شمسی‌مطابق ۳۰ ژویه ۱۹۱۵ میلادی

امروز روز جمعه و روز پذیرائی وزیرمختارآلمان در عمارت ییلاقی شمیران بود جمعی ازرجال وبزرگان بدیدن وزیر مختار آمده بودند از جمله شاهزاده **نصرت‌السلطنه** هم بسفارت آلمان رفته واقدامات اخیرسفارتخانهای روس‌وانگلیس راباطلاع سفیرآلمان رسانیده است .

چهارشنبه ۲۲رمضان ۱۳۳۳ قمری= ۱۲ مرداد ۲۴۷۴ شاهنشاهی =۱۲۹۴ شمسی مطابق ۴ اوت ۱۹۱۵ میلادی

پرنس **اسحق‌خان مفخم‌الدوله** وزیرمختارایران مقیم‌پطرزبورگ (پتروگرادبعدی ولنین‌گراد حالیه) بوزارت خارجه بوسیله تلگرام اطلاع داد آقای **سازانف** (سازانف) وزیرامورخارجه روسیه روز یکشنبه‌گذشته درمجلس(دوما) نطقی‌قرین این‌مضمون ایراد نموده است :

«تحریکات آلمانها درایران کسب‌شدت کرده واخیراً چند نفر آلمانی برای تولید اغتشاش درافغانستان ازخاك ایران گذشته بحدودسرحدی افغانستان رسیده‌اند . دولت امپراطوری روس‌برای جلوگیری ازاین تشبثات اقدام لازم ازقبیل اعزام قوه وغیره‌بعمل آورده است.دولت ایران بواسطهٔ نقار حزب دموکرات بادولت بیش ازیکماه است که در حال بحران بسرمیبرد هرگونه‌مساعدتی که تاکنون بامملکت‌شاه بعمل آورده‌ایم بی‌نتیجه وبی‌فایده بوده‌است واکنون‌اوضاع مارا مجبور میسازد که برای حفظ‌حقوق خودرویه‌ای دیگر اتخاذ نمائیم» درهمین ایام ، سفارت روس بوزارت خارجه ایران نامه‌ای نوشته ومتذکر شده‌است : چون دولت ایران اقساط وام‌گرفته شده‌از روس را نتوانسته است‌در موقع کاملا و تماماً بپردازد طبق عهدنامه ، بعلت این تعویق پرداخت حق داریم مهار گمرکات ایران را دردست بگیریم.

پنجشنبه ۲۳ رمضان ۱۳۳۳ قمری=۱۳مرداد ۲۴۷۴ شاهنشاهی (۱۲۹۴ شمسی) =۵ اوت ۱۹۱۵ میلادی

خبرحرکت‌یکهزارتن‌سالدات‌روسی ازقزوین‌بطهران‌باعث‌وحشت طهرانیان‌بخصوص آقای‌مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء شد . مستوفی باتفاق محتشم‌السلطنه وزیر خارجه و چندتن ازوکلای مجلس مذاکراتی مفصل کردند که تا۵بعد ازنصف شب‌طول‌کشید . **آقای‌معین‌الوزاره (حسین‌علاء)** درتمام‌مدت‌چندین‌بارباسفارتهای روس وانگلیس مشغول مذاکره بود. آقای‌مستوفی‌الممالك وقت سحر درقصرصاحبقرانیه بحضورشاه رسید روزبعد آقای پرنس رویس وزیر مختار آلمان که از خبر حرکت قوای روس بطرف طهران بسیار مضطرب بود قصد ترك طهران راکرده میخواست باکلیهٔ اعضای سفارت باصفهان برود وزیرمختار عقیده داشت هیئت وزیران‌هم‌پایتخت راتخلیه میکند وباصفهان میرود. براثر انتشار خبرحرکت قوای روس بطرف طهران جلسه‌ای ازرجال در صاحبقرانیه زیر نظر آقای مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء تشکیل‌شد و اقدامات ومذاکرات مؤثری بعمل آمد تااینکه‌درساعت‌چهاربعدازظهر سفارتهای روس وانگلیس باصلاح حاضرشدند وقشون روس ازقریه کوندج (كون‌دج) بقزوین مراجعت کرد .

امروز روزجمعه برد وپرنس‌رویس بعادت دیرینه برنامهٔ پذیرائی داشت . جمعی‌از رجال وشاهزادگان من‌جمله **شعاع‌السلطنه** ومشیرالدوله نیزبمناسبت خبرحرکت‌قوای روس بطهران بدیدن پرنس‌رویس آمدند . از سایرطبقات هم جمعی زیاد بسفارت آلمان حضوریافتند ودراین موضوع مذاکره‌کردند.روزگذشته بلافاصله بعداز رسیدن خبرحرکت قوای‌روس بطرف‌طهران جمعی ازاهالی پایتخت بمسجد سپهسالار رفتند وچندتن نطقهای وطن‌پرستانه کردند. اوایل شب‌جمعی ازکسبه واصناف‌تهران بمجلس‌شورای‌ملی‌آمدند و ازنمایندگان مجلس ورئیس مجلس‌سؤالاتی کردند. آقای‌موتمن‌الملك رئیس‌مجلس جمعیت را بآرامش وسکوت دعوت کرده وگفته بودند رئیس دولت مشغول اقداماتی است که تصور میکنم بزودی نتیجهٔ مطلوب عایدشود .

این اولین ضربه‌وتکانی‌بودکه سکوت وامنیت طهران را درهم شکست تمام طبقات فوق‌العاده بوحشت افتادند زیرا ازچندین سال باینطرف سابقه‌ای دردست نبود که قشون خارجه بپای‌تخت مملکت واردشود البته دردرجهٔ اول این خطر متوجه اتباع دول متحد مرکزی بخصوص آلمانها بود برای اثبات خطریکه متوجه آلمانها شده بود نامه‌ای که آقای لیتن‌یکی از کارمندان مهم‌سیاسی آلمان بهمسرخود که در تبریز درقنسول خانه امریکا بسرمیبرد نوشته عیناً نقل‌میکنم تا شدت خطریکه اتباع آلمان را تهدیدمیکرده مورد توجه‌قرارگیرد .

«طهران ۶اوت ۱۹۱۵ - بسیار متشکرم که‌تولد مرا کتباًتبریك گفته بودی نامه دیروز درست در روز پنجم‌اوت رسید - پرنس‌رویس وزیرمختارآلمان‌بافتخارتولدمن‌آقای دکتر (ایبرك) طبیب‌سفارت امپراطوری و (زمر) رئیس دفتر رابشام دعوت کرده بود - ساعت ۱۲ شب خبررسیدکه قوای روس ازقزوین بسمت تهران حرکت‌کرده‌اند درساعت یك‌بعداز نیمه‌شب چندین‌نفر از رهبران مجلس‌شورای ملی ودرساعت ۲ بعد از نیمه‌شب سفیرکبیرعثمانی بسفارت‌آلمان آمدند- ازساعت۲تا۴ بعدازنصف‌شب (زمر)ومن‌نامه‌های مفصلی‌نوشتیم ورمزکردیم - زمر تاصبح‌مشغول جمع‌آوری دفتر ونوشتجات محرمانه بود - من ازساعت ۴بعد ازنیمه‌شب‌تاساعت ۸استراحت کردم وامروز صبح فوراًبملاقات سرهنگهای ژاندارمری بعد بدیدن دونفر ازنمایندگان مجلس شورای ملی رفته مذاکرات مفصلی نمودم - پس از ملاقات سفیرکبیرعثمانی واتاشه میلیتر اطریش بقیه روز راوسیلهٔ تلفن ووسیلهٔ قاصدهای سواره مذاکره وپیغامهای‌مفصلی با مقامات عالیه ردوبدل کردم. نتیجهٔ اقدامات فوق‌العاده شدید مااین‌شد که روسها حملهٔ دوهزارنفر سالدات روسی‌را بطهران خطرناك دانسته‌وبقزوین مراجعت کردند - دراین ماجرامن و(ول‌ف ی‌ن‌گ ر) ولفینگر نسبتاًساکت‌وآرام بودیم‌زیرا هردونفر مادرتبریز همین گرفتاری راداشتیم وهجوم

سالداتهای روس رابه‌شهر تبریز دیدیم وخودمان را نجات دادیم .

امروز بعدازظهر باز روز پذیرائی پرنس‌رویس وزیرمختار آلمان بود خانم وآقای کالدول (کالدول) وزیرمختار آمریکاهم در پذیرائی شرکت داشتند ـ خانم وزیرمختار تورا قلباًدوست دارد بدون اینکه تابحال تورا دیده باشد ـ اغلب از توصحبت میکند و غصهٔ تورا میخورد نمی‌شود بصورت من نگاه‌کند وازچشمش اشک سرازیر نشود ـ این خانم امروز از اول وقت پذیرائی قبل‌از سایرین بسفارت آلمان آمده بود و بمن گفت بمحض بروز کوچکترین خطرفوراً بسفارت امریکابیائید من‌نمی‌توانم پذیرایی شایانی از شمابکنم ولی‌مسلماً اززندان روسها دراستراخان بشما بهترخواهدگذشت نامه‌های توهم درمدت نیمساعت پس‌از رسیدن بطهران بدست‌من خواهد رسید وبتوسفارش میکنم این مطلب رابکسی بازگونکنی زیرا فوراً منتشر خواهند کرد که خانم‌ها هم‌دخالت درامور سیاسی میکنند ـ مسلماً این‌خانم هم‌چنین‌دخالتی نمیکند بلکه اوهمیشه بفکر تومیباشد و فکرمیکند اگراحیاناً اوبجای توباشد وشوهوش درخطرباشد چه‌زندگی ناراحتی‌خواهد داشت . خانم وزیرمختارآمریکا هیچ‌نمی‌توانست تصور کند که ماخودمان تمام قضایا را پیش بینی‌کرده و لوازم سفررا فراهم کرده بودیم بعلاوه باکالدول وزیرمختار امریکا و آقای بادر (بادر) داماد وزیرمختار امریکا که نیابت سفارت را عهده‌دار بود مذاکرات مفصلی کرده که اگرنتوانستیم بموقع ازطهران خارج شویم بیرق امریکا را فوراًبالای سردرب سفارت بلندخواهیم کرد وعقابهای سنگی را ازبالای سردر پائین خواهیم آورداز این‌گذشته اطاق مخصوصی در سفارت آلمان‌برای سکونت آقای (بادر) حاضروآماده‌شده بود .»

نگارنده درترجمه وانتشاراین نامه دومقصود دارم اولاً تشریح وضعیت خطرناکی که‌آن روز درطهران پیش آمده بود دوم دوستی ویکرنگی که بین‌آلمانها وامریکائیها بود ـ نگارنده خوب خاطرم دارم‌که از اول شروع جنگ بین‌الملل اول که صحبت از دخالت امریکائیها در جنگ بود آلمانها بطورقطع دخالت امریکا را درجنگ برعلیه‌آنان تکذیب‌کرده وگرایش وصمیمیت فوق‌العاده امریکائیها را بنفع خود می‌ستودند ولی علی‌رغم این اظهارات دیدیم که امریکا دوسال بعد برعلیه آلمان وارد جنگ‌شد وباعث شکست وسقوط دولت امپراطوری آلمان گردید ـ عجیب اینکه سال ۱۹۷۶ میلادی ۶۱ سال بعداز سال ۱۹۱۵ کتاب مستندی از ناحیه یکنفرمورخ معروف امریکائی چاپ ودر مجله ریدرز دی‌جت چاپ ومنتشرشد که جزئیات عملیات دیپلماسی انگلیسی را در مورد کشتی لوزی تانیاکه غرق آن موجب جنگ امریکا با آلمان شد بطور وضوع جزئاً و کلاً شرح داده و معلوم داشته است که کشتی لوزی تانیا بر خلاف اصول بین‌المللی

مشغول حمل اسلحه برای متفقین (انگلیس و روس و فرانسه) بوده وطوری محرمانه در کشتی مزبور جاسازی شده بوده که مقادیر فوق‌العاده زیادی اسلحهٔ مدرن وذخائر فراوان از امریکا باروپا حمل میکرده واداره‌ٔ جاسوسی آلمان مراتب راکشف وبدولت امپراطوری آلمان اطلاع داده ودستور غرق کشتی مزبور صادر گردید - باهمین تردستی متفقین توانستند ملت امریکا راکه مخالف جنگ باملت آلمان بود بجنگ بکشانند وآرتش آلمان راکه هنوز درخاك فرانسه دشمن دیرین خود بود وادار بتسلیم نمایند.

انتشار این کتاب بعد از ۶۱سال ثابت کرده که آلمانها درست حساب کرده بودند ومطمئن بودند که امریکا باآنها جنگ نخواهد کرد ولی سیاستمداران انگلیس نقشه را طوری چیدند که (ویلسن) رئیس جمهوری وقت امریکا توانست از کنگرهٔ امریکا اجازهٔ جنگ باآلمانها رابگیرد.

نگارنده آرزو دارد ترجمهٔ این کتاب تاریخی رابرای درج در مجله گرامی گوهر تهیه ومنتشر نماید.

مانده دارد

علم

همرو عقل ویارجان علم است. دردوگیتی حصار جان علم است.
میروی بادل تو همراه است، می‌نشینی ز جانت آگاه است.
کس‌نهانش بخاك نتواند، تند بادش هلاك نتواند.
راز چرخ فلك بدان دوری، همه ازعلم یافت مشهوری.
این همه‌کارو حرفت و پیشه، نه‌هم از دانش است و اندیشه.
علم کشتی کند برآب روان. وانکه کشتی کند بعلم توان.
جون تو باعلم آشنا گشتی، بگذری زآب نیز بی‌کشتی.
دل چو گردد بعلم بیننده، راه جوید به آفریننده.

«ازجام‌جم اوحدی»

بقائی نائینی*



(نام عالمگیر)

گفت بادانشور پیری جوانی نامجوی، کای تواندر تجربت ازچرخ گردون پیرتر.
صاحبان قدرت وارباب دانش راکدام ، نام اندرصفحه‌ی تاریخ پاید، دیرتر ؟
گفت: سعدی بوده باسعدبن زنگی همزمان، زان دوبنگر تا که را شد نام عالمگیرتر ؟!

(عرصهٔ حساب)

حجاج جورپیشه چودورش بسررسید ، درچنگ مرگ درمرض موت شد اسیر .
پیوسته بامظالم خود در هراس بود ، از بیم انتقام خداوند سختگیر .
گفتا وزیر اوکه هراست برای چیست ؟! آسوده‌دار خاطر و رنجی به‌دل مگیر !
آن کارها که درهمه‌ی عمر کرده‌ای ، هریک بنابمصلحتی بوده‌ای امیر !
گفتا مگو گزافه که درعرصه‌ی حساب، نه چون منی امیرم ونه چون توئی وزیر.
آنجا که آمراست خداوند منتقم ، جای تو درجحیم بود جای من سعیر .

(اثر مخدر)

بمعتاد جوانی مرد پیری ، چنین گفتابدون پرده پوشی :
به‌داروی مخدرخوگرفتن ، ویاعادت به کارباده نوشی ،
ندارد حاصلی در آخرکار ، بجزدزدی، گدائی، خودفروشی!
بمرگ زودرس مردن وزان پس فروخفتن به گودال خموشی !

✡ آقای جلال بقائی نائینی شاعرقوی‌مایه وطنزگوی ولطیفه‌سرای معاصر

دکتر فضائی ✡



مفهوم «طبیعت» از نظر فلاسفه‌ی شرق و غرب

(۲)

پیدائی پدیده‌ها و بروز حوادث از نظر ناسوت گرائی

از مجموع اصول مکتب ناسوت گرائی چنین استنباط می‌شود که ، طبیعت و ناسوت بدان مفهوم که در بالا مورد اشارت قرار گرفت ، در مقام تجزیه، در حقیقت به اجزاء ریز و درشت جاندار و بیجان، مادی و معنوی (نیروها) و جز اینها تقسیم می‌شود ؛ و این اجزاء طبیعت بنام «پدیده‌های طبیعی» خوانده می‌شود. اگرچه اجزاء طبیعت یا «پدیده‌های طبیعی» در ظاهر باهم متفاوتند و بصورتهای گوناگون ظاهر و پیدا می‌شوند ، ولی ماده‌ی تشکیل دهنده‌ی آنها یك چیز، یعنی همان «مادة المواد» (اتمها) است . ناسوت گرایان معتقدند که این اتمهای بی‌شکل در طبیعت بوسیله‌ی قوانین فیزیکی و شیمیائی به حالات و صورتهای گوناگون موجودات مختلف پدیدار می‌شوند ، که هر کدام صفات و خـواص مخصوصی دارد . در نظر طبیعیون هریك از این موجودات ناسوتی بنام «پدیـده‌ی طبیعی» خـوانده می‌شود .

ناسوت گرایان عقیده دارند که علاوه بر پدیده‌های طبیعی (فنومن‌ها) یك سلسله رویدادها و حوادث در طبیعت ظاهر می‌شوند و رخ می‌نمایند که آنها را بنام «حوادث طبیعی» خوانده‌اند، مانند بروز سرما و گرما و پیدایش طوفانها که معلول تندی و کندی حرکت ماده هستند . مطابق عقیده‌ی آنها ، این رویدادهای طبیعی نتیجه و معلـول مناسبات فعـل و انفعالات

✡ آقای دکتر یوسف فضائی از پژوهندگان صاحبنظر معاصر

آمدن جهان طبیعت وثابت، واجب الوجود وبی آغازوبی انجام می دانند، ولی عالم ناسوت را متغیر ، حادث ومحتاج به‌علت می شمارند. وبه‌عبارت کوتاهتر عالم لاهوت را مستقل وغیروابسته ، ولی عالم ناسوت را وابسته وغیرمستقل می دانند .

فلاسفه‌ی قرون وسطی دراروپا وحکمای اسلامی عموماً فلسفه‌ی خود را براصول عقاید مکتب لاهوت گرائی نهاده‌اند ، مسائل مربوط به‌عالم لاهوت و ماوراء طبیعت را بنام «فلسفه‌ی اولی» خوانده و مسائل عالم ناسوت را بعنوان «فلسفه‌ی طبیعی» یا «طبیعیات» نامیده‌اند .

درمکتب لاهوت گرائی، مبدأ نخستین وعلت اصلی کائنات راگاهی «وجودمطلق»، گاهی «نور»،گاهی ارواح وخدایان ودرمکاتب فلسفی اسلامی«خدای یگانه» دانسته‌اند. درمکتب لاهوت گرائی می توان فرمول جهان بینی وپیدائی پدیده‌ها ومخلوقات را چنین مطرح نمود :

نیروهای لاهوتی (خدا) + شعور واراده = آفرینش موجودات وپدیده‌ها .

درمکتب ناسوت گرائی ، انسان دررفتار وکردارش بی‌مسؤلیت است واعمال خوب وبدی که ازاو سرمی‌زند حاصل ازمقتضیات طبیعی او شمرده می‌شود ، و علت آنها در انسان ، خواست‌هاوتمایلات اوست که‌ازسرشت طبیعی اوسرچشمه می گیرد . ولی مطابق جهان‌بینی مکتب لاهوت گرائی ، انسان مسؤل رفتار وکردار خود می‌باشد ، چون کسی اورا مجبور به‌انجام آن کارها نمی کند، درنتیجه انسان به‌کیفروپاداش کردار خودمی‌رسد، ولی درمکتب ناسوت گرائی جهان وپدیده‌ها ورویدادهای آن مطابق نقشه و برنامه‌ای که بوسیله‌ای اراده‌ی عالم‌لاهوت وخارج از طبیعت باشد ، اداره نمی‌شود ، بلکه قوانین طبیعی، بدون اراده وشعور ، موجودات راپدید می آورد .

انتقاد لاهوت گرایان ازعقاید ناسوت گرایان

همچنانکه پیروان ناسوت گرائی، چنانکه گذشت، منکر اصول عقاید لاهوت گرائی هستند ، لاهوت گرایان نیز انتقادات زیادی از عقاید ناسوت گرایان کرده‌اند ، وگفته‌اند: طبیعت بی‌اراده وفاقدشعور قادر برایجادنظم درطبیعت نیست ، ونمی‌تواند مطابق نقشه‌ی منظم وعاقلانه موجودات جهان را پدیدآورد ، و در میان آنها نظم ایجادکند . ونیز گفته‌اند : طبیعت وپدیده‌های طبیعی نمی‌توانند خودرا از نیستی به هستی آورند، بلکه محتاج به‌علل غیرطبیعی وعالم لاهوت‌اند ، که آنهارا ایجاد کند .

درمقابل این انتقادات ، ناسوت گرایان نیز گفته‌اند : طبیعت و اجزاء آن قدیم هستند واحتیاجی ندارندکه چیزدیگری آنهارا ازنیستی به هستی‌آورد ، همه‌ی پدیده‌ها و حوادث مطابق قوانین‌طبیعی پدیدمی‌آیند .

این‌مقایسه‌ی کوتاهی بودمیان‌اصول عقاید دومکتب ناسوت گرائی ولاهوت گرائی، ولی چگونگی تفاوت کلی‌آن دومکتب را می‌توان درنمودار زیـر باهـم مقایسه نمود و ملاحظه کرد :

جهان‌بینی‌مکتب ناسوت گرائی :	۱. طبیعت + ۲. قوانین‌طبیعی = ۳. پدیده‌هـای طبیعی و ۴. رویدادهای طبیعی .	استقلال طبیعت و عـدم وابستگی آن بـه علـل غیرطبیعی وعالم لاهوت مسؤل نبودن انسان در برابر رفتار وکردار نیك وبدخود ، وبدون‌غایت وهدف‌بودن‌جهان‌هستی.
جهان‌بینی مکتب لاهوت گرائی :	۱. نیروی‌لاهوتی + ۲.شعورومشیت‌واراده = ۳. مخلوقات و پدیده‌ها ۴.وافعال‌خداومخلوقات	وابسته بودن موجودات به‌نیروی لاهوتی،دارای مبداءغیرطبیعی و غایت بـودن جهان ، ومسؤل بودن انسان در بـرابـر رفتـار و کـردار نیك و بدجور.

مناسبات ورابطه‌ی انسان باطبیعت ازآغاز تاکنون

ازمیان همه‌ی حیوانات ، تنها انسان است که برضد طبیعت قیام‌کرده و می‌خواهد آن را اول بشناسد وبعد برآن مسلط شود ، وخودرا از اسارت وقهرطبیعت خلاص‌کند ؛ درصورتی‌که زاده‌ی طبیعت ویکی از پدیده‌های طبیعی است . زیـرا انسان مـانندهمه‌ی پدیده‌های طبیعی وحیوانات، باطبیعت پیوندناگسستنی دارد ، وبدون آن قادر برادامه‌ی حیات خود نیست . زیرا، درطبیعت پدیدآمده ودردامن آن پرورش‌یافته ومایحتاج‌طبیعی ومصنوعی خودرا ، ازهرلحاظ ،ازطبیعت بدست می‌آورد، بنابراین ، انسان ازآغازپیدائی خودتاکنون ، مناسبات ورابطه‌ی‌بسیار نزدیکی با طبیعت‌دارد .

چون انسان همیشه درحال رشد تکامل ونشووارتقاء است ، جهان‌بینی ورابطه‌ی او باطبیعت نیزدرحال تحول‌وتکامل بوده است . بدین جهت مناسبات وروابـط اورا بـا طبیعت ازآغاز تاکنون ، می‌توان سه‌گونه بیان کرد ، بعبارت دیگر ، رابطه‌ی انسان را

درراه تسلط برطبیعت ، ازنظر کیفیت ، درسه‌مرحله باید تقیسم کرد :

رابطه‌ی انسان باطبیعت درمرحله‌ی اول

انسان وقتی ازعالم حیوانات دورشد وبه عالم انسانیت یعنی به مرحله‌ی تفکر شعور وچاره‌اندیشی پانهاد ، متوجه شدکه دربرابرخطرات وحوادث طبیعی بسیارناتوان وزبون است ؛ وبه‌این موضوع آگاه‌شد که باید درمیدان منازعه‌ی بقاء بکوشد تابرطبیعت وخطرات بی‌امان آن فائق آید ، تادرمقابل خطرات آن خودرا حفظ کند . این کوشش انسان درمراحل مختلف دوران زندگی نوعی اویکسان نبوده است ، بلکه در مراحل چندی صورت گرفته است .

رابطه‌ی انسان باطبیعت درراه تسلط برخطرات آن در مرحله‌ی اول ، یعنی در عصری که اودرحواشی‌جنگلها وغارهابسرمی‌برده، یابعبارت‌دیگر ، در«دوران گردآوری خوراك» بدون سلاح علمی وچراغ دانش بوده است . بدین معنا که او در آن مرحله نمی‌دانست ازچه راهی وبه‌چه وسیله‌ای باید برطبیعت مسلط شود و خطرات آن را دفع نماید ، ولی ناچاربود که برآن مسلط شود، ازاین روچون چراغ علم دردست نداشت به خطامی‌رفت ، یعنی ازراه خیالبافی می‌خواست بوسیله‌ی سحرو جادو و تفال و تشأم چاره جوئی نماید ، وبدان وسیله هم‌خطرات طبیعی را دفع‌کند وهم برآن مسلط شود . روی این اصل ، نخستین گونه‌ی‌فعالیت ذهنی انسان اولیه ، دررابطه‌ی خود باطبیعت ،اعمال سحروجادوگری ابتدائی آمیخته به‌تفأل وتشأم‌بوده است .

از خصوصیات‌دیگر مناسبات انسان باطبیعت دراین مرحله آن بوده است‌که،انسان ابتدائی وبشرنخستین علل‌پیدائی حوادث وظهور پدیده های طبیعی را درخود طبیعت می‌شناخت ، یعنی به‌ماوراء طبیعت توجه نداشت و عالم لاهوت را نمی‌شناخت ، زیرا هنوزرشد ذهنی اوبدان درجه‌نرسیده بود ومیان طبیعت وماوراءطبیعت فرق‌نمی‌گذاشت. او هنوز اعتقاد به‌امور روحانی ولاهوتی پیدانکرده بود ، بلکه همه‌چیز درنظر او ، در طبیعت خلاصه می‌شده است ، یعنی امورفوق طبیعی وخدایان وارواح مجرد را، که جدا از طبیعت وغیرجسمانی باشند ، نمی‌شناخت. [۳]

رابطه‌ی انسان باطبیعت درمرحله‌ی دوم

رابطه‌ی انسان باطبیعت درمرحله‌ی دوم، که ازمرحلۀ چادرنشینی ودوره‌ی«تولید دستی خوراك» شروع می‌شود ، بوسیله‌ی تحول ورشدی که در ذهن و فکر انسان پدید آمد ، تغییر گونه داد:

اولاً ـ رویدادهای طبیعی را به ماوراء طبیعت نسبت داد ودرجهان بینی او

دوگانگی وثنویت پیدا شد ودرنتیجه ، جهـان را به دوقسمت متضاد : طبیعت مـادی و ماوراء طبیعت غیرمادی تقسیم نموده ، وعلل رویدادها را بـه‌ماوراء طبیعـت منسوب دانست ، ودرمیان طبیعت وماوراء طبیعت فاصله‌ی عمیقی قائل شد .

ثانیاً ـ پدیده های‌طبیعی یاجهان ناسوتی را معلول ومطیع جهان لاهوتی شمرد، وماوراء طبیعت راتعیین کننده سرنوشت خوددانست . به‌مناسبب این‌گونه جهان بینی، کیفیت رابطه‌ی‌انسان باطبیعت نیزتغییر گونه‌داد، یعنی برای دفع خطرات طبیعی وکسب سعادت خود ، ازمبارزه‌ی مستقیم باطبیعت ، که‌قبل از آن ازراه سحروجادوگری صورت می‌گرفت، دست‌کشید وشروع کردبه نیایش وپرستش موجودات لاهوتی و روحـانـی در قلمرو ماوراء طبیعت . او می‌خواست بانیایش وتقدیم قربانی جهت موجودات لاهوتی (ارواح وخدایان) ، امور و عوامل لاهوتی را وادار کندکه طبیعت را برای او مطیع و مساعد گرداند ، تااو بتواند برآن مسلط شود وازآن بهره گیرد . نتیجه‌ی چنین بینشی این شدکه انسان مناسبات و رابطه‌ی خود را بطور مستقیم از طبیعـت قطع‌کند ، یعنی بجای اینکه خود ، باسلاح علم ، طبیعت رابشناسد وآن را مطیع خود سازد ، علاج دردها ودفع‌رنجها وجلب‌سعادت راازعالم‌لاهوت‌وارواح وخدایان‌طلب‌کرد. بدین‌ترتیب ذهن‌وفکر انسان ازراه درستش منحرف شد، وبطرف تخیل واسطوره‌گرائی‌سوق‌داده شد.

رابطه‌ی انسان باطبیعت درمرحله‌ی سوم

انسان متمدن عصر رنسانس ، که ازنظرزمانی مدت زیادی از آن نمی‌گذرد ، و دوباره به طبیعت بازگشت ومانند انسان نخستین همه‌چیز را درطبیعت وعلـل امـور را طبیعی دانست ، ونظرخودرادرباره‌ی علیت عوامل لاهوتی تغییرداد . تفاوت میان‌انسان ابتدائی وانسان دوره‌ی رنسانس وعصر علمی ، درباره‌ی توجیه طبیعت وعلل رویدادها، این است که انسان ابتدائی به‌جهت نادانی و جهـالت ، راه شناخت طبیعت وطـریقه‌ی تسلط برآن‌رانمی‌شناخت وازراه خطا،وسیله‌ی‌تسلط برآن‌را سحروجادوگری‌می‌پنداشت. اوبجای علم‌وشناخت درست، ازسحر وجادوی نخستین پیروی می‌کرد و کمك میگرفت.

ولی انسان کنونی ازخطای انسان‌ابتدائی و عصر جهالت ، دربـاره‌ی طبیعـت ، بوسیله‌ی دارابودن چراغ علم وسلاح دانش ، مبتنی برتجربه وآزمایش دورشد وچنانکه می‌بینیم در این راه روزبه روز بوسیله‌ی دانش درست ، قدرتش برای شناخت طبیعت و قوانین طبیعی ، درتسلط برآن وبهره برداری ازآن بیشتروروز افزون می‌شود .

---

1. Encyclopeedia of Britannica, V. 16, P. 119.

۲ ـ ابونصرفارابی ، آراء اهل المدینة‌الفاضله، بیروت ۱۹۵۵ م، ص ۲۱ـ۳ .

۳ ـ بارنزوبکر ، تاریخ‌اندیشه‌ی اجتماعی ، تهران ۱۳۵۴ ، ص۵۴ .

بهنیا (متین)



عشق آتش افکن

چشم ترحم ندارد ، براشک من دلبرمن ،
دیگرندارد براو ، قدر و بها گوهر من .
اندرکف دل ، عنانم افتاده است و ندانم
آید چها برسراو ، آرد چها برسرمن .
دارم به‌بزم محبت ، ازخون دل دیده‌ای‌پر ،
خالی نمی‌باشد از می ، مینای‌من ، ساغرمن .
تا اختر عشق سرزد ، از آسمان امیدم ،
روشنگران فلک را ، بخشد صفا اختر من .
جزعشق امیدی ندارم ، دل رابه‌آن می‌سپارم ،
آیات عشق است وامید، اوراق من، دفتر من .
تادرسر من‌بسوزی ، اندیشه‌های هوس را ،
ای برق عشق ، آتش افکن برجان وبرپیکرمن .
دست حوادث زهرسو، گسترده دامی به‌راهم،
بشکسته پای گریزم ، بربسته بال و پرمن .
باشد(متین) همچودریا ، دامان من از گهرپر.
جای سخن‌گوهرآرد ، طبع‌سخن‌پرور من .

---

*آقای حسن‌بهنیا (متین) سرپرست سرای سخنوران اصفهان. ازغزلسرایان‌نکته پرداز.

ترجمه دکترخراسانی*



از مجلهٔ هیستوریا چاپ پاریس
نویسنده بوشر[1]

عجایب هفتگانهٔ دنیای قدیم

منظور ازعجایب هفتگانهٔ دنیای قدیم ، آثار معماری و مجسمه سازی است که از لحاظ ظرافت هنری و یا عظمت ابعاد ممتازمیباشد . چون تعداد این نوع آثارزیاد است. انتخاب هفت عدد از بین آنها کاری آسان نیست . ولی این انتخاب بمرور زمان صورت گرفته است . هروقت تحت تاثیر یك اثر هنری زیبا و عظیمی قرار میگیریم ، بزرگترین تمجیدیکه از آن میکنیم این است که بگوئیم : «این هشتمین اثرشگفت انگیز جهان است» . در اینجا بشرح عجایب هفتگانه‌ای میپردازیم که تاریخ برگزیده است :

۱- هرم بزرگ کئوپس[2]- معمولا هرم بزرگ کئوپس در جیزه[3] واقع در نزدیکی قاهره را ، نخستین اثرشگفت انگیزجهان میدانند . بعلاوه این تنها بنای حیرت انگیزی است که ازعجایب هفتگانه دنیای قدیم باقی مانده است . یك ضرب‌المثل عربی میگوید: «زمان هرچیزرا مغلوب میسازد ولی اهرام ، زمان را بمبارزه میطلبد» .

پایهٔ هرم کئوپس ازمربعی‌تشکیل یافته که هرضلع‌آن ۲۳۳ متراست. بنابراین سطح زیربنای این‌هرم۵۴۰۰۰ مترمربع میباشد. ارتفاع‌آن ۱۴۷ متریعنی‌دوبرابر ارتفاع کلیسای نوتردام‌پاریس‌است‌ولی به‌مرورزمان درنتیجهٔ‌فرسایش۱۲ متر از ارتفاع هرم‌مذکورکاسته‌شده است. سابقاً حجم این توده عظیم ساخته شده ازسنگ۲/۷۰۰/۰۰۰ مترمکعب وبوزن ۸ میلیون‌تن‌یا ۸ میلیاردکیلوگرم بوده است. مصالح ساختمانی‌این هرم را ازکوههای شرق

✡ آقای دکترهادی خراسانی ازترجمانان دانشمند وچیره‌دست معاصر.

رودخانه نیل تامین کرده بودند بدین معنی که تخته سنگهای عظیم را از آنجا بمحل کارآورده‌اند .

هرودوت[4] مینویسد: ده‌هزار کارگری که در استخدام **کئوپس** فرعون مصر بودند ، مدت سه ماه ، سنگها را ازمحل استخراج تا ساحل نیل میآوردند وهمان تعداد کارگرسایر مصالح ساختمانی را ازطریق رودخانه به پای کارحمل میکردند . همین تعداد کارگربرای ساختن راهی که حمل سنگها را امکان پذیرمیساخت ، ده سال وقت صرف کرده بودند . حتی امروز با استفاده از اصول فن (تکنولوژی) پیشرفته و سایر وسایل از قبیل مواد منفجره، ماشین‌های سنگ‌بری ، جرثقیل و امثال آن ، ساختن یك چنین هرم‌کاری عظیم بشمارمیرود . اگر وسایل بدوی از قبیل غلطك و اهرم وطناب راکه مصریان آن زمان در اختیار داشته‌اند در نظر بگیریم ، به عظمت‌کاری که انجام داده‌اند پی خواهیم برد . باید خاطرنشان ساخت‌که زمامداران مصر در آن دوران میتوانستند صدها هزار برده را بکار بگیرند و بعلاوه زمان برای آنان حائز اهمیت نبود و حکمرانان برای جان اتباع خود کوجکترین ارزشی‌قائل نبودند . کارشناسان امریکائی ، برسبیل تفنن ، هزینه‌ای را که در زمان حاضر برای ساختن هرمی نظیر هرم‌کئوپس ضرورت خواهد داشت ، محاسبه کرده‌اند. بموجب این محاسبات قیمت مصالح ساختمانی چنین هرمی به۱۶۰ میلیون‌دلار بالغ خواهد گردید . با فرض اینکه عملیات ساختمانی چنین هرمی با استفاده از وسایل پیشرفته امروزی و استخدام یك نیروی کار ۱۰٫۰۰۰ نفری صورت گیرد ، مدت انجام این عملیات را ۲۰۰ روز برآوردکرده‌اند . بفرض اینکه هرکارگرروزی یك دلارمزد دریافت دارد ، مجموع دستمزد کارگران برای ساختن این هرم به دومیلیون دلار خواهد رسید . طبق برآوردهای مصرشناسان ، برای ساختن هرم کئوپس ۱۵۰ میلیون روزکار یعنی ۷۵ برابر آنچه امروز ضرورت پیدا میکرد ، مصرف شده بوده است . هرم‌کئوپس صرف نظر ازعظمت‌آن ومقدارنیروی‌کاریکه برای ساختمانش‌بمصرف رسیده است، دارای‌خصوصیات شگفت انگیز دیگر نیز میباشد . مثلا چهارسطح آن با دقت زیادی چهار جهت اصلی را نشان میدهد . بکار بردن این اندازه دقت ،کاری آسان نبوده است . مثلا معمارانی‌که درزمان معاصر، رصدخانه پاریس را طرح ریخته وکوشیده بودند آن را درجهت شمال ـ جنوب قراردهند ، دچار اشتباهی بمیزان ۱۸ دقیقه شده‌اند ، درصورتیکه اختلاف محور هرم‌کئوپس با جهت شمال ـ جنوب فقط ۱۴ دقیقه و بنابر این از دقتی بیشتر برخوردار است . زمین پرصخره‌ای‌که هرم برآن بناشده با چنان دقتی تسطیح گردیده است‌که انسان از خود میپرسدکه برای رسیدن به این هدف چه ابزار و آلاتی را بکار برده‌اند . دالان ورودی هرم با شیب اندکی درست به سمت شمال امتداد یافته است . اگر این دالان

بوسیلهٔ یك خط فرضی ادامه داده شود، به نقطه‌ای خواهدرسیدکه فقط چند درجه بائین‌تر ازستاره قطبی است. واین اختلاف اندك ممكن است ازتغییری ناشی شده باشدكه درطول زمان در محور هرم صورت‌گرفته است . خصوصیات اسرار آمیزدیگرنیز برای این بنای عظیم قائل شده‌اند. مثلا ادعا شده است‌که طراحان هرم کئوپس، ریاضی دانان برجسته‌ای بوده‌اند زیرا تناسب بین ارتفاع این هرم و محیط آن همان تناسب بین شعـاع و محیط دایره یعنی عدد «پی» است . طبق ایـن فرضیه معماران هرم مذکور توانسته بودند عدد «پی» را که ۴٫۰۰۰ سال بعدکشف‌گردید ، محاسبه نمایند . ولی این‌گونه ادعاها قابل قبول بنظر نمیرسد . پروه[5] وچیپیز[6] دونفر از مصرشناسان نوشته‌اند : «امروز دیگر کسی چنین فرضیه‌هائی را مطرح نمیسازد ومورد بحث قرارنمیدهد .»

معذلك هنوز در مورد اهرام نكاتی مبهم وجود داردكه در خور بررسیهای تازه‌ای میباشد . ولی دربارهٔ ماهیت اصلی این بناها ، جای شك نیست . اهرام مقبره‌هائی عظیم است‌که ازهرطرف مسدود میباشد. حتی‌راهروهای داخلی‌آنها به بن‌بست میرسد. بعبارت دیگر آنها مقبره‌های بدون در و پنجره و منفذهای خارجی است و در حقیقت پوششهای بزرگ وغیرقابل نفوذی برای نگهداری اجساد مومیائی شده بشمارمیرود .

۲ـ باغهای معلق بابل برای بررسی دومین بنای شگفت انگیز دنیای قدیم ، باید از سواحل رود نیل به سواحل رودخـانه فرات رفت و به ۳٫۰۰۰ سال‌پیش‌برگشت زیرا امروز از این بنای حیرت انگیز اثری باقی نمانده است .

در بابل پادشاهی بنام **نینوس**[7] سلطنت میكردكه با **سمیرامیس**[8] ازدواج كرده بود این زن ازاینكه موطن اصلی خود را ترك‌گفته بود احساس دلتنگی میكرد. پادشاه برای اینكه محل سكونت همسرش را دلپذیر و به محیط زادگاه اصلیش شبیه سازد ، به احداث باغهای زیبائی تصمیم گرفت‌كه بعدها «حدائق معلقه» نامیده شد . ما این باغها را طبق توصیفی می‌شناسیم‌كه همراهان **اسكندركبیر** ، هنگام لشگركشی او به‌آسیا شرح داده‌اند. این باغهادرحقیقت«معلق»نبودبلكه بطورمطبق برروی‌یكدیگرقرار داشت بنحویكه یك نوع پلكان بزرگی‌راتشكیل‌میداد. برای‌پی بردن به اهمیت كاری‌كه بابلی‌ها دراحداث این باغها انجام داده‌اند ، باید توجه داشت‌كه معماران آن زمان بساختن طـاق ونیم طاق آشنائی نداشتند ونیزدرآن دوران تیرهای فلزی یا چوبی درساختمانها بكاربرده نمیشد. بنابراین تنها راه حلی‌كه برای معماران آن زمان باقی میماند ، ساختن تعداد زیادی ستون سنگی محكم بودكه بتواند باری راكه برروی آنهاگذاشته میشود ، تحمل‌كند . فاصله بین این ستونها را بوسیله ورقهای سنگی مربع شكل پرمیكردندكـه هـرضلع آن پنج متر بود ، بطوریكه باغهای معلق برروی توده‌ای ازستونها قرارمیگرفت .



تصویر خیالی از باغهای معلق بابل

مشکل دیگر عبارت بود از مسأله عایق کاری یعنی غیرقابل نفوذ ساختن سطح باغهائی که بدین ترتیب بوجود می‌آمد . امروز هم این مشکل در مورد باغهائی که بر پشت بامها احداث میکنند ، وجود دارد . معماران بابلی ، برای رفع این مشکل از قیر استفاده میکردند . طرزعمل آنها از این قرار بودکه سنگ فرشهای کف باغها را با قشری ازنی‌های آغشته بقیرمیپوشانیدند و سپس روی این پوشش آجرهائی می‌چیدندکه به نوبه خود ازورقهای سربی پوشیده شده بود . آنگاه لایه‌ای ازخاك برگ به ضخامت ۴تا۵متر میگسترانیدند تا بزرگترین درختها بتوانند ریشه‌های خود را در آنها بدوانند . بالاخره یك روش آبیاری خودکار ، آب فرات را به بالاترین طبقات این باغها برای مشروب ساختن اشجاروگیاهان میرسانید. باغهای معلق ، برعکس اهرام که ازبناهای حجیم سنگی تقریباً بدون درو پیکرتشکیل مییافت، ساختمانهای مسکونی دلبازبود. ازفراز این باغها منظره با شکوه رود فرات وشهر بابل و اطراف آن ، با راههای کاروان‌رو بچشم میخورد که تجارت بین شرق وغرب را امکان پذیرمیساخت .

چندی پیش آجرهائی که ازویرانه های این ساختمانهای شکوهمند باقی مانده بود، برای احداث سدی درمقابل رود فرات مورداستفاده قرارگرفت .

مانده دارد

1_ Buscher
2_ Chéops
3_ Gizeh
4_ Hérodote
5_ Perrot
6_ Chipiez
7_ Ninus
8_ Sémiramis

دکتر کاظمی✩



شیوهٔ داستان‌نویسی ساده و روان

گربه زبان‌فهم

خدابیامرزد پدرم راکه ، بااعتقادات مذهبی استوار و درویش خوئی خـود ، همهٔ مخلوقات خداوند را دوست میداشت وبا آنان مهربان بود . بنابراین سنت ، درخانهٔ مـا قوت پرندگان وغذای گربه‌ها همیشه‌آماده بود وهریك ازاین خوان نعمت‌بی‌دریغ‌نصیبی داشت ، گربه‌های متعدد پشم‌آلود بانقش‌ونگارهای رنگارنگ درخانهٔ ماسکنی گزیده وبا ماهم‌سفره بودند . هرچند بعضی‌از آنان درگوشت دزدی و ماهیگیری مهـارت داشتند و غوغا میکردند اما ازترس پدرم کسی جرأت نداشت آنان را تنبیه‌کند ، چه برسد به‌آنکه ازخانه به‌بیرون‌راند. موقع‌ناهاروشام‌که میرسید، باآمدن لشکر گربه‌هاازسوی‌آشپزخانه، میفهمیدیم که مجموعه‌های ناهار را از مطبخ باطاق ناهارخوری میآورند واین پیشتازان سفرهٔ طعام ، قبل ازاینکه بوی خوش اعذیه بمشام مابرسد ، مـارا ازآوردن آنها باخبر میکردند . سفره که گسترده میشد ، ماکه تعدادمان اغلب به‌ده‌تا پانزده‌تن میرسید، گرد سفره مینشستیم . غذای گربه‌ها در بشقابهای مخصوص گذاشته میشد تا آنان بخوردن مشغول نمیشدند ،کسی‌حق‌نداشت بسفره‌دست درازی کند . پدرم‌معتقد بود این‌مخلوقات خداهم حقی‌دارند وروزیشان بسفرهٔ‌ما حواله شده است . اماتاخت وتازگربه‌ها در ایـن قلمروبی‌منازع ، بی‌دردسرهم نبود . اغلب گربه‌هائی که ازخانه‌های دیگر میآمـدند با آنها به‌جنگ‌وستیز می‌پرداختند. درفصل‌بهار «مرنومرنو» آنها راحتـی وآرامش راازهمه سلب‌میکرد وقالی واثاثیه خانه ازناخن تیزچنگالشان درامان نبود . کدبـانوی خانـه دائماً نفرین نثار گربه‌هائی میکردکه قالی واثاثیه را پاره میکردند ، اما از تـرس پدرم کسی‌جرأت نداشت به‌آنان چپ‌نگاه بکند . از همه‌بدتر حملات گربه‌ها به‌ماهیهای قرمز

* آقای دکترپرویز کاظمی سناتور سابق ، از نویسندگان‌عالیمقام‌وصاحبنظر

وخوش‌رنگ حوضهای متعدد خانهٔ مابود وهرروز نعش چندماهی ، دراثر حمله گربه‌ها ، نقش‌زمین میشد و یا دردهان گربه‌ها جای میگرفت . بهرحال این وضع ناپسند ، خواهی نخواهی ، ادامه‌داشت وباغرولند اهل‌خانه ، ایام میگذشت تاآنکه گربه‌پلنگ منشی بجمع گربه‌ها پیوست وازتیزچنگی‌خود همه را مستأصل کرد . این گربه که ازخوش‌نشینان خانه مانبود ، باصلابتی پلنگ‌آسابخانه ماآمد وباچند جنگ وستیز ماهرانه ، فرماندهی خود را بدیگر گربگان قبولاند . روزی نبود که گوشت خورشت را از آشپزخانه نرباید ویا ماهیان‌معصوم خوش‌رنگ‌حوضهارا نصیب ذائقه خوش پسند خود نکند ، ازهمه‌بدتر بنانهای روغنی کربلائی خانم دست‌درازی میکرد . این کربلائی خانم که بزیارت‌عتبات رفته و مورد احترام همهٔ‌اهل خانه و ارشد خدمه و سرپرست سماور شده بود ، همیشه پای سماور که غلغل‌میجوشید می‌نشست و باهل‌خانه چای ونان روغنی توزیع میکرد . این زن گیس‌سفید خداپرست‌ازدست این گربه بیچاره‌شده بود . باآنکه چندین‌بار این گربه را بزحمت گرفته ودر جوال کرده وبیرون برده ودرنواحی دوردست رهاکرده بودند ، بازپس از چندساعت‌بازمیگشت ودست‌تطاول خودرا باطعمه واغذیه وماهیهای زبان‌بسته دراز میکرد . تاآنکه شبی‌که پدرم درعمارت بیرونی از مهمانان پذیرائی میکرد ، اهل خانه فرصت را غنیمت شمردند وبرای دفع بلای این حیوان ستمکار گردهم آمدند و بشور پرداختند . من‌هم درگوشه‌ای نشسته وشاهد زدوخورد وگفتگوها ورای زنی‌های این شورای جنگی بودم . کربلائی خانم که رئیس سنی‌جلسه بود مجلس را افتتاح کرده وهمه را سوگند دادکه مذاکرات این ستادجنگی بخارج درزنکند . پس ازآن سخن بمیان آمدکه چگونه ازشر این حیوان متجاوز چپاول گر خلاص شوند . هریك از حاضران سخنانی گفتند که حاکی از اتفاق آراء در دفع گربه‌ماهی خوارو گوشت ربابود . ولی همه‌متعجب بودندکه‌چگونه این گربه باآنکه بارها اورا بجاهای دوردست‌برده‌اندبرگشته است . بعضی ازشرکت کنندگان دراین ستاد جنگی اعتقادداشتند این گربه ازما بهتران یعنی «اجنه» است که به‌همه اماکن آشنائی‌دارند وگرنه باین‌آسانی بخانهٔ مابازنمیگشت. دراین میان نه‌نه‌حسن کلفت قدیمی ماکه شخص دوم از زمرهٔ خدمتگزاران و متصدی تهیه مرباهای رنگارنگ وآبغوره‌گیری وسرکه اندازی وتهیه حلواوترحلوا ومسقطی و مشکوفی وشربتهای‌خوش‌چاشنی بود وزن باتجربه بحساب می‌آمد گفت : علت‌بازگشت گربه این است که هرباری که اوراگرفته وبخارج خانه میفرستیم نام محلی که‌باید‌گربه درآنجا رها شود گفته میشود وچون این گربه از جنس اجنه است ، زبان آدمیزاد را میفهمد ونام محل را بخاطر می‌سپارد وخط سیر و مقصد خود را که خانهٔ ما باشد پیدا میکند . پس باید چاره‌ای اندیشید واین بارنام تبعیدگاه را بخادم که او را بخارج میبرد

عوضی بگوئیم تاگربه گمراه شود ودیگرخانه مارا نیابد . این رأی رزین مورد تأییداعضاء شوری قرارگرفت وباتفاق آراء ، مشهدی احمدتونتاب برای حمل گربه بنقاط دوردست نامزدشد روزدیگر درهای متعدد راه روهای خانه رابستند وبا تمهیدات رندانه، گربه را بگوشهٔ زیرزمینی راندند ودرآنجا مشهدی احمد توانست ، پس اززخمی شدن دست وپنجه خود ، گربه را درجوالی بیندازد وبرای حمل بتبعیدگاه آماده کند . پس از آنکه گربه ستمکار درجوال جای گرفت ، کربلائی خانم رئیس شوری که قبلا نام تبعیدگاه را بگوش مشهدی احمد گفته بود چندبار بصدای بلند اورا مخاطب قرارداد و گفت : گربه را بسیدملك خاتون یاآب متکابیر ووقتی او رااز جوال بیرون انداختی خود را پنهان کن و همینکه گربه دور وسرگردان شد ودیگر تورا ندید بخانه برگرد . در پایان ابلاغ اوامر شوری، کربلائی خانم بازچند بارتکرار کرد: فراموش نکنی ! گربه را بسید ملك خاتون ویا آب متکابیر نه بجای دیگر وبدین نحویقین داشت که گربهٔ مزاحم ازنیت واقعی او و تبعیدگاه حقیقی خودناآگاه مانده است . بدین سان ، مشهدی احمدحامل انبان گربه ، روانهٔ نواحی دوردست خارج شهرشد و چندساعت بعد فاتحانه بازگشت و مژدهٔ انجام دستورها رابنحو رضایت بخش ومطمئن داد . براستی مثل اینکه حق بانه نه حسن بود ، زیرا چندروز ازگربه خبری نشد وآرامش نسبی درخانهٔ مابرقرارگشت . استاد حسین آشپز، دیگر از دزدیده شدن گوشت آبگوشت وخورشت شکایتی نداشت . ماهیهای قرمز در حوضها خرامان میگشتند و بی ترس سر از آب درمی آوردند . همه باندیشه ورأی صائب نه نه حسن آفرین گفتند . امااین خوش بینی وروزگار خوش دیری نپائید وروزی که همه از بازنگشتن گربهٔ مزاحم خاطرجمع شده بودند ، ناگهان درگوشهٔ پرده ای که میان در اندرونی ودالان بیرونی آویخته شده بود گربهٔ تبعیدشده ، شجاعانه ، نمایان شدوبا تبختری خاص بقلمرو پربرکت خود آمد وهمه رابحیرت انداخت . همه از این بازگشت غیرمنتظر دراعجاب و درجستجوی راز آن بودند که ناگاه نه نه حسن معاون فرماندهی شوری حیرانی اعضاء شوری راشکست و گفت مگرنگفتم این گربه از جنس «ازمابهتران» است. او ازگفته های سری ماباخبر بوده است وزبان آدمیزاد را میفهمد. بهتراست بااین حیوان اجنةالاصل درنیفتیم چه بااجنه سربسر گذاشتن کارآدم عاقل نیست .

گوش گربهٔ آشیان بازیافته، این سخنان رافهمید واین بار بی دغدغهٔ خاطر،خرامان خرامان ، گردش در قلمروامن وآسوده خود رااز سرگرفت .

ترجمهٔ دکتر ابوترابیان *



«خاطرات مباشر انگلیسی سردار اکرم»

نویسنده فرانسیس فوربزلیث

(۷)

فصل چهارم

میراث سردار اکرم - دهقانان - دژ فرماندهی ما در لت گاه - مباشران ظالم - روش زراعت ابتدائی - فساد و حقه‌بازی - سهم مالکانه - روش ملوك‌الطوایفی - ارتش کوچك ما

دنباله فصل چهارم :

من ، درچند روز ابتدای ورود به مطالعه روش ملك داری و ملوك‌الطوایفی (فئودالیسم) مملکت ایران پرداختم ودراثر آن بشباهت فراوان آن ، باآنچه بعنوان ملوك‌الطوایفی قرون وسطی دراروپا رواج داشت متوجه شدم . دراینجا ، هرمالك‌عمده بدورخود حصاری کشیده است واختیارجان ومال کسانیکه دراملاکش کارمیکردندبدست داشت وباآنان‌مثل‌بندگان زرخرید رفتار میکرد . درهریك از روستاهای متعلق‌به‌اینگونه اربابان فئودال ، زمین‌های زراعتی به قسمتهائی بنام «جفت»تقسیم میشود که بمعنی مقدار زمینی است که یك‌جفت گاودرفصل کشت میتوانند آنرا شخم‌بزنند وهررعیتی که صاحب یك‌جفت‌گاو ویك دستگاه گاوآهن باشد میتواند ، بااستفاده از حق آبیاری ، یك قطعه زمین زراعتی را بکارد وموظف است‌که مجاری آبیاری زمین خود را نیز همیشه پاکیزه وقابل استفاده نگهدارد . آب روستاها معمولا ازدومنبع تامین میگردد : یکی از

* آقای دکتر حسین ابوترابیان ازترجمانان وپژوهندگان معاصر.

گرفته و «گاوآهن» خوانده میشود . بذرپاشی معمولاً بادست انجام میگیرد وپس‌ازآن، شیارهای زمین رابوسیله صفحه چوبی بزرگ صاف میکنند که بوسیله گاو کشیده میشود ویکنفر برروی‌آن ایستاده‌است تا سنگین شود وفشارآن افزایش‌یابد[1]، بعد مزرعه‌را برای آبیاری بابیل‌کرت می‌بندند چون آب سرشار از رسوبات گوناگون و گل ولای است ، لذا اغلب‌اوقات کود دادن به‌زمین لازم‌نیست وهمان پخش‌شدن آب درسطح مزرعه کود لازم رانیز تامین‌میکند .

مهمترین‌محصول مزارع ،گندم وجواست . ولی هریك ازازارعین معمولاً مقداری یونجه وسبزیهای مختلف وگاهی‌هم خشخاش (برای بدست آوردن افیون) در زمین‌خود میکارند . بطورکلی باید گفت که تمام عملیات کشاورزی در روستاهای ایران بصورت بدوی است وچنین بنظرمیرسدکه ازازمان «حضرت‌ابراهیم»تاکنون هیچ گونه پیشرفتی از نظرفنی نداشته‌است .

برداشت محصول نیزکاری طولانی وخسته‌کننده‌است که به‌ترتیب زیرعمل‌میشود: وقتیکه محصول آماده شدآنرا باداس درو وباالاغ بمحلی در وسط زمین میبرند وخرمن میکنندکه بعدبکوبند. توصیف دستگاه خرمن کوبی کمی مشکل است ولی میتوان آنرا بیك محورکلفت تشبیه کرد که درحدود ۵فوت درازا دارد ودرروی آن شش تاهفت‌چرخ پره‌دار قرارگرفته است که‌هرکدام درحدود ۱۸ اینچ قطردارد هریك از رعایاپس‌از خرمن کردن دسته‌های گندم (بصورت کپه درنقاط مجزا) مقداری ازآنرا درپای خرمن بصورت دائره‌ای به‌پهنای ۴فوت وارتفاع یك‌فوت پهن میکند و آنگاه دستگاه خرمن‌کوب را که بوسیلهٔ گاوکشیده میشود ، روی این توده پهن شده میگردانند تا براثر گردش چرخهای پره دارآن ، ساقه وخوشه‌گندم خردشود وبصورت دانه گندم وکاه درآید . اگر اینکار صحیح انجام شود معمولا قسمتهای خردشده درخارج دائره جمع میشود ویك‌نفرکه روی توده خرمن‌ایستاده باچنگك دسته‌های گندم‌را بمرور برای خردشدن به‌قسمت داخلی این دائره سرازیرمیکند .

وقتی خرمن‌کوبی بپایان رسید ، نوبت باددادن گندم وجداکردن دانه ازکاه آغاز میشود . اینکار معمولا در اولین روزبادخیز وباپاشیدن توده‌های خرد شده بوسیله «چار شاخ» درهوا صورت میگیرد . دراین عمل بدلیل‌آنکه کاه‌سبکتر ازدانه گندم است ،کمی دورتر ودانه‌های گندم درزیرپاجمع میشودوپس‌از پایان کار بوسیله زنان ده پاك وغربال میشود تادانه‌های گندم کاملا مجزا گردد . سپس‌تحت نظارت ضابط روستا ، گندمهای جمع‌آوری شده هرزمین را درنقطه‌ای بشکل مخروطی کوت میکنند وبایك‌صفحه چوبی که روی‌آن امضای مالك کنده‌شده است، تمام اطراف این مخروط رامهر میزنند. تا از

دزدیدن آن ، قبل از توزین وبرداشتن سهم‌مالکانه ، جلوگیری شود .

در روستاهائی که محصول آن به‌آبیاری بستگی‌دارد معمولا $\frac{۱}{۳}$ محصول بدست‌آمده سهم مالك میشود ودرمزارع دیم که آب‌آن توسط باران‌تامین‌شده وشخم‌زدن آن‌بمراتب مشکل‌تراست ، $\frac{۱}{۴}$ محصول بوسیله مالك اخذمیگردد .

علی‌رغم این طریقه مهرکردن خرمن ، من متوجه شدم که دزدیهائی فراوان صورت میگیرد وپس‌از بررسی معلوم‌شد چندین مهرشبیه مهرسردار ساخته‌اند و عده‌ای‌با همدستی ضابط بهمراه چندالاغ شبانه بسراغ گندم‌ها رفته وپس‌از بارکردن الاغها دوباره کوت‌هارا بامهرساختگی خود بشکل نخستین درآورده‌اند . نگهبانان شبانه نیزبعلت ترس ویابدست آوردن دل ضابط ودرضمن‌سهم‌بردن ازاین دزدی، معمولاً ازاین کار جلو نمیگیرند ودرواقع بادزدان شریك‌هستند. برای جلوگیری ازاین سرقت سازمان یافته،من مهری باامضاء خود به‌خط انگلیسی ساختم وباخوشحالی فراوان دریافتم که آنها دیگر نتوانستند ازمحصول گندم به‌جیب‌بزنند زیرا‌تقلید ازخط انگلیسی برای ساختن مهر فوق‌العاده‌مشکل‌بود . رعیت‌بیچاره علاوه برپرداخت سهم‌مالکانه ، بایداز چندین‌راه‌دیگر نیزبه‌ارباب فئودال خود باج بدهد : اوغیراز گندم وجو از تمام محصولاتی که بدست میآورد $\frac{۱}{۵}$ الی $\frac{۱}{۳}$ آنرا بمالك تسلیم میکند. برای حق‌نشیمن درخانه‌های گلی-که احتمالا بوسیلۀ خود او ساخته شده - سالانه مقداری پول‌نقد میپردازد.بخاطر نگهداری هررأس اسب‌وگاو گوسفند ویاالاغ پولی میدهد . علاوه براینها ، مجبور است الاغهای خود را بدون دریافت دستمزد برای حمل‌غله ارباب به‌بازار روانه کند وهمه ساله نیزبمدت ۱۴ روز بدون مزد، برای‌مالك بیگاری انجام دهد ودرعرض این مدت برای‌سرپرستی کارهای خود جانشین اجیرسازد .

در اغلب روستاهائی که آب مورد لزوم مزارع به ذوب برفهای کوهستانی بستگی فراوان دارد، گاهی‌اوقات محصول دراثرخشکسالی بدست‌نمیاید واین امررعایای (خوش نشین[۲]) راوادار میکندبعنوان دستمزد کارخود بجای پول‌نقد ، جنس‌دریافت‌کنند زیرا گاهی بعلت کمبود محصول قیمت‌ها آنقدر ترقی میکند که این افراد حتی به تامین نان روزانه خودهم قادر نیستند. مقرراتی‌که دراین‌باره وجود داشت تحویل $\frac{۲}{۳}$ تن گندم[۳] ومبلغی درحدود ۲۵ الی ۵۰ تومان درسال به‌آنان بودکه همین مقدار گندم اغلب‌باعث حفظ خانواده‌اینگونه رعایای «خوش‌نشین» درمواقع قحطی وخوشکسالی میشد .

البته پرداخت چنین دستمزد برای‌یکسال کارخیلی ناچیزبنظر میآید ، ولی باید اعتراف‌کنم یااینکه من به‌هریك ازهشت تن باغبانی که برای کارهای خود استخدام کرده بودم ، فقط سالی ۵۰ دلارمیپرداختم[۴] ،ولی پس‌از گذشت ششماه ، پنج‌تن‌از آنان‌که‌جوان ومجرد بودند ازدواج کردند وسروسامانی یافتند وعلت آن هم‌جز کسب و جهه فراوان بدلیل دریافت‌این‌حقوق وشناخته شدنشان‌بعنوان اشخاص دولتمنددربین دختران‌روستائی نمیتوانست باشد .

درروستائی که محل استقرار ارباب کل‌باشد ، قانون سخت‌وعذاب‌آوردیگری نیز برای مردم‌وجود دارد که همانا تامین تمام خواسته‌های ارباب ازقبیل غذا وخدم وحشم بصورت رایگان است. هریك ازاینگونه اربابان برای خود یك قشون ازمردان جنگی‌هم تدارك می‌بینند. سرداراکرم دارای ۸۰۰سوار آماده بخدمت درتمام مدت شبانه‌روزبود. ولی ازاین‌عده فقط ۴۵تن رسماً دراستخدام مرکز فرمانروائی سردار قرارداشتند .

یکی از وظایف ضابط تامین وتدارك این افرادبود ، ولی بایددانست که اغلب کسانیکه برای این کار بصورت دائم اجیر میشدند ، ازاشراری بودندکه به‌تحمل مشقات کارهای زراعتی روستاحاضرنبودند از وظایف این افراد بجزامورجنگی ـ جمع‌آوری سهم مالکانه‌هم بود . معمولاً درصورت عدم‌تمکین رعیت ویانپرداختن بموقع‌آن ، دوسه‌تن‌از آنان بسراغش میرفتند . روش کاربدینصورت بودکه این افراد ابتدا بصورت مهمان به منزل رعیت وارد میشدند والبته‌چون ماموران ارباب بحساب میآمدند ، صاحبخانه به پذیرائی ازآنان موظف‌بود . ولی کارآنان بایك روز و دوروز بپایان نمیرسید ، بلکه در خانه رعیت بیچاره جاخوش میکردند ودرتمام مدت از بهترین خوراکها ونوشیدنی‌ها استفاده مینمودند، بدون آنکه‌کسی جرأت اعتراض داشته باشد . این‌افراد به‌این کارآنقدر ادامه میدادند تاسرانجام رعیت‌بدبخت تمام بدهی خود را بعلاوه مقادیری باج‌سبیل بپردازد . باین‌ترتیب بهترین راه‌حل برای‌وصول مالیات ارضی ازطرف مالك انجام‌میشد.

من‌شخصاً به کارآئی رزمی‌این افراد زیادعقیده نداشتم وبهمین سبب همیشه‌احساس میکردم درصورت وقوع‌حادثه‌ای ، امنیت من درپناه دونفر سرباز انگلیسی بمراتب بهتر از حمایت صدهاتن ازاینگونه رزم‌آوران تامین خواهد شد . ولی‌باکمال شرمساری باید اعتراف کنم که حوادث‌بعدی خلاف نظرمرا ثابت‌کرد چون درموقعیتی که لازم شدآنان وظیفه دفاع از مرابعهده بگیرند ، بخوبی‌نشان دادند که اشخاصی پراستقامت وجسور هستند . آنان براسبان عربی‌کوتاه قدسوار میشدند واین‌اسبان باوجودیکه بسیارضعیف و سست‌بنظر میآیند ولی درعمل میتوانند روزهای متمادی سوار کاررا همراه زین و برگ‌و ملزومات سنگینش تاحدود ۸۰میل درروز بخوبی حمل‌کنند. تسلیحات این گروه‌که تحت

فرماندهی من قرار گرفته بودند عبارت بود ازمجموعه‌ای ازهزاران تفنگ و دو مسلسل فرانسوی که باآب خنک میشد . تفنگها از ۲۲ نوع مختلف بود که در میان آنها از تفنگ اشنایدر- بالوله‌صاف‌وبدون خان وفشنگ مصرفی‌سربی ۲ اونسی - گرفته ، تاجدیدترین تفنگ‌های ساخت روسیه‌وآلمان وعثمانی وانگلستان وجود داشت . اغلب آنها درزمان جنگ ازقشون این ممالك بسرقت رفته بود .

امورقضا ودادگستری دربارهٔ ساکنین املاك بدست خود سرداراکرم بود واو خود را به‌صدور حکم واجرای هرنوع تنبیهی برای افراد ، بجزحکم قتل مجاز میدانست پس ازمدتی این کاررا برعهده من گذاشت وباین ترتیب من علاوه برسمت هـای ؛ پیشکار مالك‌وتحصیلدار وفرمانده قوای‌نظامی ، بمقام قاضی القضات نیز منصوب شدم و حدود اختیارات وقدرت من دم‌بدم افزونتر میگردید .

ادامه دارد

---

۱ ـ دراصطلاح محلی به‌این وسیله «ماله» میگویند .

۲ ـ «خوش‌نشین» روستائیان فاقدزمین زراعتی هستند که درمزارع ، بادریافت دستمزد کارمیکنند .

۳ ـ تقریباً دوخروار گندم ؛ که در آن‌زمان هرخروار گندم در حدود ۵ تومان ارزش داشت .

۴ ـ درآن موقع هردلار تقریباً یك‌تومان ارزش داشت.

مستی

چیست‌حاصل ؟ سوی‌شراب‌شدن،
دردل ، از سوزاو ، سروری نه،
چوکندعربدهٔ، ولی‌شکن است ،

اولش شرو آخـر آب شدن !
هرچه اوداد ، جز غروری نه !
ورسخاوت‌کند ، دروغ زن است

حکیم سنائی غزنوی - قرن پنجم هجری



اقتباس از کتب و مجلات معتبر خارجی

علت حقیقی فساد و ریشه جنحه یا جنایات افراد بشر در کشورهای مختلف و راه‌های جلوگیری یا تخفیف آنها

چندی قبل در شهر لندن ، در خیابان رژنت استریت، چندجوان که در انتظار رسیدن واگنهای راه‌آهن زیر زمینی بودند بناگهان ، بدکانی هجوم بردند بصاحب آن حمله کردند واشیاء دکان را بغارت بردند . درشهر منترال در استرالیا ، زن جوانی راکه پس ازصرف ناهار درساعت شش‌بعدازظهر درگوشهٔ باغ‌شهر بقدم‌زدن مشغول بود چندین تن بزور بجنگل‌مجاور کشاندند وباو تجاوز کردند . در آمریکا ، درکنار ساحل میامی ، دو دزد مسلح بزن پیرهفتادساله‌ای که ازترس وقوع جنایت درشهر نیویورك ، به آنجا پناه برده بود حمله‌کردند ودست‌وپایش رابستند واورا خفه‌کردند وهرچه داشت بغارت‌بردند. درشهرهامبورك درآلمان غربی ، درین اواخر، درکنار دریابیك جهانگرد آمریکائی کارد زدند واورا کشتند وهرچه داشت باخود بردند . در شهر پاریس ، مردی که از اتوبوس پیاده شد ومیخواست مسافت نزدیك‌بخانه خودرا پیاده طی‌کند، جسد کارد خورده وخون آلودش را درکنار جاده یافتند درحالی‌که‌کیف وپولهای او رابرده بودند :

دربسیاری ازکشورهای دنیا امروز جنحه یاجنایت وحمله و ضربت زدن بدیگران برای بردن‌مال یاکشیدن انتقام ویاخاموش‌کردن احساسات تنددرونی ، از طرف بعضی افراد ، برای رسیدن بمال بیشتریامقام بالاتر زیادترشده است.

جنایات بزرگ‌که ده‌یابیست‌سال پیش درصفحات‌اول‌روزنامه‌هایامجلات‌باعنوانهای درشت ونظرگیر چاپ ومنتشرمیشد ، اینك از حوادث واتفاقات عادی و معمولی شده و دیگرتازگی ندارد . حمله بدیگری بقصدکشتن ودزدی بااسلحه و تجاوز بزنان و ربودن خردسالان ویامقات عالی‌سیاسی برای گرفتن‌فدیه ازاولیاء آنان یاگرفتن باج وآزاد کردن

* جناب آقای احمدسعیدی معاون سابق‌وزارت فرهنگ‌وسرپرست سابق محصلین‌ایران دراروپا وآمریکا ، ازرجال دانشمند وصاحبنظر معاصر .

[illegible]

معلوم نمود چرا ارتکاب جنحه یاجنایت درکشورهای مختلف دنیا امروز بیشتراز سابق شده است ؟ درین‌موضوع ، دانشمندان علم‌الاجتماع تحقیقات بسیارکرده‌اند امـا اختلاف نظرها زیاد است. بعضی ازپژوهشگران علت‌آنرافقروبیسوادی‌وجمعی سبب راتبعیضهای نژادی وبودن سلاحهای آتشین دردست مردم یاکم‌بودن پاسبانان برای حفظ جان ومال مردم ونیزنوشیدن مشروبات الکلی واستعمال دواهای مخدر مانند هروئین و نظایر آن‌یا سستی قوهٔ قضائیه وطولانی بودن‌رسیدگی دردادگاهها ویاهجوم مردم‌ازدیه‌ها وشهرهای کوچك بشهرهای بزرگتر وبالارفتن‌سطح‌زندگی طبقات پائین‌مردم وتنزل ارزش پول‌رایج کشور و درنتیجه گرانی زندگانی برای تمام طبقات مختلف مردم دانسته‌اند . بدون شك عللی که ذکرشد برای ظهور فساد وارتکاب خلافها وجنایات درکشورهای مختلف بسیار مؤثراست اما علت‌اصلی زیادشدن تجاوز بحقوق دیگران دردنیای امروز ، امری دیگر است. زیرابسیاری از مردم درفقروبینوائی زندگانی میکنند اما مرتکب خلاف وجنایت نمیشوند بلکه خودشان غالبا مورد حمله وتجاوز بعضی از جنایتکاران واقع میشوند یـا خیلی از افرادبیکار ویادچار مضیقه مالی گردیده‌اند ولی دستهای خود رابجنحه یاجنایت نمی‌آلایند. یاکسانی سلاحهای آتشین دردست‌دارند اما آنها را برای حمله وتجاوز بجان ومال دیگران بکارنمیبرندیا بیشترساکنان شهرهای پرجمعیت بسبب مضیقه های مالی یا ورشکستگی وبدبختیهای دیگر هیچوقت مرتکب جنایت نمیشوند پس باید درین موضوع بیشترتأمل‌کردودریافت علل حقیقی ارتکـاب جنایـات وفساد روزافـزون دربسیاری از کشورهای‌دنیای‌امروزچیست؟ چندتن‌ازدانشمندان روانشناس‌وعلم‌الاجتماع دوعلت‌اساسی ذکر کرده‌اند :

اول ـ اختلال واختلافات امور خانواده وازهم پاشیدگی زندگـی افـراد آن . از این قرار است : خانواده‌ها که باید سنگر وپناهگاه وکانون زندگی اجتماعی و تربیتی‌هر ملت باشد روزبروز خراب تر میگردد . غفلت یابی اطلاعی پدران و مادران در تربیت فرزندان خود ، توجه نکردن به‌آرزوها واحساسات آنان ، سختگیری‌وخشونت بی‌اندازه بکودکان، بیعلاقگی نسبت به‌نیازمندیهای جسمی وروحی ، یابرعکس تسلیم‌شدن‌بمیلهاو آرزوهای کودکان وبعبارت دیگر بنازپروردن آنان.

بساروزگاران که سختی برد　　　　پسر چـون پـدرنازکش پرورد

کشمکش روزانه وگفتگوهای پدرومادر در حضور فرزندان . تزویـر ودورئـی و کمبود محبت وصداقت وصفا درمیان افراد خانواده سستی یـا بی‌علاقگـی زن در ادارهٔ امورخانه‌ودر نتیجه بی‌سرپرستی وآزادی پسران ودختران درگفتار ورفتار خود .

خلاصه تمام اعمالی که باعث ازهم پاشیدن امور خانوادگی یاجدا شدن مردان از زنان وبی‌تکلیف ماندن خردسالان وجوانان میشود .

سال ششم - شماره ۲ اردیبهشت ماه ۲۵۳۷
(شماره مسلسل ۶۲)

گوهر

مدیر مسئول: مرتضی کامران



ساختمان بنیاد

نامهٔ دبیر کل به موسس

دوست عزیزم آقای مرتضی نوریانی موسس محترم
بنیاد نیکوکاری نوریانی

خدای بزرگ را سپاس فراوان دارم و از بخت بلند خویش بسیار خوشوقتم و بشما دوست نازنین ودیرین ، بادل جان وازبن دندان ، تبریك وتهنیت میگویم که پس ازشش

سال‌که ازتأسیس این بنیاد میگذرد ، سرانجام ، توفیق رفیق شد که برای پی‌افکندن ساختمان معظم ومجهز بنیاد ، **نخستین گام اساسی برداشته‌شود وقطعه‌ای زمین، بمساحت دوهزارمترمربع، دربهترین منطقهٔ پایتخت، یعنی دراراضی غرب‌تهران (شهرك‌خوردین‌-فرح‌زاد)** ، بشمارهٔ **۲۲۵۷** ، **بنام بنیادنیکوکاری نوریانی** ، **ازسازمان نوسازی وعمران اراضی غرب تهران** ، **خریداری گردد** وزحمات واقدامات ممتد و مستمر، برای خرید این قطعه‌زمین مناسب ، به‌نتیجهٔ مطلوب‌برسد. امروز چك‌یك‌سوم بهای‌این‌زمین ،بعنوان پیش قسط ، بشمارهٔ ۶۱۹۰۶ مورخ اول اردیبهشت ۲۵۳۷ ، بعهدهٔ شعبهٔ فردوسی بانك ملی ایران ودوچك ، بشماره‌های ۶۱۹۰۷ ، بعهدهٔ همان بانك وبهمان تاریخ وشمارهٔ ۳۲۸۰۹۱ بعهدهٔ شعبهٔ ایرانشهر بانك اعتبارات ایران،بتاریخ ۳۱ اردیبهشت ۲۵۳۷ ، بابت دوقسط اردیبهشت وخرداد ۲۵۳۷ ، امضاءکردید وفرستادید و نیزنامه‌ای بشعبهٔ فردوسی بانك‌ملی‌ایران مرقوم داشتید که پنجاه وهشت‌قسط باقیمانده‌را ، ازتیرماه۲۵۳۷ ببعد ، همه‌ماهه ، ازحساب جاری‌شمارهٔ ۴۴۹۳ شمابردارد وبحساب‌جاری شماره ۶۳۲۷ سازمان نوسازی‌وعمران اراضی غرب‌تهران بریزد. **این نظم کار ودقت‌نظروآینده‌نگری آن وجود عزیز ، بنوبهٔ خود ، درخورهزاران تحسین وآفرین است و جای هیچگونه نگرانی باقی‌نمیگذارد زیرابدین‌طریق بهای هنگفت خریدزمین بنیاد،بالتمام ، ازکیسهٔ فتوت‌شما پرداخته شده است .**

بدین‌وصف ،اکنون بنیاد دارای دوهزارمتر مربع زمین، دربهترین موقع ازنوترین منطقهٔ تهران بزرگ است ونوبت به‌تهیهٔ نقشه‌وپس از آن به‌ساختمان میرسد .

بااین حسن‌نیت وقوت عزیمت وعلوهمت وقصدقربت که دارید ، بطورقطع‌ویقین، درآینده‌ای نزدیك ، بقیهٔ کارهم صورت تحقق‌خواهدگرفت وبنیاد نیکوکاری نوریانی، دربهترین ونوترین محلات پایتخت کشورشاهنشاهی ، دارای عمارتی شایسته‌وساختمانی درخورشأن ومناسب زمان خواهد شدکه **کانون‌گرم وروشن جلوه ودرخشش فکرهای بلند وقریحه‌های ارجمند واحساس های‌لطیف وذوق‌های ظریف فرزندان‌زبده ونخبهٔ ایران خواهد بود تا ، باهنرنمائی‌ها وشاهکار آفرینی های خود ، بر گنجینهٔ نفیس و عزیزفرهنگ نامدار ایرانی اسلامی، گوهرهائی تابناك بیفزایند . آیا، برای شما ، که بوطن ودین وشرف ووجدان ونیت وتصمیم وقول‌خود قدروقیمت می‌نهید و بخدمت بی‌مزد ومنت باین‌آب‌وخاك‌پاك، حرمت وعزت میگذارید** ،دراین مرحلهٔ ازعمر ،**لذتی برتر وبالاتروافتخاری فخیم‌تر وفاخرتر ازاین وجود دارد ؟**

چنانکه دردیباچهٔ اولین شمارهٔ ماهنامهٔ تحقیقی گوهر (بهمن ماه ۱۳۵۱ شمسی) نوشتم : خداوند بهرکس ، دردورهٔ زندگی ، چنین‌نعمتی ورحمتی را عنایت نمیفرماید و **شما بندهٔخوب ومحبوب خداوندید که به‌چنین مزیتی ومفخرتی رسیده‌اید** وسویدای دل ومیل خاطرتان ازهوا وهوسهای ناپایدار وزودگذر برگشته وبسوی خیرات ومبرات و«باقیات صالحات» کشانیده شده است تاازلذت دنیا ونعمت عقبی ، هردو ، بهره‌ونصیب برید وبه‌نیکنامی این‌جهان وخوش‌فرجامی آنجهان ، هردو،دست یابید .

ازهم او ، عزأسمه وجل شأنه، مسئلت دارم‌که شمارا ، درکنف حمایت بیدریغ و عنایت بی‌کران خود ، تندرست وشادکام ومرفه‌الحال و مقضی‌المرام بدارد تا بتوانید ساختمان معظم بنیاد راهم باتمام رسانید ودر روز افتتاح عمارت‌رفیع و منیع آن ، بنفس نفیس خویش ، خطابه افتتاحیه رابخوانید **وازخدائی‌که بشما ثروت و نعمت و همت و فتوت عطافرموده است شکر بگزارید ودرهای این کانون گرم‌وروشن دانش پروری‌و ایران دوستی واین مرکز ارزنده وآموزندهٔ صیانت وحمایت علم‌وادب و شعر وهنر زبان نغز وشیوای پارسی واین جلوگاه اعلی‌ووالای فرهنگ نامدار ایرانی اسلامی را بروی نسل برومند وارجمند حال وآیندهٔ ایران بزرگ بگشائید .**

دردل آرزودارم‌که ایزد یکتا وبی‌همتا وخداوند دانا وتوانا ، بمن‌بندهٔ‌نگارنده‌نیز، بفیضان الطاف ومراحم بیکران خویش ، **رحمت آورد وچندان مجال و فرصت دهد که بتوانم ، بنوبهٔ‌خود ، مهمی‌راکه کفایت‌کرده‌ام ازعهده برآیم وبارسنگینی راکه‌بر دوش همت نهاده‌ام‌بسرمنزل برسانم.**

یقین‌داشته باشید ، باوجود تقلد مشغله‌های فراوان و تعهد مسئولیتهای گران ، که بناگزیر ، از بام تاشام ، مرا، فرفره‌وار ، درتلاش وکوشش وگردش و جنبش دارد، **بکارهای‌بنیاد ، بدیدهٔ دیگرمی‌نگرم وآنرا برهرکاری برتر ووالاتر میشمارم زیراتحمل آن زحمتها برای «زندگی‌کردن» است وعشق باین خدمت برای «زنده‌ماندن» وهمه میدانندکه تمام ذرات وجودمن عاشق شیدا ومست‌بی‌پروای فرهنگ بزرگ و نامدار ایران است . بنابراین درخدمتگزاری باین‌فرهنگ ، آتش هیجان وغلیان درون ازحد فزون ورشتهٔ‌قرار واختیار دل‌ازکف بیرون است .**

درپایان نامه مراتب تبریك وتهنیت همکاران و دستیاران عزیز وباتمییز خود را نیزایفاد میدارم‌چوهمهٔ آنان، مانند من‌وشاید بیش‌از من، ازاین اقدام مؤسس‌صادق‌القول ووفی‌العهد بنیادنیکوکاری نوریانی شادوسپاسگزارند .

تهران اردیبهشت ۲۵۳۷

دبیرکل‌بنیاد ــ دکترنصرت‌اله کاسمی

* * *

این بود متن‌نامه‌ای که باعنوان دبیرکل‌مسئول به‌مؤسس بنیادنوشتم وبرای‌ثبت‌و ضبط درتاریخ درج‌می‌کنم تاهمهٔ خوانندگان ماهنامهٔ تحقیقی گوهر وعلاقمندان به بقاو دوام بنیادنیکوکاری نیز، مانند ما، خوشحال و خوشوقت شوند .

***

باخرید این قطعه‌زمین وتهیهٔ نقشه واقدام به ساختمان ، **بنیادنیکوکاری نوریانی به‌دورهٔ بقا ودوام وثبات وقوام خودگام می‌نهد ومی‌تواند ، بافراغ بال‌وبی دغدغهٔ خیال** ، برنامه‌های خود را، بگونه‌ای بایسته‌وشایسته ، صورت تحقق‌بخشد .

درحال حاضر ، بواسطهٔ نداشتن ساختمان مناسب وکوچك وتنگ بودن محل کار، برقراری مجالس منظم سخنرانی وشعرخوانی ماهانه وهفتگی وایجاد کتابخانه و قرائت خانه وتشکیل گروههای مختلف تهیهٔ دستورزبان وواژه‌یابی ومسابقه‌های ادبی‌واجرای دیگراقدامات مربوط به‌اساس نامه ، آسان‌نیست وبناچار دستخوش اختلالاتی خواهدبود که‌برخلاف آرزوی ماست .

درنقشهٔ ساختمان‌بنیاد، همهٔ احتیاجات پیش‌بینی خواهدشد تابرای عملی‌ساختن‌مواد اساس‌نامه هیچگونه مشکلی درمیان نباشد .

درقسمتی ازاین زمین خریداری شده ، سازمان مرکزی بنیادساخته خواهد شد ودر طبقات مختلف‌ساختمان، تالاروسیع ومجهز سخنرانی ، طبق‌آخرین اسلوب جهان باوسائل کامل پخش وضبط ووسائط دقیق سمعی وبصری‌وتالارشعرخوانی ودفترانجمن ادبی‌هفتگی گوهر وتالار کتابخانه وتالار قرائت خانه وقسمت بایگانی اسناد ومدارك و شرح‌حال و عکس بزرگان علم‌وادب وهنر وفرهنگ واخبار وگزارشهای مهم‌علمی وادبی وفرهنگی داخلی وخارجی ودفترهای ماهنامهٔ تحقیقی گوهر وماهنامهٔ خلاصه‌نوشته‌های پزشکی و واژه‌یابی وتهیهٔ دستورزبان وسلسله انتشارات ودفاترکار دبیرکل ومدیرعامل و شورای هئیت‌امناء واعضاء اموردفتری ومالی ودرطبقهٔ‌زیرزمین ، چاپخانه‌ای مجهز و نوین، مخصوص طبع وانتشارات بنیاد، درنظرگرفته خواهدشد تااز مراجعه به‌چاپخانه‌های‌دیگر واشکالات متعدد آسوده‌شویم .

قسمتی دیگرازاین زمین ، به‌یك ساختمان مفصل‌مستغلاتی اختصاص خواهدداشت که درآمد مستمر ماهانهٔ آن بمصرف تأمین هزینه‌های اداری و انجام برنامه‌های متعدد بنیاد مصرح دراساسنامه خواهد رسید .

هزینهٔ انجام این دوساختمان انتفاعی وغیرانتفاعی ، ازمحل فروش و یا تبدیل به

احسن سی‌هزارمتر مربع باغ‌مشجری تأمین خواهد شدکه باچاه نیم‌عمیق از طرف آقای مرتضی‌نوریانی بنیادنیکوکاری نوریانی واگذار شده‌است و درمجاورت باغ مسکونی ایشان درچهارده‌کیلومتری جاده‌کرج قراردارد .

* * *

براین قرار ، **ساختمان بنیاد یکی ازمرکزهای جامع‌وکامل ویکی ازمجمع‌های مجهزومنظم فرهنگی پایتخت خواهدشدکه همواره دردسترس محققان وپژوهندگان وعالمان وادیبان وشاعران ونویسندگان وبطورکلی ارباب ذوق‌وحال و اصحاب وجد وکمال قرارخواهد داشت واین افراد معزز ومحترم ومتفرد ومتشخص جامعه،صاحب بقعه‌ای‌منزه وصفه‌ای مهذب خواهند شد ومیتوانند درایام هفته ،بی‌منت وضنت‌عمال دیوان وتوسل وتشبث به‌این‌وآن ، به‌آن جایگاه راه‌یابند وبرنامه‌های عقلی‌واحساسی وعلمی وادبی وذوقی وهنری وخلاصه حاصل تحقیقات وتتبعات وابداعات و ابتکارات ممتاز وممتع خودرا، که همه درراه اعتلاء وانجلاء فرهنگ قدیم و قویم ایران زمین است، عرضه‌بدارند وبرای جوانان نژاده‌واصیل وشیفته وفریفته وعاشق‌و شائق بزرگی ایران وفرهنگ ایران، مکتبی‌ارزنده وآموزنده بگشایند و آنان را از انواع واقسام سرگشتگی وگمراهی وفساد وتباهی نجات بخشند وبطریق‌صلاح وسداد واتفاق واتحاد هدایت وارشاد کنند .**

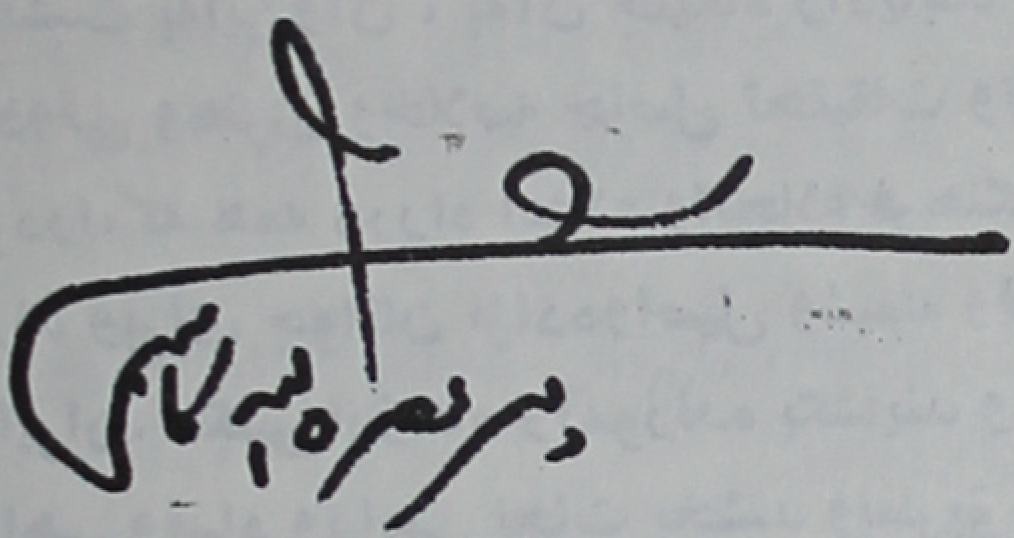
* * *

درپایان این‌مقاله ، تکلیف شرعی ووظیفهٔ‌عرفی‌خود میدانم که نخست ازالطاف‌و مراحم کریمانهٔ **شاهنشاه دانش‌پرور وهنرگستر،اعلیحضرت‌همایون‌محمدرضاشاه‌پهلوی آریامهر،سپاس‌بگزارم ، چوبرای واگذاری این قطعه زمین به بنیادنیکوکاری نوریانی که موردعنایت وحمایت‌شاهانه وخردپرورانه وجودمبارکشان است** ، بسازمان نوسازی و عمران اراضی غرب تهران ، **دستور صریح وامراکید صادر فرمودند** و بروح پرفتوح **دکترمنوچهراقبال** ،رئیس‌هیات‌امناءبنیاد،که‌اکنون چهره درنقاب خاک‌داردوهمیشه راهبر وچاره گر کاربنیاد بوددرود بفرستم‌و ازسر اخلاص فاتحه‌ای نثارکنم‌واز **جناب‌آقای‌محمدجعفر بهبهانیان**، معاون فعال و جوال دربار شاهنشاهی و عضو هئیت‌امناءبنیاد، که هیچگاه‌از هواداری وپشتیبانی اموراین‌مؤسسهٔ‌فرهنگی‌مضایقت‌نکرده‌اندونیز **ازجناب آقای‌هوشنگ رام**،مدیرکل بانک‌عمران وعضوهئیت‌مدیره‌وخزانه‌داربنیاد ، که در انجام این‌مقصود بما یاری مؤثرداده‌اند تشکرکنم . درآخرین مراحل‌کار ، حسن‌نیت وصفای عقیدت در خور

تشکر وامتنان **جناب آقای منصور روحانی** ، مدیرعامل سازمان عمران ونوسازی اراضی غرب تهران ، ومراقبت ومباشرت **آقای وکیل زاده** ، رئیس پخش فروش آن سازمان ، سبب شد که این مهم ، بی برخورد به مشکل پیش رود و قول نامه ، به طرزی مطلوب ، تنظیم شود وبامضاء رسد .

خداوندکریم به همهٔ این افراد خوش نیت وپاک طینت که درراه خیرقدم برمیدارند اجرجزیل وپاداش جمیل دهاد وآنان را به نیکی ونیکوکاری حریص تر و مولع ترفرمایاد وبه دیگران هم که هنوزلذت «نیکی کردن»را درنیافته اند توفیق عنایت دارادکه، دردوران زندگی ، مزهٔ شیرین و گوارای آنرابچشند که **ان الله یحب المحسنین.**

دبیرکل بنیاد ـ دکتر نصرة الله کاسمی



دکتر نصرة‌الله کاسمی

موی بور

موی بورت چوبر آن دوش بلورین افتد ،
آتش ، از رشك ، بجان من مسکین افتد !
کزچه آن بخت ندارم ، که شبی تا بسحر ،
روی دامان من ، آن گیسوی پرچین افتد !
تا زبوسیدن و بوئیدن و شانه زدنش ،
در تپش‌های دل غمزده ، تسکین افتد !
تار زلف توچو افتد به بناگوش سپید ،
خط زری است که برلوحهٔ سیمین افتد .
زلفت افتد چوبرآن سینهٔ عریان ، گوئی ،
خرمن سنبل ، برخرمن نسرین افتد .
گردن و سینه ، چو دوزنبق شاداب سپید ،
کزنسیمی ، بچمن ، آن زبر این افتد .
خنده ، ازروی لبان تو ، چه زیبا خیزد !
بوسه ، درکنج دهان تو ، چه شیرین افتد!
چون فتد مرغ ، پی‌دانه ، بدام صیاد ؟
دل بدام شکن زلف تو ، چونین افتد !
چکنم؟ گرنکنم صبر ، زدرد غم عشق ،
چکند صعوه ؟ چو درپنجهٔ شاهین افتد !
حاصلش چیست ؟ بجز چشم تروخون جگر ،
هرکه چون من، بره‌وصل تو ، خوش‌بین افتد !

محیط طباطبائی *



بحث پیرامون شاهنامهٔ فردوسی

ابومنصور بن محمد
بانی نظم شاهنامه

دنباله مقاله شماره نهم سال پنجم

(۲)

در ۳۷۷ که مداخله **دیلمیان** در امور خراسان به‌اوج پیشرفت خود رسیده بود **ابوالعباس‌تاش** از امرای سرکش سامانی به‌یاری **مؤیدالدوله‌علی‌بن‌حسن‌بویه** نیشابوررا از ابوالحسن سیمجور گرفت. درمقابل ابوالحسن بااستمداد از **شرف‌الدوله‌پسرعضدالدوله دیلمی** وبه دستیاری **فائق‌خاصه** به نیشابور حمله برد ودر ۷ **شعبان ۳۷۷** ابوعلی را از شهرفرارداد دراین پیش‌آمد اسیران زیادی به‌دست ایشان افتادکه گروهی از آنان دیلمی واز بستگان مؤیدالدوله بودند . درآن‌میان ، **منصوربن‌محمدبن‌عبدالرزاق** نیز گرفته شد . همهٔ اسیران رابه‌خراسان بردند ولی منصوررا برای تشهیر برگاوی نشاندند و روز روشن وارد بخاراکردند . تاش ازمعرکه جان به‌دربرد وبه‌گرگان رفت . مؤیدالدوله اورا نیکو پذیرفت وهدایای فراوان به‌او داد و خود به‌سوی ری بازگشت و مرزبانی گرگان رابه‌تاش سپردکه در۳۷۸ درآنجا جان‌سپرد .

ظاهراً این **منصوربن محمد** کسی جز فرزندارشد **ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق** طوسی نمیتواند باشد که جمع‌آوری وترجمه و تدوین شاهنامه از روی ترجمه‌های عربی

---

* استادسیدمحمد محیط طباطبائی ازمحققان وپژوهندگان طراز اول کشور.

خداینامه به زبان فارسی به‌هنگام سپهسالاری وفرمانروائی او در طوس صورت گرفته و اوعلی الظاهر ازنام همین‌پسر گوئی کنیه برداشته بود . ابومنصورعبدالرزاق درکشمکش میان **سامانیان‌ودیلمیان** وقتی‌خود راازادامهٔ شغل‌ولایت درطوس ومروعاجزدید ناگزیر به **رکن‌الدوله دیلمی** پناه‌برد وبه‌گرگان رفت اما **وشمگیر** در آنجا هزار دینارزر بـه **یوحنای‌طبیب** داد تابه ابومنصور زهربدهد وزهری که یوحنا بدوداد دراو به تدریج‌اثر بخشید تادرموقع جنگی که میان او باابوالحسن سیمجور درحدود قوچان روی‌داد ،زهر کار خودرا کرد وابومنصور از پادرآمد وکشته شد .

ابومنصور ازسال ۳۴۶که **ابومنصورمحمدمعمری** پیشکار و وزیرش همت به‌تدوین شاهنامه گماشت تا ۳۵۱ که خود به‌هلاکت رسید دربرابر **البتکین** و ابوالحسن سیمجورکه بااو ستیزه میورزیدند ایستادگی میکرد ودرمیان مرو وطوس و گرگان پیوسته در سیرو حرکت بود پسردیگرابومنصور طوسی **عبدالله‌بن‌محمد بن‌عبدالرزاق** به‌شهادت گردیزی مانند برادر دیگرخود منصوردرابتدا باابوالعباس تاش همکاری داشت و در سال ۳۷۶که ابوالحسن سیمجور به‌سپهسالاری خراسان‌وارد نیشابور شد عبدالله‌بن‌محمد بن‌عبدالرزاق با **ابوسعید شیبی** که ملقب به‌**شیخ‌الدولتین** بود وازطرف تاش درنیشابور به سر میبردند شهررا بپرداختند وبه‌نسا وباوردرفتند که تاش درآنجا بود . وقتی تاش دوباره‌به‌نیشابور حمله بردوابوالحسن راازشهر براند سرانجام دربرابر همدستی ابوالحسن وفایق‌واستمداد از **شرف‌الدوله‌دیلمی** (که برکرمان‌مستولی بود) تاش چنانکه گفتیم به‌گرگان گریخت ومنصور برادر عبدالله‌بن ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق را دستگیر کردند وبافضیحت بـه بخارا بردند . **گردیزی** که این حوادث‌را بهتراز دیگران ضبط‌کرده است دیگراز پسران ابومنصرعبدالرزاق یادی نمیکند ومعلوم نیست‌که منصور آیا باردیگر از بخارا رهائی یافته وبا ابوعلی سیمجور درکشمکش باسبکتکین ومحمود شرکت داشته وبا اوبه ری‌رفته وبار دیگر به‌خراسان بازآمده ودرنیشابور وهزاراسب به بنداندر افتاده و به بخاراانتقال یافته وازبخارا تحویل سبکتکین شده بود ، یانه ؟

به‌هرصورت امیرك طوسی باید همان امیـرمنصور پسر امیر بـزرگ ابـومنصور محمدبن عبدالرزاق بوده باشدکه‌از ۳۷۷ تا ۳۸۷ هجری‌بی‌نام ونشان درزندان سامانیان وسبکتکین به‌اسیری گذراندوسرانجام‌با ابوعلی‌سیمجوردرقلعه گردیز به‌امرسبکتکین کشته شد .

وقتی‌چهل‌واندی سال پیش‌نام امیرك منصور را در عنوان ایـن مطلب ازدیباچـه شاهنامه دیدم سرگذشت پایان عمرمنصور را در زینة‌الاخبار چـاپ برلن از نظر دقت گذراندم وحاصل این سنجش را بااشعار فردوسی مقایسه‌کردم وچنین اندیشیدم که حامی

بزرگوار فردوسی همان امیرك طوسی یاامیرمنصوربن ابومنصور ویامیرك منصورعنوان نسخه‌ای بوده که باکمال تاسف امروز نمیتوانم محل آن را درست‌نشان بدهم بخصوص که مخزن مخطوطات کتابخانهٔ مدرسه عالی سپهسالاربواسطه فوت مدیرش ازمدتی‌بدین طرف بسته‌مانده است وبه‌نسخه‌های موجود درآنجا دست‌رسی‌ندارم‌که در آن زمان جزو نسخه‌های موردمشاهده من‌بوده‌اند. چنانکه میدانیم برای منصوربن محمد بن‌عبدالرزاق درزینة‌الاخبار کنیه‌ای ذکرنشده وبه‌علاقه امیرك‌طوسی و میرك منصور ، میتوان چنین پنداشت‌که منصورباپدرش محمدبن‌عبدالرزاق هم کنیه بوده ونام کاملش ابومنصور (منصور) بن‌محمد بن عبدالرزاق بودکه یکی ازدومنصور را از درج کلام حذف‌کرده بودند وبرای عدم اشتباه باپدر او راهم **ابومنصورکوچك** میخواندندکه این ملاحظه در دوکلمه میرك‌وامیرك طوسی تجلی‌میکند .

اینك برای اینکه از متن دیباچهٔ منظوم زمینه مساعدی برای امکان قبول این فرض استخراج شود به‌نقل عین‌گفتار فردوسی میپردازیم .

شاعر دردیباچهٔ منظوم شاهنامه زیر«عنوان بنیاد نهادن کتاب» پس‌از چند بیتی چنین میگوید :

به‌شهرم یکی مهربان دوست بود — تو گفتی که بامن به‌یك پوست‌بود
مراگفت خوب آمد این رای تو — به‌نیکی گراید همی پای تو
نبشته من این نامهٔ پهلوی — به‌پیش تو آرم مگر نغنوی
گشاده زبان و جوانیت هست — سخن گفتن پهلوانیت هست
شواین نامه خسروان بازگوی — بدین‌جوی نزد مهان آبروی
چوآورد این نامه نزدیك من — برافروخت این جان تاریك من

دردنبال این بیت ششم برخی ازنسخه های کهنه بدون ذکرعنوانی بیت بعدرا می‌آورند وبعضی دیگرعنوان داستان **ابومنصوربن محمد، ابومنصورمحمد-ابومنصور-میرك‌منصور** رادر فاصله میگذارند که درنسخهٔ اصلی کتابت شاهنامه برای تعریف‌صاحب مطلب ، ذکرش لازم بوده ولی با حذف آن یا ابهام عنوان از تصریح به شخصیت آن خودداری کرده‌است.

بدین‌نامه چون‌دست‌کردم دراز — یکی مهتری بود گردنفراز
جوان بود و از گوهر پهلوان — خردمند و بیدار و روشنروان
خداوند رای و خداوند شرم — سخن گفتن خوب و آوای نرم
مرا گفت‌کزمن چه باید همی — که جانت سخن برگراید همی
به چیزی که باشد مرا دسترس — بکوشم نیازت نیارم به کس

همی داشتم چون‌یکی تازه سیب — که از باد نامد بـه من برنهیب
به‌کیوان رسیدم زخاك نژنـد — از آن نیکـدل نـامـدار ارجمند
به‌چشمش‌همان‌خاك‌وهم‌سیم‌وزر، — کریمی بدو یافته زیـب و فـر
سراسر جهان پیش او خوار بود — جـوانمرد بـود و وفادار بـود
چنان نامور گـم شد از انجمن — چو دربـاغ ، سروسهی ازچمـن
نه‌دوزنده بینم ، نه‌مرده نشان — به دست نهنگان مـردم کشان
دریغ‌آن کمـربند و آن گردگاه — دریغ‌آن کیـی بـرز و بالای شاه
گـرفتار زوشد دل نـا امیـد — تـوان لـرزلـرزان بکردار بید
ستم باد برجان او مـاه و سال — که شد برتن وجان شه بـدسگال
یـکـی پند آن شاه یـاد آورم — ز کـژی روان سوی داد آورم
مراگفت : کاین نامهٔ شهریـار — گرت گفته آید بـه شاهان سپار
دل مـن بـه گفتار او رام شد — روانم بدین شاد و پدرام شد
بدین نامه من دست بردم فراز — به نـام شهنشـاه گـردنفراز
چوجان رهـی پند او کـرد یـاد — دلم گشت از بنـد او رام وشاد

وصف شاملی از این جوانمردکریم درضمن ابیاتی چندکه از دیباچهٔ منظوم‌فردوسی برشاهنامه نقل‌شد مارا به‌یاد عبارات مقدمهٔ قدیم شاهنامه می‌اندازد که از آغازشاهنامه نثرابومنصوری برداشته ودرابتدای شاهنامه فردوسی نهاده‌اند ، درآنجا که میگوید :

«امیر ابومنصورعبدالرزاق مردی بود بافرو خویشکام بود و باهنر و بزرگ منش بوداندرکامروائی وبادستگاهی تمام‌از پادشاهی وساز مهتران واندیشه بلندداشت ونژادی بزرگ داشت به‌گوهر وازتخم سپهبدان ایران بود.»

درنسخهٔ خطی نصف‌اول ازشاهنامه که به‌دست دارم ودرطی صده‌دهم هجری‌نوشته شده وبعد ازروی‌نسخه دیگری درفاصلهٔ صده یازدهم ودوازدهم افتادگی آغاز وانجامش را تکمیل کرده‌اند واین بخش جدیدنسخه ازحیث روایت‌شعری‌به نسخهٔ معروف به ۶۷۵ لندن بی‌شباهت نیست ، عنوان «داستان بنیاد نهادن کتاب» را ندارد بـلکه قسمتی از مطلب آن را به‌داستان دقیقی که برآن مقدم است‌افزوده واز بیت«به‌شهرم یکی مهریان دوست بود» تا ستایش سلطان محمود، هردوقسمت را به‌هم پیوسته ودر زیرعنوان«داستان ابومنصور» آورده است ومثل‌اینکه دراین عمل به‌وحدت درشخصیت دوست وحامی‌نظر داشته وهردو راگوئی همانا یکتن پنداشته است . مسلم است که نسخهٔ اصل کتابی راکه درطوس به امرهمین ابومنصور از طرف زیردستان وبستگانش تدوین شده بود ، فردوسی نمیتوانست ونبایست دربخارا به دست آورد و برای تحصیلش بدانجا برود ، بلکه وجود

آن پیش خانوادهٔ ابومنصور بیش‌از هرکس دیگری ودرشهر طوس پیش از هرمحل دیگری احتمال میرفته‌است . بنابراین گمان میرود آنکه کتاب را به‌فردوسی داده واورا به‌پیوستن آن تشویق‌کرده ومصارف زندگانی شاعررا برعهده گرفته‌همان امیرمنصوربن‌ابومنصور بوده است‌که درعنوان‌برخی نسخه‌ها **ابومنصوربن محمد** جای **منصوربن محمد**راگرفته ودرنسخه‌ای هم میرك منصور خوانده شده است‌که امیرك طوسی یامنصوربن محمدکتاب زین‌الاخبار باشد .

اوبه‌کتابی که پدرش بانی اصلی کارتالیف آن بوده درخانه خود دسترس‌داشت و پس ازکشته شدن پدروسقوط مرتبه ، خاندانش از استقلال درامارت به وابستگی امرای بزرگ‌سامانی ، بازدرطوس پیش‌همشهریان خود از احترام خانوادگی برخوردار بود و درروزگار اشتغال فردوسی بدین کار چون‌هنوز دستخوش آوارگی و اسیری و دربدری در زندانها نشده بود میتوانست شاعرهمشهری را درانجام وظیفهٔ نظم شاهنامهٔ پدرش‌یاری کند . فردوسی درمقابل حق مهر ومحبت ومساعدت او را درمتن شعرشاهنامه خوب ادا کرده وشاید درمورد دیباچه هم از اوبه صراحت اسم برده بود ولی بعدازآن که در۳۸۹ بنابه‌اشاره **فضل‌بن‌احمد وامیرنصربن سبکتکین** درصدد برآمد شاهنامه فراهم آمده را به‌سلطان محمود غزنوی تقدیم‌کند، بدیهی است باسابقهٔ‌خصومتی‌که میان **آل‌عبدالرزاق** طوسی با سبکتکین وپسرش‌محمود معهود بود ذکرنام پسرابومنصور که درزندان‌گردیز به‌امر سبکتکین کشته‌شده بوددر دیباچهٔ کتابی که‌بایستی به‌محمود تقدیم شود کاری‌دور ازصواب انگاشته میشد و درنتیجه عنوان صریح از روی مطلب برداشته شده و درمتن هم‌به‌نام ونشان اوبطور واضح اشاره‌ای نرفته است . شاید دامنه این احتیاط از دیباچه گذشته وبه‌خاتمه‌کتاب‌هم رسیده باشد ودرآنجا نام میرك منصور که شاید برنام **ابودلف علی‌دیلمی** و **حیی‌بن قتیبه** که پس‌از منصوراز فردوسی جانبداری‌کرده بودند مقدم‌بوده حذف شده است . شکوه فردوسی درخاتمه شاهنامهٔ اول کـه در ۳۸۴ به‌پایان رسید از بزرگان طوس که به‌بهای تحسین خشك وخالی سخن اورا خریدار بودند شاید مربوط به فاصلهٔ زمانی باشد که از ۳۷۷ آغاز میشده وبه‌۳۸۴ پایان میپذیرفته است فاصله‌ای که در آن فرزندرشید امیربزرگ ابومنصورطوسی سپهسالار خراسان به‌زندان درافتاده بـود ومحل حبسش ازدسترس دوستان او به دور افتاده بـود ، وضعی که فـردوسی از کیفیت نابودی وگرفتاری وبی‌نشانی وقتل بی‌سروصدای او درمرثیه‌اش می‌آورد به‌خوبی همان سرنوشت وسرگذشت‌هفت‌سال آخرعمر منصوربن محمدبن عبدالرزاق را میرساند که اگر وقوف **گردیزی** مورخ برسرانجام کارش در زندان گردیز نبود و در زینة‌الاخبار خود بدان اشاره نکرده بود امروزه راه دیگری بـرای پی‌بردن بـه وجود چنین شخصیتی در اختیار نداشتیم .

توللی *



طنزی برشیوهٔ کهن

سبیل !

جهاندار مروزی، به‌گرمابه ، اندرشدو ، سبلت دیرینه بتراشید ، تاآز دیدزنان، بجمال ترافتد و ، مراو را ، به خرگاه اندر ، شاعرکی سهیل نام بود ،که‌گهگاه ، چامه‌ای دوسه ، ازبهروی بپرداختی و ، به‌عطای وی ، درساختی .

امیر ، دیگر روز، که برکرسی امارت شد (سهیل) را گفت : «هله ! مارا بدین شکل وجمال ، قصیدتی برگو !».

سهیل گفت : «گرچه ، این اندك تغییر ، نه در خور قصیدت است ، ولیك ، از سرعقیدت ، بیتی دو، به‌ضمیراندر است ، که به‌رخصت امیر ، برتوانم خواند» .

امیرفرمان داد .

سهیل گفت :

قطعه

فرخنده ، ولایتی ، که میرش	برهرمگسی ، شکرفشان نیست
قربان سبیل هرچه مرد است	هرچند، که‌درتو، آن‌نشان‌نیست!

امیر، ازشنیدن آن بذله، چنان به‌قهقهه اندرشد، که عنان تمسك، از دست بداد و، به‌پشت درغلتید و ، هم‌درآن احوال ، تیزی درشت، ازوی بجست‌و ، جماعت متملقان ومتعلقان را ، درمنقبت‌آن تیز، ستیزی‌عظیم ، بمیان درافتاد و ، صلهٔشاعرك ، ازیاد برفت !

شعر

هرفعل بد ، که از تورود، پیش چشم‌ما	تاکارما ، زدست‌تو ، خوش میرود، نکوست!
دشنام‌گوی‌و ،بدرهٔزر ده ، که‌برمشام	باخار ساقه ، آن‌گل فرخنده ، نافه بوست !

اندرز

اگرچه،آن درروئینه، بستهٔمانده،به‌قفل	کلید گنج خدیوان ، به‌زیربالش نیست
بمدح‌گوش، که‌تا آرزو رسدبه‌حصول	نصیب‌دست تو ، کاری ، به‌غیرمالش نیست!

*آقای استاد فریدون‌توللی ازشاعران وادیبان طرازاول کشور .

امیری فیروزکوهی*



نقش شاعر و نقاشی او

عامهٔ مردم وبسیاری از اهل ادب وتحقیق حتی اکثر از شعرا ونویسندگان چنین می‌پندارندکه آنچه را که شاعر درسخنان خود بخصوص درغزل و ابیاتی که از زبان خویش ویابهرکیفیت منتسب بخود میسراید ، همگی زبان حال و ترجمان عواطف و احساسات ویاتفکرات ودریافت های وجدانی شخص اواست وچنین نیست که شاعر(خاصه درغزل) شعری بگوید وبه‌بیان حالی از احوال بپردازد که مبتلی به خود او نباشد و بی‌جهت سخنی بگوید که خود درمظنهٔ مفهوم آن واقع نشده باشد .

زمانی‌هم بایکی از اساتید فاضل دانشگاه که‌ظاهراً متفنن درساختن شعر نیزبوددر همین مقوله صحبت میداشتیم وهریك ابیاتی راکه‌شاعری اززبان خود سروده‌بود موردبحث وگفتگوقرار میدادیم .

ایشان نیزهمان قول‌شایع راترجیح‌میدادند ، وبدین‌عقیده داشتند که تمامی‌غزلیات شیخ اجل هرجاکه سخن عاشقانه‌ای بنظرمیرسد ، قطعاً آینهٔ‌احوال خود شیخ درعشقبازی است وصحیح‌نیست که‌شاعری بعظمت **سعدی** سخنی‌بگوید که عبث و بیهوده باشد ودر حالی‌که عاشق نیست ، دم‌از آنهمه احوال عاشقانه و تأثرات شاعرانه بزند .

درجواب ایشان گفتم که‌این درست است که شخص شاعر بالنسبه بافراد عادی و غیرشاعر طبع وطبیعتی‌عاشق‌پیشه واکثراً ملازم بافسق وفجور ذوقی دارد ولازمهٔ فطرت

* استادسیدکریم امیری‌فیروزکوهی‌ازشاعران وادیبان طرازاول کشور .

وخلقت وماهیت وقابلیتش درعشق بزیبایی وجمال وهمهٔ مجالی ومظاهرآن طوری است که همواره‌هوای دل وکشش قلبی او بسوی زیبایی‌ها وتعلقات ذوقی وعاطفی آشکاراست ودر همه جاونزد همه‌کس نیزروشن وپدیدار ، اما این اختصاص تاآن حدنیست که‌بتواند وآنقدر قدرت وقوت داشته باشد که ازنوجوانی وجوانی تا میانه سالی و پیری ، عاشق باشد ومدام ازحالات عاشقانهٔ خویش سخن بگوید وغزل بسراید . چراکه شاعرهم‌مانند جمیع همسالان غیرشاعرخود (منتهی بااندکی پس‌وپیش وشدت وضعف) در روزگارپیری منفورالههٔ عشق وزیبایی است‌وهیچ فرشتهٔ نگاهبانی نیز ازمجردات ملکوت عشق‌وجمال حاضر باین (خاصه‌خرجی) وحفظ عشق درنفس شاعر پیرنیست . هرچندکه آن پیر ،شیخ اجل ودرظرافت طبع ولطافت ذوق بی‌مثل وبدل باشد . اصلا همهٔ نعمات حیات درمزاج پیروآمادگی تدریجی اوبرای مرگ ناگزیر ، استحاله میشود وخود وی چنان‌دگرگون‌و متغیر میگردد که بفرمودهٔ **حکیم‌نظامی** ، خود ازیار فراری و بیزار خواهد شد . با این تغیر احوال چه‌گونه معقول است‌که مردی حقیقت‌بین وواقع‌نگر مانند سعدی که‌درعشق هم بکمال عقل‌وجمال واقع نظرداشته است درسنین‌پیری و (هرم) چون نو جوانی تشنهٔ عشق ومعشوق ، دمبدم عاشق شود و درکیفیت احوال عاشقانهٔ خویش آنهم در روزگار انزوا ودوری ازخلق‌الله وتوجه بحق وانصراف ازدنیا غزل بگوید . بـرای اینکـه‌آلام عاشقانه وحرمان خودرا ازوصال معشوق بگوش اهل عالم برساند . ویـا احتمـالا ایـن نظریه‌پیش‌آیدکه‌همهٔ‌آن هفتصدوخرده‌ای غزل را(که‌مسلما خودوی آنها را بوضع‌موجود تقسیم فرموده است) منحصراً درایام جوانی سروده باشد .

اخیراً نیزدرنوشته یکی ازبزرگان اهل‌قلم دیدم‌که ایشان‌هم بهمین توهم‌دچارشده واین‌بیت سوزناك **صائب** عزیزرا که‌میفرماید :

«دل دشمن به‌تهی‌دستی من میسوزد　　　برق‌ازاین مزرعه بادیدهٔ‌تر میگذرد»

چون باوضع زندگانی اومطابقت نداشته است ازمقولهٔ (زنجمورهٔ شعری)که‌بقول ایشان ازقرن‌نهم درشعر فارسی راه‌یافته وصرفاً محمول‌بر شکایت دروغیـن وبیجا است ، دانسته‌اند ، زیراچنانکه اهل ادب میدانند صائب آنقدرمرفه ومتمول بوده که آن سیاح سمرقندی دروصف خانه‌وباغ مسکونی او ، مینویسد «زبان‌مـن از بیـان رفعت و عظمت قصر میرزا صائبا عاجز است ، بیننده خود باید برود وآن شکوه وجـلال رااز نـزدیـك مشاهده کند» .

این توهم که ازنوع همان توهمات عمومی است که‌ذکر آن گـذشت ، همگی از آنجا ناشی شده‌است که اغلب افراد وحتی اکثر خواص ازاین لطیفه غافل مانده وتوجه نکرده‌اند که‌طبقهٔ شعرارا (البته منظور ماشعرای مادرزادی وفطری است) باعموم‌طبقات

عادی قیاس کرده ویك‌صفت بارزاز صفات شاعری یابعدی از ابعاد وسیع‌هنر او را نادیده وناشناخته گرفته‌اند وگمان‌کرده‌اند که شاعرهم باید مثل‌مردم دیگر ، خود به حالی از احوال درافتدوبه‌اثری ازآثار آن‌متأثر گردد تابتواند در کیفیت آن حال شعری بسازد و درواقع بازبان شعرآنچه راکه‌برخودوی گذشته است در معرض آگاهی دیگران قراردهد.

اینها ندانسته‌اندکه این‌بعدطویل یا(خاصه‌ای) که درشاعر یانویسندهٔ فطری‌وجود دارد وافراد عادی یابالمره سهمی ازآن ندارند ویااگر دارند بسیار ضعیف و ناچیز است. وهمین (خاصه) یاقوهٔ اضافی مابه الامتیاز شاعراز دیگران است (البته‌یکی از امتیازات) عبارت است از ، **هنرنقاشی ویاادراکات انتزاعی شاعر** در مـرتبهٔ قـوهٔ از احساسات و عواطف دیگر آدمیان درمرتبهٔ فعل . ویابه‌تعبیر دیگر ، باین معنی است که آنچه را که مردم عادی از انفعالات وتأثرات خود از موثرات داخلی و خارجی ، بالفعل درمی‌یابند عین همانها را شاعر بانیروی تفکروتخیل ویاتاثر ذهنی وتوجه باطنی بآن مؤثرات یـا متاثرات موجود ، ادراك وحتی احساس میکند ودرواقع هرچه راکه دیگران می‌بینند و حس میکنند، شاعر ندیده‌وحس‌نکرده‌بقوهٔ خیال درك‌میکند وواقعیات خارجی ومشهودات غیر را نیزمانند مدرکات ومشهودات خویش بشرح و بسط درمیاورد . وباین اعتبار یا حیثیت **شاعر، نقاش چیره‌دستی ازکیفیات حالات آدمی ویامفاهیم و مصادیق** خارجی عالم امکان از ماهیات گوناگون وجواهر واعراض واشیاء و آلات‌ومواد وادوات عالـم جسم‌وجسمانیات گرفته تامجردات ومفارقات‌ومعقولات وذهنیات وعوالم روح وروحانیات است‌که همهٔ این بسائط ومرکبات، جولانگاه اندیشه وتفکرشاعر ومیدان تصوروتصویر وتجسم وتجسیم او باضلاع‌مختلف ومتفاوتی است که قابل حس ظاهر یادرك باطن‌انسان است .... هنرشاعر دراین زمینه‌ها وموضوعها چه‌مجرد وروحانی و چه‌مادی وجسمانی. بخصوص ماهیات مشهود ، آب ورنگ نقاشی اوست حتی‌ازکیفیت طبایع نبات و جمادو یاصورتحققی‌وتخیلی ازاعیان‌ثـابـت و موجودات مختلف ازمحسوس ومعقول‌وهمچنین انتزاع‌صورخیالی ازحقائق‌خارجی وتألیف متباینات بایکدیگر وشخصیت دادن به‌جمادات واسماء معانی واسماء ذات‌وحتی تصویر جن وپری‌وغول وهمینطور بیان تضادهاوتناقض های‌موجود درجمیع ماهیات درسلك واحدی ازسخن بدون آنکه آن تضادها وتناقض هـا منتسب به‌نفس شاعر باشد ، چون حق‌این‌است که **شاعر درمقام نقاشی احوال واوضاع وشرح تضاد وتناقض ، اصلا شخصیت خویش واحوال شخصی را بحساب نمی‌آورد ،** ودراین حالت‌نسبت بین‌او وساخته اونسبت‌بین‌نقاش وپرده‌های نقاشی اواست وهمانطور که‌این نسبت ، صرفانسبت فاعلی وقابلی است نه‌جنسیت ازسنخ واحد ، شاعر نیز دراین مرتبه ومقام فقط باسرودهٔ خویش ربط صانع‌ومصنوع وخالق ومخلوق دارد ونسبت‌های

دیگر ابدآ موردلحاظ وتعلیل نیست (این گفته باخالقیت ومخلوقیت ایجادی‌وایجابی که مستلزم سنخیت بین‌خالق ومخلوق وربط‌بین علت تامه ومعلول اوست اشتباه نشود).

بنابراین هیچ‌لازم نیست‌که فلان شعرفقرآلود صائب . یاابیاتی از این نوع‌معانی کلی راحمل به‌حالتی ازحالات شاعرکنیم وهمینکه به‌بینم گفتهٔ شاعرغنی بازندگی‌حقیقی او منافات دارد ، ناچار اورا به (زنجمورهٔ درشعر) وعاجز نالی دروغین متهم‌کنیم ، زیرا همین‌قدر که فقری درعالم وجوددارد وشاعرآنرا بچشم‌خود دردیگران دیده و یا بگوش خود ازوضع این وآن شنیده است ، کافی است‌که فکر جوال او بکار افتد وباانتساب‌فقر بخویش چنین‌مضمون رقت‌آور وسوزناکی رامانند یک‌تابلو گویا فرادید سایرین قراردهد.

البته این مفهوم نفی‌کلی از این حقیقت نمیکندکه شاعر زبان احوال و عواطف شخصی خود نیزمیباشد بلکه نافی‌انحصار و کلیت آن است .

این مطلب راهم باین مقوله اضافه‌کنم که‌گاه هست که شاعر مضمون وموضوعی را باخطاب بخود بیان میکند وظاهرکلام چنان است‌که مراد و مقصودوی درشعر خود اوست که مخاطب واقع شده‌است در صورتی کـه چنین‌نیست وقصداو ازخطاب بخویش عموم آدمیانی است که شعراورا میشنوند وقهرآ خودرا بااو قیاس میکنند . این نوع مخاطبات تجرید وتعمیمی است‌که شاعر ازنفس خویش دیگری راانتزاع‌میکندوآنگاه‌آنرا درنوع خود تعمیم میدهد وغرضش همهٔ انسان‌هایی است که در مرتبهٔ نوع با او شرکت دارند ودرحد عاطفه واحساس نیزبه‌کم‌وبیش مخلوقی دررتبهٔ اویند . آنجا کـه شیخ‌اجل میفرماید :

«هزاربادیه سهل است باوجودتورفتن   اگر خلاف کنم سعدیابسوی توباشم»

که نظائرآن دردیوان شیخ وبسیاری‌ازشعرای دیگر فراوان است ازهمین باب‌است ومراد سعدی بی‌است که شاعر ازنفس خود انتزاع‌کرده است نه‌اینکه دیگری اورامورد خطاب قرارداده باشد . باری مسلم است‌که اصلا خاصیت‌شعر وقدرت شاعر درهمین‌است که دیده یاشنیده دیگران ویاماهیات عالم‌امکان راطوری نقاشی‌کند ودرمنظر فهم‌وادراک دیگران قراردهدکه بیان آن تاحدتاثیر دراین‌وآن درقدرت هیچیک از عامهٔ افراد مردم نباشد ولواینکه آنهاهرکدام‌معروض آن دیده‌ها وشنیده‌هاومتحمل رنجها ودردهای حاصل ازآن شده باشند. چندانکه گفته‌های راست‌ودرست ایشان‌کمترین‌تأثیری درنوع‌خودشان هم‌بقدریک دروغ ساختگی وتصورات ذهنی شاعر ندارد .

شاعر نقاش است . نقاش عواطف و احساسات . نقاش معقولات و مدرکات . نقاش تخیلات وتصورات . نقاش ملکات وحالات . اعم‌ازاینکه خودوی آنها راکه صور خارجی دارند دیده ویاندیده باشد ویااحوالی راکه وصف میکند مبتلی بهای شخص او

باشد یانباشد .

مگر آنهمه توصیفات دقیق ومبهوت‌کنندهٔ بزرگترین شاعر وصاف‌حکیم نظامی از بزم عشاق وآنمقدار تجسم ذوق میخوارگی وکیفیات مستانه حتی‌زنانهٔ‌شیرین و شکراز زبان خود آنها وریزه کاریهای‌توصیف ازهوسها ومیلهای خسرو وچندان‌مهارت‌های‌دیگر دروصف جمیع اوضاع واحوال بااینکه نه‌مجالسی شبیه مجالس توصیفی خود را دیده ونه بطورقطع وجزم (باعلم بقرائن خارجی احوال شاعر، نه صرف دعوی اودرشعر) درتمام عمرخویش قطره‌ای شراب چشیده بوده است ونه‌هیچوقت ازمحراب طاعت‌روی به بزم اهل معصیت‌نهاده . غیراز این است‌که شاعر وقدرت خلاق اوباطرح وتصور همهٔ آن اوضاع واحوال ومناظرزیبای خارج درظرف ذهن جوال خود ، یکیك آنها راموردلحاظ وسنجش طبع وذوق قرارداده‌وسپس بادلکش ترین‌آب ورنگ‌نقاشی ذوقی درمعرض‌تماشای اهل‌ذوق درآورده است ؟

مگرنه این است که‌آنهمه قهرمانان داستانهای تحلیلی نویسندگان‌موشکاف‌خارجی بدقیق‌ترین توصیفات از زوایای تاریك نفس‌آدمی ولطیف‌ترین روان کاویهای سحرآسا از روان تودرتو وپیچیدهٔ انسانی ، باهمهٔ تباین‌وتضاد واختلاف فاحش فطری واکتسابی او ، مخلوق ومصنوع تصور واندیشه وتصویر ونقاشی آن نویسندگان است ، وآنمقدار توصیف از احوال‌تیره‌بختان باچنان آب‌ورنگ حیرت‌آور وترسیم آنهمه بدبختیها ورنجها وتجسیم گرسنگیها وسرمازدگیها همه‌وهمه باشکم سیروجای‌گرم فلان نویسندهٔ خلاق و سحار بوجود آمده‌است؟ مگر آنهمه‌چندگونگی‌فاحش بین‌دوموجودانسانی وقراردادن آنها دردوقطب‌متخالف ونحوهٔ فکرواندیشهٔ متباین‌هریك ازآن دووذکر تمام خصوصیات‌طبیعی ووجدانی هرکدام از دوقطب وشرح آن اندازه ازتضادوتناقض صفات،ساخته و پرداختهٔ یك‌فکر ویك‌قلم ونقاشی وتصویریك نقاش یعنی یك‌نویسنده‌نیست ؟ آنهم باچنان قوت و قدرتی که‌هرگاه همهٔ‌آن قهرمانان کتاب حقیقت میداشتند ویکجا جمع‌میشدند محال بود بتوانند بزرگترین دردهای خودرا بکوچکترین وکمترین تأثیرنوشتهٔ آن نویسندهٔ وصاف‌و پرقدرت اداکنند ... اینها همه‌نتیجهٔ قدرت شاعریانویسنده در نقاشی احوال حاصل از اضداد موجود درزندگانی این‌جهانی است که‌باچنان آب‌ورنگی ماهرانه‌درتوصیف،مقابل نظرماقرار میگیرد .

مانده دارد

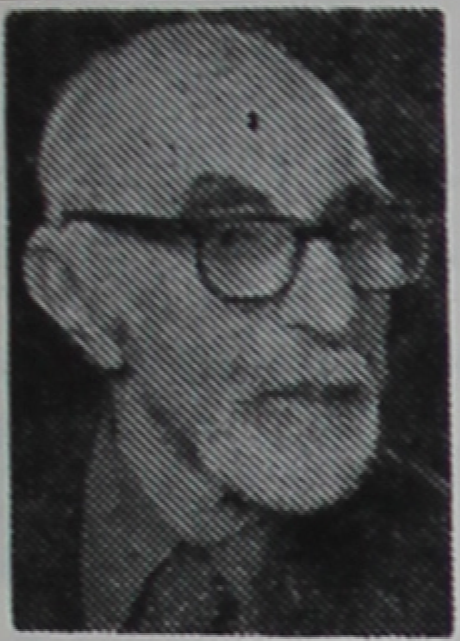


خودآزاری

جوانی طی‌شد و کاری نکردم ! که دلجوئی ز دلداری نکردم !
وفا و عشق کالای دلم بود ، ولی فکر خریداری نکردم !
رهاکردم به دردعشق دل را ، پرستاری زبیماری نکردم !
من آن ابربهارانم که جزاشك ، نصیب هیچ گلزاری نکردم !
محبت دادم و حسرت خریدم ، جزاین سودا به بازاری نکردم !
ازآن‌چون شمع میسوزم که‌پرتو، دریغ از کلبهٔ تاری نکردم !
زخودسوزی،چوشمع‌محفل‌افروز بکس،جزخویش، آزاری‌نکردم !
دلم صدپاره‌همچون‌گل‌ازآن‌شد، که شرم از صحبت‌خاری نکردم!
شکیبا چون دل‌خویشم که هرگز، شکایت از دل آزاری نکردم !
بعقل خویش مینازم ! ولیکن ، بجزدیوانگی کاری نکردم !

✡آقای ابوالحسن‌ورزی ازغزلسرایان نادره‌پردازو باریك‌خیال ومضمون‌یاب‌معاصر.

دکتر افشار*



وقایع نگاری و تاریخ نویسی

در ایران و افغانستان

-۴-

بخش دوم

تاریخ نویسی در افغانستان

نویسندگان افغانستان هم شروع کردند به تاریخ سازی و تاریخ پردازی یعنی نوشتن تاریخ به‌سلیقه خودشان . اگر مطالب تازه‌ای آوردند که تا آن زمان برای همه آنها و ایرانیان معلوم نبود ، مانند سلسلهٔ کوشانی ، حقایقی را نیز مسخ نمودند . گناه آنرا هم، من که میخواهم در انتقاد تاریخی منصف باشم ، تاحدی بگردن ایرانیان عاقبت نیندیش معاصر بارمیکنم . اگر به سراج‌التواریخ که در زمان **سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله خان** در افغانستان نوشته شده مراجعه کنیم می‌بینیم باادب نوشته شده است . حتی هرجا ذکری از **محمدشاه** یا **ناصرالدین شاه** میکنند ، بااینکه امرای افغان بااین دوپادشاه در جنگ بودند ، باکلمهٔ احترام آمیز اعلیحضرت میباشد . وقتی افغانستان در چهل وچند سال پیش ، درزمان ، **امیرامان‌الله‌خان** ، پادشاه آزادیخواه وطن‌پرست ، از انگلیس و امپراطوری هند بریطانیا مستقل‌شد ، برای معارف جدید خود معلم از ایران خواست و بهترین روابط رابا این کشور برقرارنمود . دردربار خود مشاور ایـرانی داشت . در

* جناب آقای دکترمحمودافشار معاون سابق وزارت فرهنگ، مؤسس و نویسنده مجله گرانقدر آینده، ازرجال نیکنام وعالی‌مقام معاصر .

مصاحبه‌ای که این پادشاه بایك ایرانی نموده چنین بیان مطلب فرموده بود : (من ایران وایرانیان را نمیتوانم شرح بدهم که بچه اندازه دوست دارم. اینقدرمیگویم ایران وایرانیان رابه اندازه‌ای دوست دارم که اگرخدای نخواسته زحمتی به‌ایران برسد ومرا درآن موقع طلب نمایند وبخدمت بپذیرد مثل یکنفر سرباز تفنگ بدوش به ایران رفته ایفای وظیفه خواهم کرد . بسیار مایل ومشتاقم که این ایران دوستی مرا ایرانیانی که اینجامی آیند، بهموطنان خودشان حالی نمایند .یقین دارم این احساسات مرا سفیر ایران که چندسال است مقیم افغانستان میباشد خوب درك نموده است [1]...

کلیه ایرانیانی که درعصر من به‌اینجا آمده‌اند تمام آنها خودشان رابایك صداقت جبلی ودرستکاری حقیقی معرفی نموده‌اند ، بخصوص **ضیاءهمایون** ، که نمونهٔ ایرانیان است ، چهارسال میباشد که نزدمن است باکمال جدیت وصداقت مشغول خدمت و ایفای وظیفه است ... مطمئنم که ملت من نیز دراین احساسات بامن شریك میباشند و هرفرد ایرانی رابرادر خود میدانند . امیدوارم بعداز اینکه ارتباط وآمد ورفت بین دوملت زیاد شد ، شرکت ملت من بامن در این احساسات به‌ثبوت خواهدرسید . همین دلیل مثبتی است به‌دوستی من که سرحد رابین ایران وافغانستان چیززائدی میدانم به اندازه‌ای شایق ترقیات ایرانم که وقتی ترقیات معارف ونظام آنرا میشنوم اینقدر مسرور میشوم مثل اینست که همان ترقیات درملك من بعمل آمده است.)[2]

بااین احساسات بی‌شائبه ، افغانستان ، بعداز آزادی از تحت‌الحمایگی انگلیس ، روبسوی ایران برادرحقیقی خود آورد . همین پادشاه دربازگشت از سفر اروپا بطهران آمد . سیاست خارجی ، که مراقب بود وازنزدیکی ایران وافغانستان ، درآینده مانند گذشته ، بیم داشت ، اسبابی فراهم آورد که درآخرین لحظات که امیرمیخواست طهران را بقصد کابل ترك کند رنجیده خاطر رفت ... که شرح آنرا این زمان بگذار تا وقت دگر . گفتار ورفتارکودکانه وجاهلانهٔ بعضی از معلمان ، حتی برخی از نویسندگان وسفرای عاقبت نیندیش ایران ازیك طرف، و فرصت‌طلبی ترکان عثمانی و تحریکات انگلیس از طرف دیگر ، موجب شد که کم‌کم عذر معلمان ایرانی را خواستند وانتشار مطبوعات ایران راهم درافغانستان تحت‌مراقبت آوردند،حتی مطبوعاتی که هواه خواه افغانستان بود ونیز حضور ایرانیان رابطور کلی (حتی آنان که خیرخواه صمیمی افغانند) درکشور خود نامطلوب تشخیص دادند تاحدی که متأسفانه بگفته سعدی : دشمن از دوست ندانسته ونشناخته‌اند !

درنتیجه،برای جداکردن حساب گذشته مشترك خود باایران ،که تاآن زمان مورد انکارشان نبود ، بفکر تدوین تاریخ جدیدی افتادند که من بطورشوخی وجدی در قصیدهٔ

افغان‌نامه بدان اشاره کرده‌ام .

آنچنان ، تاریخ افغانستان رااز ایران ، از آغاز دوره باستانی و داستانی ، سوا کرده‌اند که گوئی اززمان **کورش کبیر** و **داریوش بزرگ** وحتی **جمشید وکیخسرو** هم آن کشور از ایران جدا وبه‌نام (اریانا) مستقل بوده وبعدهم یك شاهنشاهی عظیمی به اسم شاهنشاهی افغانستان شده است . برای نمونه اجمالا به‌چند مورد آن در این گفتار اشاره میکنم :

به‌اعتبار اینکه بعداز **اسکندر** ، مقدونیها مدتی دربلخ سلطنتی تشکیل داده ، یا ، به‌موازات اشکانیان وسامانیان ، کوشانیان درکابلستان حکومت کردند ، یابعداز اسلام خاندانهای طاهری ، صفاری ، سامانی ، غزنوی وغوری درماوراالنهر و سیستان وغزنه وخراسان بطوراعم تشکیل یافت ، همه‌را بدون‌اینکه اسمی از ایران وایرانی بودن آنها ببرند افغانی نوشته‌اند .

خراسانی بودن آنهامورد گفتگو نیست ،امااین ، نفی‌ایرانی بودن آنهارانمیکند، چه‌خراسان جزئی ازایران بوده‌است نه‌افغانستان .

اگر بعداز چندقرن قسمتی از خراسان به اسم افغانستان نامیده شده است، بطور معکوس ، عطف بماسبق نمیشود . هرگاه به‌اصطلاحات تاریخ وجغرافیای تاریخی توجه شود پوشیده نیست که مورخان بیطرف ، اززمان یونان وروم قدیم تا اروپائیان قرون وسطی ومعاصر ، دولتی بنام «شاهنشاهی افغانستان» نمیشناسند . طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، غزنویان وغوریان را ایرانی نگاشته‌اند . تاچندسال پیش خود افغانها نیزجز این نمیگفتند ونمینوشتند . ببینیم حال چه‌میگویند وچه مینویسند .

***

آقای **دکترسهیل** رئیس محترم اداره مستقل‌مطبوعات افغانستان ، که به جای وزارت اطلاعات ومطبوعات آن‌کشوراست‌ورئیس‌مؤسس‌جریدهٔ‌جدیدالتاسیس (جمهوریت) میباشد ، در(بن) پایتخت آلمان غربی‌مطالبی اظهار داشته‌که درکتابچه‌ای بزبان‌انکلیسی چاپ شده است . ترجمه آن بطور خلاصه) چنین است:(وسعت‌تمدن افغان در آن زمان ازطرف مغرب به فارس (یعنی ایران - مترجم)رسید و از طرف مشرق به دهلی). درهمین کتابچه نیم رسمی پختونستان به‌جای پاکستان به عنوان همسایهٔ افغانستان معرفی شده است . پختونستان بااصطلاح افغانی ، یاپتانستان به‌اصطلاح هندی ، اسمی میباشد که افغانها به‌ایالت شمال‌غربی سابق هندوستان و فعلی پاکستان داده‌اند . امادرحال حاضر ، یك استان پاکستان است و کشور و دولت مستقلی نیست که افغانستان آنرا بجای دولت پاکستان همسایه خود معرفی نماید . در ایران

مثلی داریم که میگوید : (گوسفند زنده را پوست نمیکنند) البته اینها طرز جغرافی و تاریخ نوشتن نیست . بقول فرانسویها : (نباید آنچه‌راکه شخص میل بآن دارد عین‌واقع شمارد) . دراین صورت سخنان جدی اوراهم سرسری خواهند پنداشت.

نباید کسی مرغ درهوا را شکارتیرخورده و به‌دام افتاده خود انگارد . گرچه نمیخواستم درهیچ‌یك ازاین موضوعات اظهار عقیده‌نمایم ، زیرا ازسه‌زاویه نظر(ایران ، افغانستان وپاکستان) ممکن است موردایراد کسانی واقع شوم . اماچون بنای نگارنده برحقیقت‌جوئی وحقیقت‌گوئیست ، تاسرحدامکان پرده‌پوشی نمیکنم .

***

آقای **احمدعلی کهزاد** رئیس دانشمند سابق انجمن تاریخ افغانستان ، در کتاب تاریخ خود ضمن مطالب تاریخی واکتشافی‌که از کتب فرنگی نقل کرده اسم ایران را هرجا لازم دانسته حذف نموده است . درمقدمهٔ کتاب گوید که (نام کشور ازقدیم‌آریانا بعد خراسان وپسانترافغانستان شده)غافل ازاینکه آریانا نام‌یك ساتراپی دوران‌هخامنشی وخراسان نام ناحیهٔ بسیاربزرگی بوده که تاکرمان ویزد وسمنان ازیك طرف واز جانب دیگر قسمتی ازماوراالنهر راشامل میشده است . نام و اصطلاح افغانستان که بکشور و حدودکنونی آن اطلاق میشود درست به‌معنی سیاسی افغانستان امروز میباشد و منطبق بااصطلاحات قدیم‌نیست مگردرقسمتی از آنها .

اگر افغانها بگویند دولت کابلستان ، یاکابلشاهان ، یادولت بلخ، یادولت‌غزنوی، یادولت غوری ، وامثال آنها اشکال از لحاظ تاریخ نویسی وجود ندارد . ایرانیهاهم میتوانند همین عنوانها رابه آن دولتها بدهند . اما آنها را دولت افغان یا شاهنشاهی افغانستان نامیدن ،که اصلا درآن تواریخ ودرکتب تاریخ وجود خارجی نداشته،درست نیست . درجای دیگرنویسندگان افغان نوشته‌اندکه افغانستان درمدت هزاران سال‌آنچه ازخود داشته ویا ازخارج دریافت‌کرده به‌هند وایران و آسیای مرکزی داده و درفرهنگ خودهم آثار خارجی را پذیرفته ولی صبغه خاص خراسانی و افغانی بدانها داده است . بدیهی است که دراین عبارت خراسان را افغانستان دانسته وخارج ازایران شمرده ، در حالی که همه جغرافی نویسان و مورخان خراسان را همیشه جزئی از ایران بزرگ نوشته‌اند . بعضی ازنویسندگان افغانی چون خراسان قدیم رامنطبق باافغانستان کنونی میکنند ، واین انطباق ، ازنگاهی که‌گفته شد، تاحدی درست است ، میخواهند که خاك قدیم افغانستان را جزء ایران نشمارند ، بنابرین خراسان را از ایران خارج می‌نمایند وآنراکشور دیگری همسایه ایران‌می‌پندارند ، غافل از اینکه این بی‌منطقی مشت‌صاحب ادعا را بازمیکند . آنها نمیتوانند بانوشتن‌کتابهائی ،کتابهای‌دیگری مانند دائرةالمعارف

بریطانیا وکتب مهم تاریخ وجغرافیای عمومی وخصوصی راکه در اروپا وامریکا نوشته شده است تغییر دهند یااز اعتبار بیندازند . بطوریکه ملاحظه مینمائید آنچه را تاکنون مورخان شرقی وغربی بنام ایران ضبط نموده‌اند افغانها با تبدیل نام به اسم افغانی ثبت میکنند وحتی ازبردن نام ایران پرهیزدارند . اسباب تعجب است که مورخان جدید افغانستان ، یك‌صدا، درکتابها ومقالات خود تقریبا نامی‌ازایران ، بعنوان‌شریك‌درتاریخ وسرزمین خویش ، نمیبرند.[3] گوئی برای این‌منظور تبانی درسکوت شده است ویادستور دادند . همین امرباعث شدکه من‌کتاب افغان‌نامه را بنویسم ، نقطه‌ها را در جای خود بنشانم ونکته‌ها را یادآورشوم . بعضی ازکتب فرنگی، که خود مورخان افغان بدانها استناد میکنند وازآنها شاهد می‌آورند ، دال براین است که‌آنچه را اکنون افغانها تمدن افغانی وگاهی خراسانی مینامند همانست‌که فرنگیها تمدن ایرانی نامیده‌اند . اسم بعضی از این کتابها را که نویسندگان افغان بدانها استشهاد کرده‌اند (واکنون جلو روی من است) میبرم تاازعنوان کل‌وجزء آنها به‌محتوایشان پی‌برده شود :

(تمدن ایرانی : ـ پارس، افغانستان، ایران خارج[4] تالیف عده‌ای از نویسندگان فرانسه بادیباچه **هانری‌ماسه** ومقدمه **رنه‌گروسه** دونفر شرق شناس بزرگ ومشهور . ۱۱۲صفحه از ۳۴۶ صفحه این‌کتاب (در حدود یك سوم آن) بنام افغانستان است . ۲۱ صفحه زیرعنوان ایران خارج میباشد وبقیه مربوط به‌باقی ایران است .

کتاب دیگر تالیف پرفسور **فورن** بنام (ایران : پرس و افغانستان) [5] دارای ۳۳۶ صفحه است که‌۱۴۰ صفحه‌آن زیراسم‌افغانستان میباشد . آنچه‌دراین کتابها گنجانیده‌شده مربوط به‌تاریخ وتمدن وفرهنگ مشترك ایران وافغانستان است که سابق یکی بوده و امروزهم باوجود مستقل بودن از یکدیگر ، ازلحاظ گذشته دوجزء ازیك‌کل میباشند . بعبارت دیگر از یکطرف خراسان قدیم جزئی ازایران بوده واز طرف دیگر قسمت مهمی ازآن بجای افغانستان جدید میبوده است . افغانها میگویند :خراسان یعنی افغانستان ، ایرانیها می گویند : خراسان‌یعنی (ایران) .پس به‌یك‌معنی وبایك معادله تاریخی، ایران یعنی‌افغانستان وافغانستان یعنی‌ایران. خراسان‌وجه مشترك است .

---

۱ ــ سفیرمزبور اعتلاالملك خلعت‌بری پدرعباس‌خلعت‌بری وزیر خارجه کنونی ایران میباشد. هردونفرنسبت بهردوملت صمیمی‌بوده وهستند . باید‌چنین باشد .

۲ ــ نقل ازشماره‌۳۳سال سی‌وسوم‌روزنامه حبل‌المتین‌چاپ کلکته مورخ ۲۰ربیع‌الاول ۱۳۴۴ ه‌ق برابر ۱۹اکتبر ۱۹۲۵ م.

3_ La Civlisation Irenianne : Perse, Afghanistan, Iran Exterieur

4_ R. Furon L' Iran (Perse et Afghanistan.)

درهمین عنوان‌کتاب‌که نوشته (ایران، پارس وافغانستان) روشن است‌که ایران کوچك شده کنونی وافغانستان مستقل‌امروزی هردورا داخل‌وعضو «ایران‌کبیر» گذشته‌میدانند.

دکترصدارت ـ نسیم*



ازخدا بی‌خبران

بهرده روزهٔ هستی، بجهان گذران ،   راحت خویش چه‌جوئید؟زرنج دگران!

مرگ در پیش‌وشما درپی آزردن خلق!   بخود آئید، دمی ، ای زخدا بی‌خبران!

دره سیل حوادث ، زسرت بگذرد آب،   نگذاری‌زسر، ای خفته! گراین خواب گران!

هیچ ازگنج تو، ای خواجه! نماند برجای،   گرستانند زتو ، داددل رنجبران !

تازبلبل چه شنیدند سحرگه که بباغ ،   لاله را سوخته دل دیدم وگل‌جامه‌دران!

بشکفد غنچه و آیند هزاران بفغان ،   که غم‌انگیز بود خندهٔ خونین جگران !

بامدادان بخرام، ای گل خندان! بچمن،   که براه تو بود دیدهٔ نرگس نگران .

تا سزاوار شوم دولت دیدار تورا ،   نظر آموختم از مکتب صاحبنظران .

خردآن است که‌جوئی زخردمندان راه،   هنرآن است که دوری کنی از بی‌هنران .

هیچکس آگهی از عاقبت کار نیافت ،   گمرهانند دراین راه ،همه راهبران !

عدل‌وانصاف درآن سوی جهان بایدجست!   کاین جهان پربود ازجور ، کران‌تابکران!

تاکی ازگردش‌این‌جام نگونسار«نسیم»   خون بود دردل ما ، باده بجام دگران !

---

*آقای‌دکترعلی صدارت (نسیم) از قضاة دانشمند کشور و ازشاعران بلندپایه وگرانمایه‌معاصر.

باستانی‌پاریزی ✡



تقویم شبانی

(۲)

بازگردیم به‌حرفی که اوایل‌مقال ، درتقویم چوپانی به زبان آوردیم و تاچهلم رسیدیم.روز **چهلم** بعداز عیدکه مصادف باگاهنبار زردشتیان است ، همه گوسفندداران پاریز به‌محلی بنام «شاه‌خیرالله» میروند ، ودرکنار کوه ، «آش‌شیر» می‌پزند ومجاناً به همه‌کسانی که آنجاآمده‌اند ، می‌دهند . درواقع بجای آب ، درآش ، شیر می‌ریزند و خیلی خوش‌مزه می‌شود . من این رسم‌را یکی ازمراسم توجه به **اناهیتا** ، خدای زایش‌و شیروبرکت ، می‌دانم . دلیل من‌اینست که اولااناهیتا خدای زایش وخدای‌گوسفندان‌نیز هست ، ثانیاً یك‌سنگ بزرگ درکنار کوه‌هست به‌نام «سنگ‌دختر» که زیارت سنگ هم انجام میشود [۱]. اطراف این‌کوه تافاصله‌های هفت‌هشت‌فرسخی ، همه مرتع و«روگاه» و مرکز اجتماع گوسفندداران پاریز وپس‌کوه دهشتران است .

مزار یکی از اولیاء بنام شاه‌خیرالله هم‌درآنجاهست ، متأسفانه این کوه در کنار معدن مس‌سرچشمه قرارگرفته ومن نمیدانم که آیا اوهم به‌داخل کوره سرازیر خواهد شد یاخدای آب وباران نجاتش خواهد داد . زبان‌حال این‌کوه درکنار مس سرچشمه [۲] ،و درجوار «شاه‌خیرالله» عارف صوفی ، گوئی به این بیت عرشی زرگر پاکستانی مترنم است :

سی‌سال رفت ، کاین مس دل برکف من است

کو عارفی که صحبت او نقد کیمیاست ؟

✡ آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران از نویسندگان شیرین‌قلم و محققان نکته‌یاب معاصر.

ازچهلم تاصدوبیستم را (دوماه‌ونیم) «میان روغنی» می‌خوانند که درین مدت روغن خواهندگرفت . روزهشتادم به«نصفه‌میان» معروف است ، ودرین روزبودکه‌خلمه را از مادرها جدا می‌کردند ودیگرشیری به‌آنها داده نمیشد .

درروز پنجاهم پشم چینی‌صورت میگرفت . صاحب گله‌آن روزناهار را«چنگ‌مال» به‌کارگران میداد (خرما ونان وروغن را به‌هم می‌مالیدند ، وبهترین چنگ‌مال آن بوده که‌موقع مالش ، روغن ازلای انگشتان مالنده بچکد!)

روزنودم **«چوپان‌بندی»** می‌کردند ،[3] درین روزتمام گوسفندها را میشمردند ، ده یك گوسفند مال چوپان است : چوپان ده‌ده‌گوسفندها راازآغل خارج می‌کند ، ویازدهمی رابرای خودش برمی‌دارد. مالك گله خیلی مواظب است که چوپانش راضی بماند،خوردن حق‌چوپان بزرگترین گناه محسوب میشود .[4] این مراسم را «رگا» می‌گویند ، و میدان گاه‌تقسیم بندی‌را «جاویه» گویند.[5]

بعد ازاین‌مراسم ، اگرصاحب گله از چوپان خود راضی بود ، آنرا دوباره‌تحویل اومیداد ، وگرنه به‌دیگری می‌سپرد. چوپان برحسب بنیه‌به‌صورت «نیم‌مرد» یا«یك‌مرد» کارمیکرد ، یعنی یابا دیگری شریك‌می‌شد ویك شبانه‌روز یکی ویك شبانه روز دیگری همراه گوسفندان میرفت ـ این «نیم‌مرد» بود، ولی آنکه‌همیشه می‌ماند «یك‌مرد» بود ، درواقع میشود این‌ترکیب زیبارا به‌جای «فول تایم» بکاربرد ! هرگله ، به‌تناسب آغل‌و چراگاه ۸۵۰ تایك هزارگوسفند داشت، واین برحسب یك حساب اقتصادی دقیق بود ، زیرا کمتر ازین تعداد معمولاازجهت اقتصادی صرفه‌نداشت وگران تمام میشد ، وبیشتر ازآن هم ازجهت تعدادسگ‌ها وقدرت چوپان امکان نگاهداری و کنترل آن نبود . جیره چوپان برای تمام سال (سیصد وشصت وپنج روز) روزانه نیم‌من وسی‌سنگ‌آرد ـ جو و گندم بالمناصفه ـ بود . ازین جیره ، سی‌سنگ (یك هشتم من = چهارسیر) مختص سگ بودکه آنرا «خمیرسکی» می‌گفتند وچوپان آن‌را خمیرمی‌کرد وبه‌سگ می‌داد .

چوپان علاوه برآن یك‌من‌ونیم پشم‌هم سهمیه داشت که برای **نمد** او میدادند . زیرا نمدچوپان مهمترین وسیلهٔ حفاظت او ازسرما وگرمابود ، وآستین‌های بلند داشت و گاهی دربرابر گرگ هم‌وسیلهٔ دفاعی اوبود ـ یعنی‌دست را در آستین می‌کرد و هنگام حملهٔ گرگ ـ که‌معمولا دهان گرگ بازاست[6] ـ آنرا دردهان‌گرگ فرومی‌برد و خفه‌اش می‌کرد. علاوه برآن یك‌مسئله دیگرهم‌هست که ازجهت علمی درخور مطالعه است‌وآن اینکه چوپانی‌که نمدبردوش داشته باشد ، اورا صاعقه نمی‌زند ! دندان‌مار ونیش‌کژدم نیزبرنمد کارگرنیست ووقتی چوپان درنمد فرو می‌رود ازسنگ پشت‌هم خیالش جمع‌تر است !

چوپان ، هم‌چنین ، هرچه گوسفند داشته باشد ، حق‌دارد درگله بیندازد واز مرتع وچراگاه مجاناً استفاده‌کند، این‌حق رامن تشبیه کرده‌ام به‌فرزندان معلمین دبیرستان‌البرز که حق‌دارند درآن دبیرستان مجاناً درس بخوانند ! وهم‌چنین فرزندان استادان دانشگاه تهران‌که آنها راهم ازپرداخت شهریه معاف ساخته‌اند !

درتمام مدت - ازچهلم تاصدوبیستم - که روغن می گیرند ، دورهٔ فعالیت اصلی و اساسی گوسفندداران است . اولین شیری‌راکه ماست کردند، برای روغن گرفتن ،داخل مشک‌می‌ریزندوبرجلنگومی‌بندندوآنقدرمی‌جنبانند تاکره حاصل شود. سپس دست درمشک می‌کنند ودرات کره رابهم «مچو» کرده بیرون می‌آورند ، نخستین مچوی «مسکه» را می‌برند وبرابر سوراخ مورچه‌می‌گذارند . این‌سهم مورچگان است[۷] . دختری‌که آنروز مسکه می گیرد نباید به‌حمام رفته باشد! هرگوسفند ، بسته‌به‌ترسال یاخشک سال، نیم‌من یاسه چارک روغن می‌دهد .

وقت ذوب‌کردن کره (بازکردن مسکه) آنها را دردیگ می‌ریزند . سه‌طرف‌دیگ۹ دانه‌کشک می‌گذارند ، «دکارت» راهم (دوکارد ، وسیله‌ای است دوشاخه که وسط‌آن را بانخ می‌بندند وکارقیچی رامی‌کند برای چیدن پشم گوسفند) کنارآن می‌گذارند ، و آن وقت کره‌هارا آب می‌کنند وروغن رااز «دوغشت» جدامی‌سازند . دوغ‌راهم می‌جوشانند تاغلیظ شود وگلوله می‌کنند تاکشک شود .

معمولا آنهاکه گوسفند کم‌دارند باهمدیگر شریک میشوند ویک گله پانصدتائی ممکن است مرکب ازده‌یا پنج‌صاحب گوسفند باشد . وقتی تعداد گوسفند کافی‌نبود ،شیر هارا «می‌پیمایند» - یعنی‌ظرف شش‌یاهفت روز ، به‌تناسب تعداد گوسفندان ، هرکس‌تمام شیر ازومی‌شود ، مثلااگر یکی پنجاه‌تا ودیگری صدتا ودیگری دویست‌تا گوسفندداشته باشد ، شیرتمام این ۳۵۰ گوسفند به‌هفت‌روز تقسیم میشود ، روزاول شیرها متعلق به ۵۰ گوسفند است، روزدوم وسوم(دوروز) متعلق به‌آنکه صدگوسفند دارد ، وروزچهارم تاآخر دیگر مال‌آنکه دویست تادارد . واین دور دوباره تجدیدمی‌شود . این برای‌اینست که شیرکافی دراختیار هرکسی قرارگیرد که ارزش اقتصادی داشته و بتواند آنرا یک‌جا پنیرکند یاکره بگیرد . درواقع این یک شرکت تعاونی چندهزارساله است که هرکسی به تناسب سهام خود از آن بهره‌می‌برد . آنها که درگله باهم شریک هستند ، به همدیگر «هم‌پیمون» یا «هم دو» (از دوشیدن) میگویند .

بنظرمن «مجتمع‌های دام‌داری»بزرگ‌امروز، «فئودال‌های» بزرگ دام‌داری‌هستند که به‌ناحق ، جانشین شرکت‌های تعاونی دامداری حقیقی روزگار گذشته‌شده‌اند. [۸]

بعداز صدوبیستم (آخرتیرماه) نوبت «شیرپنیری» است . یعنی حدود دوماه (تا

پایان شهریور) هرچه شیربدست آید به صورت پنیر بسته خواهد شد ، زیرا شیر مقداراً کمتر است ولی به‌علت‌اینکه علف‌ها خشک‌شده‌اند و گوسفندها بیشتردانه و «پخل» خشک می‌چرند شیرشان چربتر وپنیر مرغوب‌تر می‌شود . پنیرها راقالبی می‌برند وتوی«تجن» (پوست باموی بلند) می‌گذارند ونگاه میدارند ، خشک می‌ماند وخراب نمیشود. معمولا پنیراز شیربز است زیرا ، میش‌را بعد از«شیر-پنیر» کمتر باید دوشید .

دربن مدت ، اغلب گوسفندها رایک روزدرمیان وبعد دو روز درمیان و بالاخره سه‌روز درمیان می‌دوشند (زیراشیرکم شده است) . آخرین‌شیر - ده‌روز آخر شهریور و اول مهرماه- راکه خیلی چرب است اختصاص می‌دهند به‌پختن «نان‌شیری» ، یعنی‌بجای آب ، درآرد شیرمی‌ریزند واندکی زرچوبه به‌آن می‌افزایند و روی تابه یاداخل ساج می‌گذارند تاپخته شود . این ایام را «کماج چوپانی» ویا «کماچی» می‌گویند .

از اواخر شهریور ، «قوچ‌انداز» وبیست روز بعداز آن «ثری‌انداز» شروع‌میشود واین فصل «مهرجان»است‌که میش‌ها وبزهاآماده «گشن»وجفت‌پذیر میشوند وگوسفندان نر- قوچ‌ها ونری‌ها (بزهای نر) به‌اصطلاح ، «شور» می‌کنند[9] . (واقعاً هم‌شور کردن حقیقت دارد ، همینطور بوی تندی ازاطراف آنها پراکنده‌میشود ، ومرتب‌صدا می‌کنند وجفت می‌خواهند . نرها دربن روزها کوروکر میشوند و اداره‌کردن آنها سخت مشکل است . این چندصباح ، درکوهستان ، گوئی - جهان پرسماع است ومستی وشور ! دربن روزها پشت قوچها راباگل ارمنی رنگ می‌کنند . نمیدانم این رنگ سرخ دربرانگیختن هوس‌ها وشور جوانی چه‌تأثیری دارد ؟

میش وبز حدود پنج‌ماه شکم‌دار هستند . میش‌ها بیست‌روز زودتر ازبزها می‌زایند (میش‌ها ازدهم بهمن‌وبزها یک‌ماه به‌عید) وبه‌همین دلیل روزدهم بهمن (جشن‌سده)طبقه زه‌کش به‌آغل بندی‌وکرم‌بندی وگلوه‌بندی می‌پردازند . روزاز نو، روزی ازنو[10]

پایان

---

۱ - رجوع شود به‌خاتون هفت قلعه‌چاپ‌دوم ص.. ۳۴۷و۳۳

۲ - درباره این‌کوه منفرد مرتفع هم ، بنده پیشنهادی دارم‌که شرکت مس سرچشمه یا ثروتمندان «پول درآر» دیگر می‌توانند آنرا به‌مرحله عمل‌بیاورند . اگربه اروپا رفته باشید، درمورد این‌گونه قله‌های عمودی یک کارجالبی کرده‌اند یعنی بازنجیرها وسیم‌های قوی ازپائین کوه تا بالای کوه وسیله‌نقاله‌ای حمل می‌کنند وتماشاگران رابه بالای‌کوه میبرند و وسط راه و بالای‌کوه یک‌چائی یاقهوه‌داغ به‌شکم آنها می‌بندند وسی‌چهل تومان می‌گیرند ، هم‌فال است‌وهم

(Téléphérage)

(Funiculaire)

Vallge

بەهرحال گوسفند داران میگویند که این گلەدار خدانشناس ، چهلم را هم نمی‌داده (یعنی‌مراسم آش‌شیر رابجا نمی‌آورده) بنابراین خدا اورا مسخ کرد وبشکل مرغی درآورد که هرشب «دوغ دوغ» گوید ، ودایم تشنه‌بماند :

بچرگله که چوپون در عـذابه   ببار بـارون که باریدن ثوابه
الای‌مرغ‌دوغ، دوغ‌دوغ‌کن امشو   کـه حال دلبرم امشو خرابـه

(هفتصدترانه‌کوهی ص۷۱) .

۵ ــ روایت آقای الیاس مجیدی ازگوسفندداران پارین.

۶ ــ می‌گویند اگردهان بسته‌به‌گله بزنداز خوشحالی دهنش‌قفل می‌شود !

۷ ــ برای اینکه بعدها مورچه‌ها مزاحم دیگ‌های روغن‌نشوند !

۸ ــ این نکته رایك‌اعلان رسمی تأیید می‌کند، وآن وقتی است که درروزنامه اطلاعات مورخ ۲۳ تیر ۲۵۳۶ می‌خوانیم «آگهی مزایده فـروش محصولات کشاورزی شرکت سهامـی **مجتمع صنعتی گوشت!** فارس» (مرودشت جاده سدداریوش کبیر) ، لابدمنتظر هستید که این محصولات عبارت باشد از ران وراسته بره‌وسینه کهره وشاخی گوسفند وحداقل پشکل‌بزوپشکل میش ، اما خیر ، سه‌رقم محصول اعلان شده بدین شرح : ۱ ــ هندوانه ۵۰ تن، خربزه ۳۵تن، طالبی ۳۰ تن . همین‌والسلام . وقتی بناشد «سنگ را ببندند وسگ را بگشاینـد» آنـوقت «مجتمع صنعتی ! گوشت فارس» ناچار باید هندوانه بفروشد وقتی شرکت صنعتـی‌گـوشت‌چنان آگهی دهد ، کارخانه قندپارس هم‌آگهی مزایده «فروش ۶۱۳ رأس گوسفند موجود خود را در حسین‌آباد سیاح» به‌چاپ خواهد رساند. (روزنامه پارس ۱۱ مهر۲۵۳۶) قندوبز ؟

۹ ــ ازنوع آن شورکردن وقدرت جنسی بزکوهی که مولوی درباره آن‌گوید :

آن بـزکوهی ، برآن کوه بلند   بردود از بهـر خوردی بی‌گزند
تاعلف چیند ، ببیند نـاگهـان   بـازی دیگر ز حکـم آسمان
برکهی دیگر ، براندازد نظـر   ماده بز بیند برآن کوه دگـر
چشم او تاریك گردد در زمـان   برجهدسرمست زین‌که تابدان...
آن هزاران‌گز ، دوگز بنمایدش   تازمستی میل جستن آیـدش ..
باشد اغلب صیداین بز این‌چنین   ورنه چالاکست وچست‌وخصم‌بین.

۱۰ ــ قدیمیها جشن سده رابه این حساب می‌گرفتند که به‌قول خـودشان پنجاه روز و پنجاه شب (مجموعاً صدتا ۱۲ ساعت!) به‌عید مانده بود ، وبچه‌ها درپاریز دورآتش می‌گشتند و می‌گفتند : سده‌سده‌پنجاه روزبه نوروز ! ابوریحان هم‌درالتفهیم همین راگوید : «اماسبب نامش برسده چنان است که از اول تانوروز بنجاه‌روز است وبنجاه‌شب!» .

مرحوم پورداود عقیده دارد که درست‌صدروز پس ازآغاز زمستان بزرگ پنج ماهه این

جشن گرفته میشد، (ازاول آبان تادهم بهمن) . خوشمزه‌ترازهمه برهان قاطع است که مینویسد «... چون درین روز عدد فرزندان آدم به‌صدرسید ، جشن عظیمی کرد، وبدین‌نام موسوم‌شد»!

اما هرکس هرچه می‌خواهد بگوید ، بنده را اعتقاد اینست‌که این جشن در واقع جشن شروع زایش گوسفندان ، ونزول خیروبرکت است‌برای آن مردمی که اقتصاد شبانی داشته‌اند ، وجان‌وعمرشان درپی گوسفندان صرف میشده است . زیرا درین روزها بود که ، به‌اصطلاح احشام داران ، «زه‌میگرفت» وصدای بزغاله‌ها فضارا پرمیکرد وپستانهاپرشیرمی‌شد ،چه‌جشنی ازین بالاتر! آن‌نیز به‌یاد اناهیتا ، خدای انوثت وزایش ، جشنی که شروعش باقوچ خوردن و نری‌خوردن شروع میشد ؛ (مهرجان) ، وپایانش بازائیدن آنهابوی‌برکت می‌داد ؛ سده.

علاوه برآن، مگرنه‌اینست‌که درین روزها ــ سده ــ مرغها به‌تخم می‌آیند بیدها جوانه میزنند وکبک‌ها قهقهه مستی می‌سرایند وطبیعت بیدارمی‌شود و حتی گربه‌ها «سده‌ای» میشوند ودر جستجوی جفت به‌بام ودرمی‌پرند ومیومیو راه می‌اندازند ، حتی در آدمیزادهم ــ با اینکه قرن‌هاست که جفت‌گیری چهارفصله دارد ــ بازهم دراین فصل، آرزوی های خفته بیشتر بیدار می‌شوند ، وبه‌همین دلیل بعضی دانشمندان اعتقاد دارندکه آدمیزاده‌هم مثل سایرحیوانات ، یك وقتی ، فصل معینی هوائی می‌شده وبه‌جفت‌گیری می‌پرداخته . وآن فصل ایام سده بوده .

زیرکی[1] و عشق[2]

غربیان را زیرکی ، سازحیات ، شرقیان را عشق ، را زکاینات .
زیرکی ازعشق‌گرددحق‌شناس، کارعشق اززیرکی‌محکم‌اساس .
عشق چون‌بازیرکی‌همسرشود، نقشبند عالم دیگر شود .
خیزونقش عالم دیگر بنه ، عشق را با زیرکی آمیزه .

علامه اقبال لاهوری

---

۱ ــ بررسی مسائل جهان‌محسوس = زیرکی

۲ ــ وصول به‌معنی ثانوی = عشق

پارسا تویسرکانی*



مرگ خر یا حاکم

حاکمی را خری سواری بود ، که زخر بود خاطرش خشنود .
گفت : نه‌درخور خراست ونه‌من ، که نداند نوشتن وخواندن !
هرکه ، خررا سواد آموزد ، دل و جان مرا برافروزد .
سیم وزر پیش من فراوان است ، دهمش آنچه راکه خواهان است .
همه‌گفتند خواهشی است محال ، کس محالی چنین نکرده خیال !
شدیکی زان‌میانه داوطلب ، که دهد یادخر ، سواد وادب !
گفت من حاضرم که در ده‌سال ، باسوادش کنم ، به حد کمال !
درس خوان‌تر شود خر از حاکم ، خط نویسد نکوتر از حاکم .
بایدم اجرتی قرار دهند ، سکه زر ، دو ده‌هزار دهند .
ده هزارش مرادهند ، الحال ، ده‌هزار دگر ، پس از ده سال .
خرچو داد امتحان خط و سواد ، نیمهٔ دیگرم بباید داد .
حاکم آن راقبول خاطر ساخت ، عهد بستند ونیمه را پرداخت .
وعده‌داد و ستاند ، آن زررا ، برد اندرسرا ، زر و خر را .
زنش آگاه شد چو زان سودا ، گفت : برباد رفت خانهٔ ما !
برنیائی زعهدهٔ اینکار ، عاقبت میرود سرت بردار .
بی‌سبب حاکمی نه بخشد زر ، روی این زرنهاد باید سر .
گفت ازآن غافلی که درده سال ، نیست دور زمانه دریك حال .
یابمیرم من ونیم دیگر ، یاکه حاکم بمیرد و یا خر .

جواب مختصر ومفید

آن شنیدم‌که مرد افیونی ، رفت نزد طبیب قانونی .
که گواهی بده ، نیم مجنون ، گفت : این خود بود گواه جنون .

---

* آقای عبدالرحمن پارسا تویسرکانی ، مشاوردانشگاه‌ملی‌ایران، ازشاعران ونویسندگان نامدار معاصر .

مقام اقبال لاهوری
در زبان و ادبیات فارسی**

دکتر شیخ محمداقبال ، چنان‌که درنخستین چاپ ازمثنوی«اسرارخودی» اومعرفی شده ، حکیم وشاعری‌است اردوزبان‌وفارسی گو ، ازشبه‌قاره هندوستان که درطول‌مدت عمرشصت‌واندسالهٔ خود ، پس‌ازآن که‌ازمرحلهٔ تحصیل مقدمات گذشت، اوقات عزیزش را تاپایان عمردرخدمت بمعارف اسلامی ومردم هندوستان وشعر اردووزبان فارسی‌صرف کرد . جماعات مختلف شبه‌قارهٔ هند اورا باعتبار دیوان «بانك‌درای» او از صمیمی ترین خدمتگزاران وطن مشترك خود میشناسند و بهمین اعتباراست که امروز مادراین جلسه باشکوه برای تبجیل‌وی گرد آمده‌ایم . مسلم‌است شعرای اردوزبان پاکستان و هند نیز مقام شامخ‌اقبال را درشعر زبان اردو بهتر ازدیگران میشناسند ودرمجامع ادبی همواره اورا مورد ستایش قرارمیدهند .

مسلمانان عالم، اقبال راحکیم وشاعر بزرگ اسلام میشناسند وبهمین‌نظر درغالب کشورهای اسلامی بترجمهٔ آثار اردو وفارسی‌اوبه‌زبان‌های دیگر پرداخته‌اند مجامع‌حقوقی اورا قاضی ووکیل‌دادگستری بزرگی میدانند .

اقبال از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۵ میلادی زبان فارسی را برای بیان رسالت ادبی و

☆ آقای سناتورمحمدرضا جلالی‌نائینی وکیل پایه‌یك دادگستری ورئیس کانون وکلای دادگستری ازحقوق دانان وپژوهندگان ژرف‌نگر وصاحبنظر معاصر.

☆☆ متن‌خطابه‌ای است‌که درگردهم‌آئی بین‌المللی‌اقبال‌دردهلی‌نو بتاریخ سه‌شنبه۸ آبان ماه ۲۵۳۶ ایرادشده است .

فلسفی انقلابی واجتماعی خوددرجهان اسلام برگزید. درین مدت بتدریج هفت‌دیوان‌شعر به‌زبان‌فارسی‌انتشار دادکه درضمن انتشار هریك ازاین آثارجانب خاصی‌ازشخصیت‌فکری وفلسفی وانقلابی خویش رابعرصهٔ ظهوردرآورد . درمثنوی‌های «اسرارخودی» و «رموز بیخودی» چکیده فلسفه‌عرفانی اش‌راکه درنتیجه مطالعه درآثارحکمای متأخر ایران ، از **میرداماد تاحاج ملاهادی سبزواری** وبا متأثر شدن از آثار **جلال‌الدین محمد مولوی** بدست آورده بود ، مانند نوبری ، درمعرض مطالعه فارسی دانان هندوستان وافغانستان وترکستان وایران واجزای پراکنده ازممالك عثمانی قرارداد .

اقبال ازآن رواز اردو به‌زبان فارسی‌گرایش یافت که افق‌استعمال زبان مادری‌را محدود به‌اجزائی از هندوستان میدید وچون میخواست در افق وسیعتری از جهان شرق بمعرفی نظرات اجتماعی وفلسفی خود بپردازد ، فارسی راکه سابقهٔ استعمال هشتصدساله درهندوستان داشت وهنوزکسانی‌که درمیان طبقات دوم‌وسوم اجتماع هندبدان آشنابودند واز شماره انگلیس‌دانان طبقه راقیه وحاکمه میگذشت ، انتخاب کرد تااز نتیجهٔ افکار او برخوردار گردند وفلسفه ونظراتش بخارج شبه‌قاره گسترش یابد. شاید برخی تصورکنند که درانتخاب زبان عربی‌یاانگلیسی ، برای تبلیغ این رسالت ، مسامحه‌به‌خرج داده‌ولی ازیك نکته غافل‌مانده‌اند که زبان عربی ، برای اقبال ،زبان دین بود و زبان انگلیسی زبان‌دنیا وعلم‌جدید ، درصورتیکه زبان فارسی ، همچون اردوکه خلف‌الصدق زبان‌فارسی است ، زبان دل وشعروعواطف وشور وحال و احساسات او بود . او نخواست همچون **رابیندرانت تاگور** ، شاعر و فیلسوف هند ، به‌زبان بومی محل خود یعنی زبان بنگالی شعربگوید وسپس خود آنرا به‌انگلیسی نقل‌کند ، بلکه میخواست بازبانی که شعرخودرا برمردم عرضه میدارد ، همهٔ‌احساسات وعواطف خود را نیز بطورمستقیم بیان دارد و این برای صاحبان ذوق‌کشور هندوستان تااواخر سدهٔ نوزدهم ، همان زبان فارسی بود که از اندیشه وخیال هندوستان به دورنیفتاده بود . بدین‌نظر ، اقبال زبان فارسی را برگزید و بدان شعرسرود ودرین سخن‌سرایی ، قسمت‌اعظم دورهٔ بلوغ عقلی‌خودرا گذراندوثروتی گرانمایه وکم‌نظیر برای ادبیات فارسی بمیراث گذارد . از این‌رواست که مردم ایران عموماً وطبقهٔ شعرشناس وادب دوست خصوصاً مقام اقبال را درشعر وشاعری مانندمقام **امیرخسرودهلوی، وخواجه‌حسن دهلوی‌سنجری و فیضی‌دکنی** وپیش از آنها **مسعود سعدوابوالفرج‌رونی** عزیز ومحترم میدارند بااین تفاوت که شعر اقبال مظهر فرهنگ و تمدنی جدید است که‌مردم ایران ، همچون سکنه هندوستان و افغانستان ، در آن شرکت فکری وعملی دارند . او دردیوان اسرار خودی‌میگوید :

گرچه هندی درعذوبت شکراست،　　　طرز گفتار دری، شیرین تراست .

پارسی ، از رفعت اندیشه‌ام ،   در خورد با فطرت اندیشه‌ام ،
فکرمن، ازجلوه‌اش محسور گشت،   خامهٔ من ، شاخ نخل‌طور گشت.

اقبال ، فیلسوف وشاعرپارسی گوئی است که بعداز غروب ستاره ادب **میرزااسداله غالب** دیگرنظیر او تاامروز درافق شرق ایران تابش نگرفته وپهنهٔ شعرزبان فارسی از همتای او ، درین‌ناحیه پهناور ، خالی مانده است . اقبال توانست زبان فارسی راکه معاصران اوبرمحدودیتش ازافق هندوستان متأثر بودند ؛ دوباره بهمان‌مقامی برساند که امیرخسرو دهلوی ، **وبیدل** رسانیده بودند .

دورهٔ ظهورکوکب‌تابناك‌اقبال درهندمصادف روزگاری‌اتفاق افتادکه دراثرمصائب ناشی ازجنگ بین‌الملل‌اول، درایران ، وضعی استثنائی بوجود آمده بود ومردم‌راطوری بمبارزه بااین وضع فوق‌العاده سرگرم میداشت که کمترفراغتی دست میداد تا بعالم شعر وشاعری بپردازند . ضعف ارتباط ادبی ره‌آوردی مانند دورهٔ قدیم از شعرتازهٔ هندوستان به‌شیراز واصفهان وتهران نمی‌رسانید تافوری مورد نقد وتقریظ وتبلیغ وترویج قرار بگیرد وبهمین مناسبت چندسالی‌آشنائی ادباء وشعرای‌ایران باشعروشاعری اقبال بتأخیر افتاد . نخستین بار، **استادمحیط طباطبائی** ، درسال ۱۳۰۶ شمسی ، دراهواز ،بمطالعه چهاردیوان نخستین اقبال یعنی : اسرار خودی وزبورعجم (یا زبوز عجم به‌تلفظ اردو) موفق شد . وی ، پس‌از بازگشت بتهران ، در احیای سبك شعر هندی، در برابر سبك خراسانی ، کوشش ورزید تاآنکه انجمنی از شعرای فارسی زبان جوان در محل «آشیان فرهنگ» تشکیل‌شد ودرضمن چندین خطابه دایربرمعرفی این سبك ایرادکرد . خطابه را هم به‌شعر فارسی معاصر هندوستان اختصاص داد و **شبلی‌نعمان** (صاحب شعر العجم و دیوان کوچك شعربه‌زبان فارسی) و**الطاف حسین‌حالی** نیای مادری دکتر **غلام‌السیدین** (ازشعرای برگزیده اردو وفارسی) و **محمد اقبال** راسه قهرمان این طبقه‌از سخنگویان هندوستان معرفی‌کرد ونام‌اقبال به‌ذهن همگنان طوری نزدیك وآشناشد که غالبا درصدد تحصیل دواوین چاپ‌شده او برآمدند .

شادروان **سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام لاریجانی** ، استاددانشگاه‌عثمانیه حیدرآباد دکن، درشعبهٔ از جامعهٔ معارف ایران که درآن شهر برپاکرده بود نیز ، راجع به شعرو شاعری اقبال خطابه ایرادکرد وصورت چاپی آنرابه ایران فرستاد که پس‌از ایرادخطابهٔ استاد محیط طباطبائی به‌تهران رسیده وموجب معرفی بیشتر اقبال به ادبای ایران شد . درسال ۱۳۱۷ که اقبال درگذشت مجلهٔ ارمغان در تعریف و تقریظ آثار وی‌مقاله‌ای بقلم استاد محیط طباطبائی انتشار داد که درمحافل ادبی هندوستان همان ایام موردتوجه شد ودردانشگاه لاهور جزو مواد درسی دانشجویان دانشگاه پنجاب قرارگرفت . از سال

۱۳۲۰ ، دایره‌آشنائی بانام‌اقبال ، درایران، طوری وسعت پذیرفته است که امروزکمتر آدم باسوادی یافته میشود که اقبال رانشناسد ویا شعر اورانخوانده باشد . چاپ جامع‌و کاملی از مجموعهٔ هفت‌دیوان او درسال ۱۳۴۳ انتشاریافت که امروزه نسخه‌هایش‌زیب کتابخانه‌های عمومی‌وخصوصی درسراسرایران شده‌است. همه‌ساله‌درتهران وشهرستانها، دانشگاههای ایران ، روز معینی رابرای بزرگداشت او اختصاص میدهند و راجع بمقام شعروشاعری وفلسفی او سخن میگویند . طبقهٔ نویسنده و تازه‌گوی عصر حاضر باعتبار سرودهای شورانگیز پیام‌شرق وزبور عجم ، اورا شاعر نوپرداز زبان فارسی میشناسند. میتوانم بگویم‌که اقبال امروز درایران همان شخصیت وجلوه واحترامی را واجداست‌که درهندوستان وپاکستان پیش‌مردم هنردوست وادب‌شناس دارد .

مسلم است‌که اقبال درآینده بآن اندازه به چشم ودل وجان فارسی زبانان آشنا میگرددکه سعدی وحافظ ومولوی به‌چشم ودل وجان فارسی گویان هندوستان آشنائی دارند .

مولاناجلال‌الدین محمدبلخی واقبال

چنان‌که اشاره‌شد ، اقبال درآثارخود تحت‌تاثیر برخی از شعرا و گویندگان زبان فارسی واقع شده است مخصوصا جلال‌الدین محمدمولوی. اقبال‌که براستی میتوان او را درردیف متفکران اسلامی قرن معاصر قرارداد آشنائی بااسرار جلال‌الدین محمدمولوی **وشمس‌تبریزی** را برای خود مایه فضیلت وبرتری دانسته وازآن برخود بالیده است:

مرابنگر که درهندوستان دیگرنمی‌بینی — برهمن زاده‌ای‌رمزآشنای‌روم‌وتبریزاست

افکار بلند مولوی همیشه مدنظراندیشمندان اسلامی بوده وتوجه اقبال را نیز تا حدی بخود جلب‌کرده است که‌گوید :

بیاکه من زخم پیر روم آوردم — می‌سخن ، که‌جوان ترزباده عنبی‌است

مراد معنوی‌اقبال بدون هیچ‌شك ، مولانا جلال‌الدین بلخی‌است چنانکه میگوید:

پیر رومی خاك را اکسیر کرد ، — از غبارم جلوه ها تعمیر کرد .

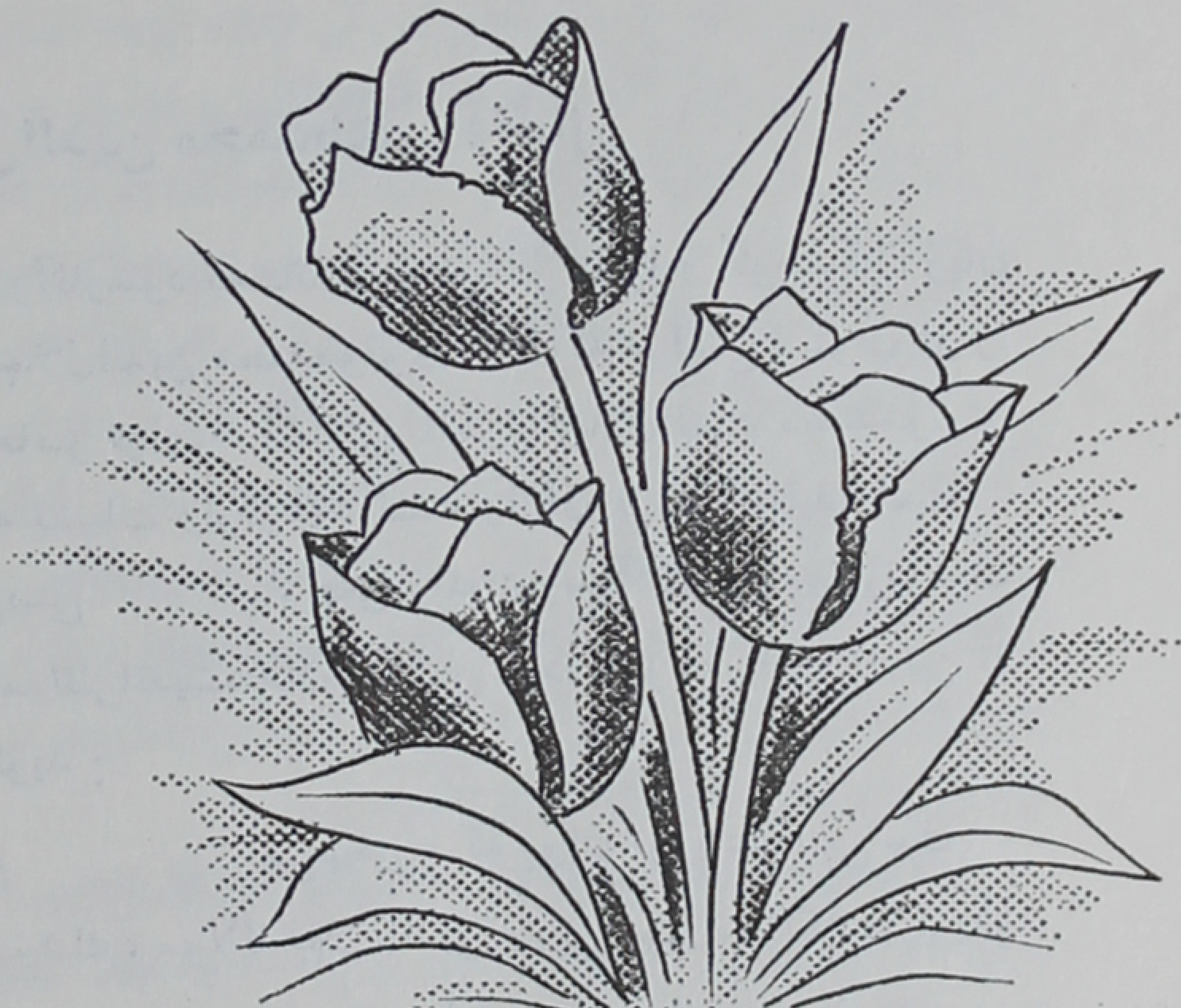
موجم ودربحر اومنزل کنم ، — تا در تابنده‌ای حاصل کنم .

من‌که مستی ها زصهبایش‌کنم ، — زندگانی از نفسهایش کنم .

مانده دارد

فضل‌اله تابش





لاله‌ها

لاله‌ها سر ز خاک بر کرد
به سراپای خود نظر کرد
دل پر از حب ذات و حب
سر بدرگاه دادگر کر
نعمت بی‌دریغ خلقت
شکر بیرون ز حد و مر کرد
خنده بر آب وباد وآتش وخ
جلوه بر شمس و بر قمر کر
بوسه بر چهر یکدگر دادن
تکیه بر مهر یکدگر کردن
همه باهم به راه افتا
سبزه را فرش رهگذر کر
نرگس نیم‌خفته را خواندند
خواب از چشم او بدر کردند
بسراغ بنفشه‌ها رفتن
ارغوان را درود سر کرد
شادباشی به نسترن گفتند
یادی از یاس سیمبر کردند
بهر دیدار غنچه گل س
شور کوتاه مختصر کرد
دستها را به سینه بنهادند
همه تعظیم تا کمر کردند
پیش بلبل ترانه‌خوان به
غزل تازه‌ای ز بر کرد
همه عشاق را صلا دادند
همه آفاق را خبر کردند
که خزان رفت و نوبهار آم
که دگر کارها دگر کردن
که دگرباره‌ای خزان‌زدگان
دشمنان از شما حذر کردند
هدهد خوش‌خبر بشارت دا
که یخ و برف دی سفر کردن
خزفروشان و پوست‌پوشان را
خلق، از کوی‌ها بدر کردند
از شمیم نسیم فروردین
همه عطارها ضرر کردند
آب‌ها را روان چو سیم مذاب
خاک‌ها را به ژاله تر کردند
باغ را از شکوفه‌ها چو عروس
جامه از پرنیان به بر کردند

کولیان هوا، پرستوها
خاک را مرکز و مقر کردند
قمریان آشیانه‌ساز شدند
عاشقان سفر حضر کردند
عندلیبان، چکاوکان، ساران
دهر را زیر بال و پر کردند
لاله‌ها، این طلیعه‌های بهار
سر بهر بام و بوم و بر کردند
از تکاپو، دمی نیاسودند
تا ز اقلیم‌ها گذر کردند
از جنوب و شمال بگذشتند
رو به خاور، ز باختر کردند
پیشتازان جیش باغ و بهار
فتح بی‌خوف و بی‌خطر کردند
همه‌جا را به صلح بگرفتند
همه‌جا مهر مستقر کردند
تا زمین طعنه بر بهشت زند
رخنه درچوب ودرحجر کردند
سبز وسرخ وسفید وزرد وکبود
از پی لذت بصر کردند
کوه و هامون و دشت را رنگین
همچو پر تذرو نر کردند
نقش‌بندان چربدست بهار
هنر مرد برزگر کردند
خاک را زادگاه دانه و گل
خار را طعمه شرر کردند
الغرض، این منادیان بهار
در بسیط زمین اثر کردند
چون بدینسان جهان مهیا شد
رو به نوباوه بشر کردند
که هلا نوبت تفرج توست
از برای تو این هنر کردند
خیز و دریاب وقت را که کسان
به عبث عمر را هدر کردند
ای بشر ای پدیده برتر
کت بفرزانگی سمر کردند
چشم بگشا به‌بین بخاطر تو
چه هنرها به بحر و بر کردند
از برای تو کوه سنگین را
کان سرشار سیم و زر کردند

صدف تنگ همچو زندان را
مخزن لؤلؤ و گهر کردند
سینه خاک سرد و بی‌جان را
مهد اشجار پرثمر کردند
آب را مایه حیات شدند
چوب را سبز و بارور کردند
سخن آخر اینکه گیتی را
صاحب گونه‌گون صور کردند
زینهمه کارهای نغز و سترگ
یا که کار دگر اگر کردند
حاصل این‌شد که‌ملک‌هستی را
بوجود تو مفتخر کردند
ای بشر، ای چکیده خلقت
که تو را فرد نامور کردند
با من اینک بگو، چها کردی
با کسانی که با تو سر کردند
با کسانی که سینه از بهرت
پیش تیر بلا، سپر کردند
با کسانیکه بیعت آوردند
خدمت پاک و مستمر کردند
از وجودت چه خیرها برخاست
با کسان کز تو دفع شر کردند
چه تمتع رسید از تو به خلق
کز برای تو کر و فر کردند
چند دل را به مهر کردی شاد
که بغم، شام را سحر کردند
شکر بر داده‌های حق کردی؟
آنچه خوبان خوش سیر کردند
نیکوان، بندگان شاکر حق
خود سر رشته معتبر کردند
هرچه انعام بیشتر دیدند
شکر انعام بیشتر کردند
ورنه‌گرخوردن‌است‌وخفتن‌وبس
آنچه کردی تو، گاو و خر کردند

* * *

نعم حق که زندگانی را
در مذاق تو چون شکر کردند
مایه شکر اگر نشد، بینی
جملگی از تو روی بر کردند



تحقیقات ایرانی

از سفر محمد قزوینی به اروپا تا تاسیس دورهٔ دکتری ادبیات فارسی

تحقیق و تتبع علمی‌وانتقادی، درزمینه‌های مختلف فرهنگ ایرانی ، یکی ازمظاهر دلپسند آشنایی ایرانیان با تمدن مغرب زمین است . اما این آشنایی بیش ازشصت سال سابقه ندارد . پیش ازآن آثار ادباوفضلای ایران درنشر اطلاعات ادبی برهمان روال و اسلوبی بود که آثارچندین قرن‌پیش ازآن ، یعنی به‌صورت کتبی نظیر چهارمقاله، لباب الالباب، تذکره دولتشاه وبالاخره تذکره‌های معروفی چون آتشکده ومجمع‌الفصحا.

نخستین باری‌که درجریان تحقیقات ادبی وتاریخی ، تاحدودی ، روشهای اروپائی تحقیق مورد عمل‌قرارگرفت هنگامی است کـه **محمدحسن خـان اعتمادالسلطنه مقدم (صنیع الدوله)** ، درعهد **ناصرالدین‌شاه قاجار** ، عده‌ای ازفضلای زمان رابـرای ادارهٔ امور انطباعات وتألیف وترجمهٔ کتب گردآورد وبـه وسیلهٔ کار دسته‌جمعی و فردی که دانشمندان‌حوزهٔ تأسیسی او انجام‌میدادند،عده‌ای‌کتب ورسائل با ارزش به وجود آمد و مخصوصاً از لحاظ اینکه دریـن دستگاه ، تنی چند مترجم وجود داشت که از زبـانهای فرانسوی وانگلیسی وروسی وآلمانی وترکی تألیفات قدیم‌وجدید اروپائیان را به فارسی ترجمه می‌کردند ، آشنائی محققان ایرانی باآثار اروپائی وسعت یافت و نشر این نوع

* آقای ایرج افشار رئیس دانشمند و صاحبنظر کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه‌تهران.

نوشته‌ها درنحوهٔ تحقیقات ایرانیان مؤثرواقع شد.[۱]

تحقیقات مربوط به‌ادبیات وزبان فارسی ، بطور کلی فرهنگ ایرانی را می‌توان به سه‌دوره تقسیم کرد :

دورهٔ اول

اززمانی است که **میرزامحمدخان قزوینی** به‌انگلستان می‌رود (سال ۱۳۲۲هجری قمری) ودرآنجا ، به‌خزانه کتب‌خطی موزهٔ بریتانیا ، کتابخانهٔ دیوان‌هند (هردودرلندن) وکتابخانه های دانشگاه های کمبریج واکسفورد (بودلیان) دسترسی می‌یابد و هم‌آنکه بامستشرقین آشنایی پیدامی‌کند وروش علمی آنان درمدتی کوتاه مورد عمل‌واقتباس او قرارمی گیرد. بالاخره به‌واسطهٔ‌همکاری‌با **پرفسورادواردبراون** موفق می‌شود که‌عده‌ای ازمتون مهم زبان فارسی(چون مرزبان نامه، چهارمقاله ، المعجم ، جهانگشای جوینی، لباب الالباب) رامیان سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۹ منتشرسازد . انتشار همین متون بودکه ادبا وفضلای ایران رابه روش جدید وانتقادی طبع متون و اسلوبی که باید در انتخاب نسخه بدلها وضبط نسخهٔ اساس والحاق تعلیقات به‌کاربرد متوجه ساخت وپس ازآن‌مورد عمل‌کسانی واقع شدکه درایران به‌طبع‌ونشر متنهای قدیم پرداختند . البته ادبای ایران پیش ازآن کم‌وبیش متونی راکه توسطاروپائیان انتشار یافته‌بود (مانند چاپ‌های سه گانه شاهنامه بتوسط **ترنرماکان** ، **موهل** ، **فولرس** وسفرنامهٔ‌ناصرخسرو وسیاستنامهٔ‌نظام‌الملک چاپ **شفر** ، بوستان چاپ **گراف** ونظایر آنها) می‌شناختند ولی‌کتب تصحیح ومنتشرشده توسط قزوینی،بی‌تردید ، اثری‌عمیق‌تر واساسی‌تر بجای گذاشت .

دورهٔ دوم

ـ دوره دوم تحقیقات ادبی از سال ۱۳۳۴ قمری (۱۹۱۶ میلادی) آغازمی‌شود. دراین سال ، روزنامهٔ کاوه دربرلین تأسیس ونشرشد ومدت شش‌سال‌متوالیاً انتشاریافت.

البته درچهار سال اول آن ، مقالات ادبی وتحقیقی بسیار نادرست ، مگر بعضی مقالات ازمستشرقان ومعرفی «بهترین تالیفات فرنگیها دربارهٔ ایران» که خود فصل‌مهم وتازه‌ای بود برای آشنایی ایرانیان بانوشته‌های تحقیقی خارجی . کاوه در سال ۱۳۳۴ قمری به‌یکی از مهمترین مسائل مربوط به‌زبان وادب ایران توجه‌کردکه هنوز پس از سالیان دراز مطرح بحث است و آن رسم الخط نگارش فارسی است . شاید یادداشت کوتاهی که کاوه در شماره ۳۲ تحت‌عنوان «اخطار راجع به رسم‌الخط» منتشر ساخت نخستین نکته ودقت نظردراین موضوع ادبی وفرهنگی باشدکه در نشریات ادواری زبان فارسی دیده می‌شود .[۲]

درهمان ایام، رساله‌ای به‌قلم **حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر** به‌نام «راه‌نو» درخصوص اصلاح خط‌فارسی دربرلین نشرشدکه درشمارهٔ ۳۳ کاوه موردبحث قرارگرفت و پس ازآن محمدقزوینی مقاله‌ای کوتاه درزمینهٔ رسم‌الخط درکاوه منتشرساخت که‌کاملاً تخصصی وعلمی بود ودال برآنکه متخصصان وادبای زبان نحوهٔ اصلاح رسم‌الخط و دقت در مشکلات ومسائل آن رایکی ازدقائق ادبی وفرهنگی می‌دانسته‌اند .

کاوه ازشمارهٔ ۳۵ (جمادی آلاخر ۱۳۳۸) تغییراساسی یافت وبه‌صورت‌روزنامه‌ای سیاسی درآمد وبنحوی‌که درمقدمه دورهٔ جدیدآن آمده‌است «روزنامهٔ تازه‌ای می‌شودکه مندرجات آن بیشتر مقالات علمی وادبی و تاریخی خواهد بود» . دربن دوره است که مقالات تحقیقی **سیدحسن تقی‌زاده** درباب «مشاهیر شعرای ایران» به‌چاپ می‌رسد ودو سال مدت می گیرد . دراین سلسله مقالات شرح احوال **فردوسی** ، **دقیقی** ، **ابوالموید وابوشکور** بطرز علمی واسلوب انتقادی‌مورد بررسی قرارگرفت . همچنین مقالات‌مربوط به **مزدك** (بقلم **سیدمحمد علی جمال‌زاده**) ، شعر پهلوی و شعر فارسی قدیم (بقلم **کریستن‌سن**) ، تاریخ روابط ایران وروسیه (بقلم سیدمحمدعلی جمالزاده بطورضمیمه)، شعرقدیم ایران (بقلم **عباس‌اقبال**)، نامهٔ **امیرتیمور گورگان** به‌**شارل‌ششم** پادشاه‌فرانسه (بقلم محمدقزوینی) ، چاپخانه وروزنامه درایران (بقلم سید حسن تقی‌زاده) ، موسیقی قدیم ایران (بقلم عباس اقبال) هریك درزمان نشر ، بواسطهٔ تازگی واستواری تحقیق مورداقبال بسیار قرارگرفت .

یکی از مهمترین مسائلی که‌مورد توجه کاوه واقع‌شد وطبعاً تاثیرنیکویی درمحیط ادبی ایران یافت ، طرح مسئلهٔ‌زبان فارسی بود . بدین معنی که کاوه می‌خواست زبان فارسی راازقیدروش بی‌بندوباری روزنامه نویسان به‌درآورد ونادرست نویسی رامغلوب کند . بدین‌منظور تحت‌عناوین «محك‌ذائقه» ، «چهاردورهٔ‌زبان فارسی»، ترقی‌زبان‌فارسی، «ادبیات خان‌والده» نمونه‌هایی ازنوشته‌های صحیح وسقیم را نقل می‌کرد و بالاخره با طرح «استفتایی» دربارهٔ نحوهٔ ترجمهٔ اصطلاحات خارجی ، مطلب جدیدی راپیش‌کشید . کاوه همچنین سعی داشت که اشتقاق سازی‌های عامیانه وخرافاتی راکه با علوم آمیخته شده بود ازمیان بردارد. لذا باانتشارمقالات وقطعاتی تحت عنوان «مناظرهٔ شب وروز» «فقه اللغهٔ غربی» ایرانیان رابه لزوم پیروی از رویهٔ انتقادی درین نوع مباحث که در اروپا کاملاً جنبهٔ علمی پیداکرده بود متوجه ساخت .

دورهٔ‌دوم تحقیقات‌ادبی ایران‌که اززمان تأسیس روزنامه کاوه ونشرمقالات‌تحقیقی آغازشد باانتشار چند مجلهٔ دیگر تقویت‌شد . دراین دوره بیشترمحققان و ادبا به‌انتشار مقاله پرداختند وبطورکلی «مجله» میدانی آماده ودلپذیر بود برای نشر تحقیقات وآراء

وعقاید علمی مربوط به‌ادب فارسی .

مقارن انتشار کاوه دربرلین ، مجلهٔ «دانشکده» در تهران تأسیس شد (۱۲۹۷) . دانشکده نخستین مجله‌ای است که درایران به‌انتشار تحقیقات جدی ادبی و نیز مباحث استحسانی درباب‌شعروزبان پرداخت. **ملك‌الشعرای‌بهار** که مؤسس مجله است‌درنخستین شمارهٔ آن نوشت : «مجله دانشکده برای ترویج روح ادبی وتعیین خط مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد می‌شود ... درغرهٔ ماه ربیع‌الاول سنهٔ ۱۳۳۴ یك جلسهٔ کوچکی از یك عده جوانان‌ادیب خوش‌طبع‌درتهران تشکیل شدکه آن جلسه را جزیك انجمن‌کوچك ادبی ۳ نمی‌توانستیم‌نامید . درآن انجمن فقط غزلهایی به‌روال متغزلین قدیم ایران طرح واعضاء درروی آن اقتراحات غزل می گفتند . رفته رفته ، اعضای آن زیادت شد . در اوایل سال ۱۳۳۵ انجمن کوچك شعری ماخود را قادر دید که در روی اصول‌تازهٔ‌علمی که شامل تدقیقات نظمیه ونثریه وترجمه ادبیات خارجی باشدورزش نماید ..»

یکسال پس‌از «دانشکده» مجلهٔ مشهور «ارمغان» انتشاریافت که هم اکنون نیز منتشر می‌شود. این مجله‌هم یکی ازوسائل نشرتحقیقات نویسندگان و ادباقرارگرفت .

ازمجلات دیگری‌که درپیشرفت تحقیقات ادبی مؤثر افتاد مجلهٔ «ایرانشهر» چاپ برلین است . این مجله به‌اهتمام حسین کاظم‌زاده ایرانشهر مدت چهار سال از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ نشرشد وحاوی مقالات تحقیقی دراحوال شاعران وادبا و بحثهـای تحقیقی در باب زبان وادب بود ، ومحققانی چون **رشیدیاسمی** ، **ابراهیم پورداود** ، عباس اقبال ، **صادق‌رضازادهٔ شفق** ، محمدقزوینی ازنویسندگان آن بودند .

پیشرفت تحقیقات ادبی در دورهٔ دوم کاملاویکسره مرهون‌انتشار مجـلات ادبـی است . همانطورکه اشاره‌شد این دوره بانشرروزنامهٔ کاوه دربرلین آغازشد . پس‌ازآن با انتشار سی‌چهل مجلهٔ دیگرکه‌هریك مدتی‌کوتاه‌چاپ‌می‌شد موجبات نشرمقالات‌وتحقیقات امکان یافت ویك نوع «مسابقه»ای میان ادباوفضلا درنوشتن مقالات ایجادشد .

ازمجلات معتبر دیگری که در دورهٔ دوم تحقیقات ادبی شروع شد و نشرش مؤثر افتاد مجلهٔ «آینده» است . این مجله اصولاجنبهٔ سیاسی داشت‌ولی قسمتی زیاد ازصفحات خودرا به‌طبع مقالات‌تحقیقی اختصاص داد ومقالاتی‌که درزمینه های مختلف تحقیق‌ادبی از **احمد کسروی** ، **سعیدنفیسی** ، **غلامرضا رشیدیاسمی** ، **میرزاطاهر تنکابنی** ،**محمود درگاهی** (دبستانی) **اسمعیل امیـرخیزی‌ومحمود عرفـان** درآن منتشر شد از منابـع مطالعات آیندگان بود . آینده درآن دوره به‌مدت دوسال انتشار یافت .

مجله‌های دیگردورهٔ‌دوم‌تحقیقات ادبی عبارت‌است ازفروغ (رشت)، تقدم(تهران) علم وهنر (برلین) . وبالاخره دومجلهٔ آرمان و شرق (۱۳۰۹) که هریك ازین دو مدت

یك‌سال انتشار یافت ولی درهریك ازآنها مقالات تحقیقی فضلای معروف آن زمان نشر شده‌است مانندمقالات **بدیع‌الزمان‌فروزانفر** ،عباس اقبال ، احمدکسروی ، ملك‌الشعرای بهار،رشید یاسمی ، **نصرالله‌فلسفی** ، سعید نفیسی ودیگران .

درین دوره روزنامه‌های معتبرتهران چون شفق سرخ ، وایران نیزبه‌درج مقالات تحقیقی می‌پرداختند وعده‌ای از مقالات سیدحسن تقی‌زاده ، عباس‌اقبال ، **سید محمد طباطبائی** ، ملك‌الشعرای بهار ، سعیدنفیسی ، رشیدیاسمی ودیگران که درین روزنامه‌ها درزمینه‌های ادبی وفرهنگی به‌چاپ‌رسیده قابل توجه است .

ناگفته نماندکه درین دوره‌انجمن آثارملی (درسال ۱۳۰۱) وکمیسیون معارف(در سال ۱۳۰۲) به‌وجود آمد . وظیفهٔ بنیان اولی نگاهبانی ومرمت ابنیه تاریخی وخدمت دومین بنیان ترجمه وانتشار کتب بود .

دورهٔ سوم

ـ دورهٔ سوم ازسال ۱۳۱۳ آغاز وبه دوران تاسیس دورهٔ دکتری دردانشکدهٔادبیات دانشگاه تهران ختم می‌شود . درسال ۱۳۱۳ دواقدام مهم‌فرهنگی انجام گرفت که‌هریك ازآن دو درپیشرفت تحقیقات ادبی وسرنوشت آن بسیار موثر واقع شد . این دواقدام عبارت است ازتأسیس دانشگاه تهران ، وبرگذاری کنگرهٔ فردوسی .

تأسیس دانشگاه تهران موجب تجمع‌اکثرمحققان ودانشمندان رشته‌های ادبی‌درین مرکز وتربیت افرادی بودکه بعدها عده‌ای ازآنها منشاء خدمات برجسته در گسترش و توسعهٔ تحقیقات ادبی‌شدند .

برگذاری کنگرهٔ فردوسی (که همزمان باآن آرامگاه فردوسی در طوس به وسیله **اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر** افتتاح‌شد)از موجباتی بودکه‌میان محققان ایرانی ومستشرقان ایجاد ارتباط کرد ، بنحوی‌که هم‌مستشرقان امکان یافتندکه باادبا و محققان ایران آشنا شوندوهم ایرانیان ازنزدیك بانحوه و اسلوب تحقیقی علمی اروپائیها آشنایی عامترو حضوری یافتند .

یك سال بعد ، یعنی در۱۳۱۴ فرهنگستان ایران تأسیس وافتتاح شد و چهل‌تن از دانشمندان ومحققان طرازاول به‌عضویت آن برگزیده شدند . با ایجاد فرهنگستان تا حدودی موجبات همکاری علمی وکاردسته‌جمعی میان ادباوفضلای ایران پیش‌آمد .

وزارت معارف (فرهنگ) هم درین دوره منشاء خدمات مفید ومتعدد بود . از اهم آنها تأسیس کتابخانه ملی ، تأسیس‌موسسهٔ مردمشناسی ، تهیهٔ‌عکس ازنسخ خطی فارسی موجود درکتابخانه‌های ممالك‌دیگر (به‌اهتمام محمدقزوینی که درپاریس زندگی‌می‌کرد) طبع متون ادبی وتاریخی، ایجاد موزه‌های ایران باستان ومردمشناسی واقدام به‌حفریات

علمی باستانشناسی را می‌توان ذکر کرد . هریک ازین فعالیتها بنحوی و حدودی در ترویج و توسعهٔ تحقیقات ادبی و مطالعات انتقادی ایرانی مفید واقع شد .

درزمینهٔ انتشار کتاب ، فعالیت دو مؤسسه بیش از مراکز انتشاراتی دیگر مفید و قابل ذکر است . یکی کلالهٔ خاور که به‌مدیریت **محمد رمضانی** ازسال .... آغاز به‌کار کرد و بانی طبع و نشر عده‌ای از متون معتبر زبان فارسی شد . دیگر «کتابخانه طهران» بودکه **حسین پرویز** آن را بنیادگذارد . این مؤسسه هم در انتشار متون فارسی و تحقیقات مربوط به‌تاریخ وادب ایرانی خدمات شایسته‌ای انجام‌داد .

ازمجلات مهمی که ازسال ۱۳۱۳ ببعد درایران انتشار یافت و مدت شش‌سال محل انتشار مقالات و تحقیقات ادبی معروفترین محققان کشور بودمجلهٔ مهراست که نصرالله فلسفی مدیریت آنرا برعهده داشت. همچنین ازمجلهٔ تعلیم و تربیت (که بعدبه آموزش وپرورش موسوم شد) باید نام برد . این مجله هم ازتحقیقات ادبی خالی نبود . مجلهٔ ادبی دیگری که‌ذکرنام آن لازم است مجله «ایران باستان» است که به وسیلهٔ ادارهٔ تبلیغات به‌وجود آمد. درین مجله نیز مقالات محققانه به‌چاپ می‌رسید . در اصفهان ، مجلهٔ باختر که‌مدت دوسال (۱۳۱۲ ببعد) نشرشد از لحاظ احتواء برمقالات ادبی تحقیقی مفید بود .

---

۱ ــ باوجود این ، روش تحقیقات دانشمندان وفضلای ایران در آن‌عهد قابل انتقاد بود و به‌همان ملاحظه بود که نویسندهٔ بیداردلی چون **میرزا فتحعلی خان آخوندزاده** در مذمت و نقد اسلوب تذکره نویسی ولفاظی و بی‌مایگی ادبای آن‌زمان رساله‌ای به‌نام «قرتیکا» خطاب به **اعتضادالسلطنه شاهزاده (علیقلی میرزا)** وزیر علوم نوشت . تصور می‌رود که آن رساله بطور محدودی در حلقهٔ اهل‌علم و تحقیق آن روزگار مورد بحث قرار گرفته باشد .

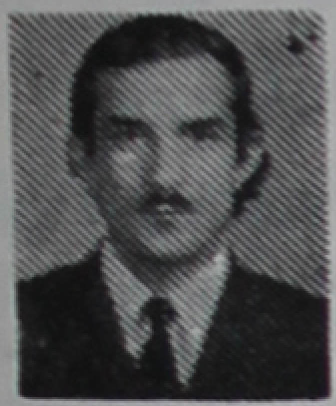
۲ ــ ناگفته نماند که علی‌الظاهر نخستین مقاله دربارهٔ زبان‌فارسی مقاله‌ای است که‌مرحوم **یحیی دولت‌آبادی** تحت‌عنوان «زبان‌ما» به‌سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۳۳۳ قمری) درمجلهٔ «علمی» منتشر ساخته است .

۳ ــ ناگفته نماند که‌محفلها و انجمنهای ادبی ازعصر صفوی ببعد دراغلب شهرهای ایران وجود داشت و مرکز تجمع ادبا وفضلا بود ، ولی‌هم اصلی آنها طرح مسائل مربوط به‌شعروخواندن شعر بود . درهمان وقت که‌حوزهٔ مجلهٔ دانشکده تشکیل شده بود «انجمن ادبی ایران» در تهران وجودداشت واغلب ادبای تهران در آن عضویت داشتند .

این انجمن در آن‌عهد مرجعیتی داشت و به‌خدمات و تحقیقات مستشرقان متوجه بودتا آنجا که به‌مناسبت فوت ادوارد براون به‌انعقاد مجلس تذکری اهتمام کرد .

بعدها انجمن حکیم نظامی، انجمن ادبی تهران، انجمن صائب وچند انجمن دیگر به‌وجود آمد.

عارف پژمان افغانی*



آرزو

آمدم تا آرزوی دیده را ،
سرمهٔ چشم فسونکارت کنم .
دیده و دلرا بیفشانم بخاک ،
زیرپای شوق دیدارت کنم .

*

آمدم تا درمیان موج گل ،
عطر گیسوی ترا پیداکنم .
ازپرپروانه افروزم چراغ ،
نیمه‌شب کوی ترا پیدا کنم .

*

آمدم تا آسمان اشک را ،
سایه پرداز گلستانت کنم .
برسرت‌گیرم حجاب ارغوان،
در خیال غنچه پنهانت کنم .

*

آمدم تاجویبار لاله را ،
شعله افروز تماشایت کنم ،
سینه‌ات عریان نمایم درچمن،
دربساط باغ رسوایت کنم .

* عارف پژمان از شاعران ونویسندگان صاحبنظر افغانستان

دکتر فرشیدورد *



نگاهی به اشعار مسعود سعد

مراد ازاین گفتار سیریست درگلزار زیباییهای اشعار **مسعودسعد** که خود آنها را «لعبتان زیبا[1]» یا «لعبتان مانی‌وآزر[1]» می‌نامد . درآغاز باید یادآوری کرد که ما درهنر وشعر ، دونوع زیبائی داریم که ، یکی زیبائی صوری و دیگر زیبائی معنوی . مراد از زیبائی صوری شعرزیبائیهائیست که ازقالب وزن وقافیه وواژگان وموسیقی‌وآرایشهای صوری شعرحاصل‌می‌شود وغرض اززیبائی معنوی آنهائیست که ازاندیشه‌های عالی و انسانی شاعر برمیخیزد وشعری مردمی ومتعهد بوجود می‌آورد . برای بازشناختن این زیبائیها باید ازنقد ادبی وزیباشناسی مددگرفت ومیدانیم که‌نقد ادبی دقیق خودباید بر پایهٔ‌زیباشناسی استوارباشد. پس ابتدا باید بدانیم که‌زیبائی‌چیست؟ وازچنددیدگاه‌میتوان به‌آن نگریست؟ آنگاه‌درمییابیم که‌درنقدادبی‌چگونه‌میتوان ازآن‌بهره‌ورشد. بیگمان، یکی از کارهای اساسی نقدادبی شعر ، جستجوی زیبائیهای ادبیات وشعر است زیراتعریف هنر و شعر از مهمترین شاخه‌های آنست بنظر بسیاری ازهنرشناسان ، هنرچیزی جز «آفرینش زیبائی» نیست بنابراین تشخیص لطافتها وزیبائیها ومیناکاریهای شعر شاعران مهمترین کارسخن سنج وناقد است .

---

* آقای دکتر خسرو فرشیدورد استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران از صاحبنظران و شاعران نامدارمعاصر.

تعریف‌زیبائی - زیبائی‌هم مانند شعردارای تعریفهای بسیار است که‌به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم : **ارسطو** درکتاب هنرشاعری خود«زیبائی راچیزی می‌داند که دارای نظام‌وعظمت وتناسب است» **وکانت** حکیم‌وزیباشناس‌آلمانی، دوهزارو دویست‌سال پس‌از ارسطو، کمیت وکیفیت‌وبیان حال‌را هم‌به‌آن‌می‌افزاید. مراد از کمیت‌درزیبائی وزیباشناسی آنست‌که اثرهنری وادبی باید درگروههائی هرچه‌بیشتر از مردم، آن هم در دوره‌های مختلف وطولانی ، اثر کند به‌عبارت دیگراثر زیبای هنری وادبی باید جاودانی و همه گیروجهانی باشد وبتواند مردمان‌بیشتری را برانگیزد وبه‌شور آورد مانند آثار **فیدیاس** **سوفوکل**، **همر**، **رافائل** ، **فردوسی** ، **خیام** ، **سعدی** ، **حافظ** .

زیباشناسی ارسطووکانت برپایهٔ فصاحت وروشنگرائی و وضوح استوار است زیرا چنانکه دیدیم‌اثرزیباآنست که درعده‌ای هرچه‌بیشتر تأثیر نماید وبدیهیست تاشعر و اثر هنری روشن وفصیح وگویانباشد چنین تأثیری نخواهد داشت . به‌همین سبب ارسطو در کتاب جاودانی‌خود بنام «فن‌شعر»یا «هنرشاعری»یکی از ویژگیهای شعرخوب رافصاحت وروشنی میداند . ازهمین روست که از قدیم تاکنون آثار هنری وادبی روشن و گویا همواره پیش‌از آثار مبهم ونامأنوس‌وغریب وبیگانه خود دربین مردم طرفدار داشته‌است واشعار وآثار نوع اخیر درکشورما همواره باسردی و عدم استقبال روبرو شده است و هرگز آن جادوی مستی‌آفرینی که درشاهنامه فردوسی وبوستان سعدی ومثنوی‌مولوی وغزلیات حافظ واشعار **ایرج** وآثار خاقانی **وصائب** و **بیدل** وجود دارد درمبهم سرایان عصرما دیده نمی‌شود .

بنابراین همهٔ اشعار خوب فارسی را باید با زیباشناسی روشنگرایانه ارسطوئی و کانتی عیارسنجی کرد زیرا عنصراصلی زیبانی شعر شاعرانی مانند فردوسی ، **فرخی** ، مسعودسعد ، سعدی ، حافظ ، ایرج ، فصاحت وروشنی وگویائیست وما اگر بخواهیم‌به جوهر شعرفارسی ازروی آثار بزرگان شعراین سرزمین دست‌یابیم باید بدنبال فصاحت‌و روانی وروشنی باشیم وهنگامیکه ازسنت شعر فارسی سخن می‌گوئیم باید برفصاحت و روانی تکیه کنیم نه‌برکیفیت بکاربردن وزن و قافیه . شاعران بزرگ مانیز این جوهر زلال شعریعنی روانی راکشف کرده وآن را مهمترین ویژگی شعرخوب دانسته‌اند :

فردوسی درانتقاد ازکار **دقیقی** گوید :

چوطبعی نداری چوآب روان — مبردست زی نامه خسروان

وحافظ نیزچند قرن پس‌از فردوسی همین سخن راتکرار می‌کند :

حافظ از مشرب قسمت گله ناانصافیست — طبع چون آب وغزلهای روان مارابس

به‌همین دلیل آن دسته ازشاعران سنت‌گرا و نوپرداز معاصر که هوشمند و واقع

بین‌ومستعد بوده‌اند به‌این راز زیبائی‌شعر فارسی پی‌برده واین خمیرمایه وجوهرجادوئی راکشف‌کرده وشعرهای فصیح وماندنی عالی وخوبی برجای گذاشته‌اند و آنان که این نکته را درنیافته‌اند وبه‌دنبال تعقیدوابهام وساختمانهای کهنه و لغات قدیمی رفته‌اند با ناکامی روبروشده‌اند ، هرچند بعضیها بابوق‌وکرنا برای آنان شهرت دروغین بیافرینند. شعرمسعودسعد نیز به‌این سبب‌زیباست که‌از این مهمترین عامل زیبائی شعر یعنی‌روانی وفصاحت‌بهره دارد وازهمین جاست که به‌شعر خویش چنین افتخار می‌کند :

به‌نظم ونثرکسی را گرافتخار سزاست ، مرا سزاست که امروز نظم ونثر مراست .
به‌لفظ آب روان است طبع من ، لیکن بگاه کثرت و قوت‌چو آتشست و هواست.

آری مسعودسعد ، مانند حافظ ، طبع خود را چون آب روان میداند که برای او شعرفصیح وزیبا ودلنشین می‌آفریند . بنابراین شک‌نمی‌ماند که روانی و فصاحت جوهر اصلی زیبائی شعرمسعود سعد است . امابابد دانست که وی دارای فصاحت خاصی‌است. فصاحتی نه‌مانند فصاحت فردوسی به‌سبك خراسانی ونه‌مثل فصاحت سعدی به‌شیوهٔعراقی بلکه او میان این دو نوع فصاحت پلی زده و آنها رابه‌هم ربط داده است . زبان اوهم مانند زبان **انوری** زبانیست روشن وروان ولی زبانی بین بین‌که دودوره شعری وزبانی رابه‌هم مربوط می‌کند . ازبحث مااین نتیجه نیزبدست می‌آید که‌فصاحت درشعرامریست نسبی نه‌ثابت ولایتغیر زیرایکی ازپایه‌های‌فصاحت ، واژگان وساختمان دستوری‌زبانست وهمه میدانیم که‌این‌هردوعامل‌دائم درتغییر ندیعنی‌درزبان فرخی وفردوسی ،ساختمانهای دستوری‌وواژه‌هائی رایج است (مانند هنیز ، روزبان ، «به‌سهراب بر» ، «می‌بوی‌مشك آید» که هیچگونه‌ناهمواری وپیچید گی‌درشعرایجاد نمی‌کند وموجب بهم‌خوردن روشنی وفصاحت وزیبائی شعرنمی‌شوند ، درحالی‌که همین اصطلاحات وتعبیرات دردوره‌های‌بعد منسوخ میشود واستعمال آنها درشعر مایه‌غرابت وپیچید گی آن می‌گردد وشعررا اززیور زیبائی عاری می‌کند بنابراین فصاحت درعصر فردوسی بافصاحت در زمان سعدی‌تفاوت دارد واین هردوفصاحت بافصاحت عصرمامتفاوتست زیراساختمانهای دستوری وواژگان زبان دراین سه‌دوره باهم دارای فرق اساسی هستند . مسعودسعد از لحاظ تاریخ زبان و شعر ، دردوره‌ای‌بین‌بین‌قراردارد و زبان‌اوزبان‌دودوره رابه‌هم می‌پیوندد وچنانکه گفتیم فصاحت‌اونه‌فصاحت‌سبك‌خراسانیست نه‌فصاحت‌سبك‌عراقی‌بلکه‌مسعودفصاحتی خاص‌خود داردکه متعلق به‌دوران اوست یعنی به‌دورانی بین‌بین وانتقالی وراز‌این‌فصاحت‌رابابد در رعایت ساختمان زبان عصرمسعود جستجو کردیعنی رازی که فردوسی و سعدی و ایرج هم به‌آن پی‌برده‌بودند. به‌این‌سبب‌است **نظامی‌عروضی** وقتی‌که اشعار مسعود رامیخواند «موی براندامش بپامیخیزد وآب ازچشمانش جاری می‌شود».

حال باید دیدچگونه بسیاری از شاعران سنت‌گرا ونوپرداز امروز این درس را از فردوسی ومسعود سعد وسعدی نیاموخته‌اندوبازدرعصراتم الفاظ منسوخ وقواعددستوری کهنه زمان **عنصری** وفرخی رابکار می‌برند وآن‌را دلیل استادی وتسلط خویش بر «زبان وادب» فارسی میدانند ؟ لغات وساختمانهائی مانند چونانکه ، چکاد، «به‌راهی در» «دید نتواند» «نمیخواهند پاسخ گفت» . گویا اینان به‌تحول زبان‌وزمان اعتقادی ندارند . گویا می‌پندارندما هنوز درعصر سامانیان و غزنویان زندگی می‌کنیم . بیشك اینان کیفر این غفلت خود را خواهنددید وشعرشان که‌از زیور فصاحت‌وزیبائی عاریست فراموش‌خواهد شد. برخلاف شعرفردوسی ومسعود سعد وسعدی که‌هنوزهم که هنوز است پس‌از گذشت قرنها بواسطه روشنی وروانی دلنشین‌وشور آفرینست .

باری تنها شعرهای خوب‌فارسی همسازبا زیباشناسی ارسطوئی و کانتی نیست بلکه قسمت‌اعظم ادبیات اروپا وجهان نیز برپایهٔ همان اصول خلق شده‌است یعنی قسمت‌اعظم شعروادب جهان برپایه روانی وروشنی وفصاحت است مانند شعرشاعرانی چون همر ، سوفوکل ، **شکسپیر ، راسین ، کرنی ، هوگو، بایرن.**

تقارن درشعرمسعودسعد یکی‌دیگر ازاصول زیباشناسی کانتی یا بهتر بگویم زیباشناسی (سنتی کلاسیك) که‌باشعرفارسی وقواعدزیبائی آن‌نیز سازگار است اصل تناسب‌وتقارنست. دراین زیباشناسی ، تقارن یکی ازعوامل زیبائی آثارهنری شمرده شده‌است . همین‌تقارن است‌که موجب زیبائی بناهای تاریخی وگلدسته‌ها و کاشی کاریهای ایرانی و اسلامی میشود وهمین تقارنست‌که درشعرفارسی‌زیبائیهائی خلق می‌کند زیبائیهائی ازقبیل‌تساوی مصراعها ، نظم‌خاص قافیه‌ها ، صنایع بدیعئی مانند موازنه وترصیع وتجنیس ومراعات نظیر وپی‌آوری . آری اینهاهمه جلوه‌هائی از تقارن در شعر ما و ما میتوانیم آنها را **تقارن ادبی** بنامیم .

ازاین نوع تقارنها درشعرمسعود سعد بشکلی زیباوجذاب ودرخشان دیده میشود. اگرچه زیبائی آنها درحد زیبائی شعر سعدی وحافظ‌نباشد والبته نباید چنین توقعی‌راهم از مسعود داشت زیرا گرچه اوشاعر بزرگیست اماشك‌نیست که درعین‌حال شاعری‌درجه دومست ودرشاعری پایگاهی فروتراز فردوسی وسعدی دارد .

درشعر مسعود سعدصنعت بدیعی موازنه‌که یکی ازجلوه‌های بارزتقارن‌درشعراست فراوان دیده‌می‌شود واین صنعت رامیتوان‌یکی از ویژگیهای سبکی‌اوشمرد . حبسیات‌او آنجاکه باموازنه وتقارن همراه است زیبائی‌وگیرائی خاصی دارد . مراد از موازنه‌آنست که کلمات وواحدهای دوپاره ازنثریادومصراع در شعر به‌ترتیب هموزن باشند،بطوری که‌هرکلمه در یکی ازپاره‌ها یامصراعها قرینه‌ای هموزن درپاره یا مصراع دیگر داشته

باشد واگرجای این‌واحدها وقرینه‌های متوازن راباهم عوض کنیم‌وزن شعر به‌هم‌نخورد مانند :

نه‌از این اخترانم اقبالـی　　　نه‌از این روشنانم احسانیست

که در دو مصراع «نه از این» با « نه‌از ایـن » و «اختران» با «روشنان» و «اقبالی » بـا « احسانی»بنحوی دلنشین هموزن است . وازاین قبیل است :

ای جهان! سختی توچندکشم؟　　　وی فلك! عشوه توچند خرم ؟

گه ، خسته آفت لهاوورم !　　　گه بستهٔ تهمت خراسانم !

بیان‌حال درشعر مسعودسعد ـ دیگر ازویژگیهای مهم‌زیبائی به‌نظر کانت‌و **فلشین شا له** آنست‌که اثرزیبا باید دارای ویژگی «بیان حال» باشد.یعنی به‌بهترین وجهی حـال هنرمندوشاعر یاحال مردم رابیان می‌نماید وسخن مسعودسعد نیـز از چنین دستی است . اوحال زارورقت‌بار خودرا، دردخمه‌های هراس‌انگیزی‌به‌نام زندان بخوبی‌بیان‌می‌نماید. او روحیات خویش وروحیات هرزندانی نگونبختی راکه درغارهای مرگ وفراموشخانه هائی نظیرسود دهك‌ونای ومرنج دفن می‌شوند ، باروشنی وشیوائی شورانگیز وجانگداز ترسیم می‌کند ونمایش می‌دهد .

مسالهٔ بیان حال درزیباشناسی فرنگی تاحدودی همان چیزیست که بلاغت نویسان ماآن را «اقتضای‌حال» نامیده‌اند . آنان درتعریف وتوصیف بـلاغت وسخن بلیغ چنیـن نوشته‌اند : «سخن بلیغ آنست‌که به‌مقتضای حال باشد» یعنی حال گوینده یـامخاطب ، حال سخنوریاسخن گیررابیان نماید .

درمقابل **زیباشناسی روشنگرایانه** کلاسیك اروپائی که باهنر وشعر ایرانی بیشتر منطبق‌است زیباشناسی **بودلری** قراردارد‌که دربعضی‌از اصول‌درجهت مخالف‌زیباشناسی نوع اولست زیرا این‌یك برخلاف آن دیگری برپایه ابهام وغرابت و نامأنوسی استوار است ومیدانیم که‌غرابت‌ونامأنوسی‌درزیباشناسی اسلامی‌وایرانی‌ودرزیباشناسی‌روشنگرایانه ارسطو و کانت نه‌تنها مردود است بلکه نابودکننده زیبا وزیبائی‌هم‌هست . رواج وتکامل زیباشناسی بودلری مسیرشعر وهنر اروپارا تغییرداد وچیزی بنام‌هنرنووشعرنو ونقاشی‌نو بوجود آوردکه برخلاف آثارهنری وادبی قدیم روشن‌وواضح نیست و هنوزهم که هنوز است چنانکه باید جای خود را درجهان بازنکرده است.شاعران وهنرمندان پس ازبودلر که باید اورا **پدر شعرنو** درجهان نامید ، ازاوهم درخلق آثار مبهم قدم فراتـر نهادند بطوری‌که شعرونقاشی‌نوار وپاباشعار و نقاشیهای قدیم تفاوت فراوان پیدا کرد **واین نوع شعرونقاشی‌به‌ایران هم‌آمده است وازبسیاری‌از مواردکارش به‌ابتذال‌یایاوه‌گوئی ونامفهومی وگنگی کشیده است وبه‌این جهت شاخه‌گنگ شعر ونقاشی نو مورد توجه**

مردم قرارنگرفته است واز اشعار آزادونو معاصرفقط آنهائی جای خودرا بازکرده‌اند که معنیشان روشن بوده ودرمردم تأثیرداشته است نه‌شاخه مبهم آن زیرا گفتیم خمیر مایه شعرفارسی روشنی وفصاحتست .

معهذا شعرمبهم‌وغریب درقدیم‌هم سابقه دارد به‌این معنی که‌درمقابل‌شاخه‌سهل‌و ممتنع شعرفارسی که شرحش گذشت ، شعبه مبهم وپیچیده نیز به چشم میخورد مانند اشعار خاقانی وصائب وبیدل وبعضی از شعرهای **نظامی وامیرخسرو** وحافظ ازاین‌قبیلند این بیتها :

طاووس بین که زاغ خوردوآنکه ازگلو، گاورس ریزه‌های منقابرافکند . (خاقانی)

طبال نفیر آهنین کوس ، رهبان کلیسیای افسوس (نظامی)

سواد لوح بینش‌راعزیز ازبهرآن‌دارم که جان رانسخه‌ای باشد زلوح‌خال هندویت (حافظ)

نظرصائب دربارهٔ شعریادآور عقیده بودلر دربارهٔ زیبائیست زیراصائب هم مانند شاعر نامدار فرانسوی هواخواه «زیبائی غریب» و «معنی‌بیگانه» است :

دامن‌هرگل مگیروگرد هربلبل‌مگرد طالب‌حسن غریب‌ومعنی[1]بیگانه‌باش

اشعار مسعود سعداگرچه برپایهٔ زیباشناسی روشنگرانه ارسطوئی وکانتی است ، گاهی‌هم رگه‌هائی ازابهام وپیچیدگی وغرابت ، که‌اساس نظربودلر است ، درآن دیده میشود وبعضی از اشعار اوبه‌شعرهای خاقانی ونظامی و **ظهیر** وحافظ نزدیکست ولی‌این نوع آثار اوغلبه‌ندارد ومحدود است . ازمواردی که‌مسعود به سرودن این قسم شعر دست می‌زند بهنگامیست که شاعر ردیفهای مشکل‌اسمی راانتخاب می‌کند ویا استعارات ومجازات فراوان بکار می‌برد.ردیفهائی مثل «آتش وآب» و «قلم» و غیره :

زآب عارض دارد بتم ز آتش رخ ، نه بس شگفت بود بر صنوبرآتش وآب

چوآب‌وآتش راندسخن به‌صلح‌وبه‌جنک چگونه گنجدش اندر دوشکرآتش وآب

نکرد یاد من و یادگار داد مرا خیال آن صنم ماه منظر آتش وآب مانده دارد

---

1 ــ بزم‌اورا حسن وزیب‌نظم ونثرم هرزمان حسن وزیب لعبتان مانی وآزرگرفت

دل شعبده ها گشاده از فکرت جان معجزه‌ها نموده در انشا

هرلفظی از آن صورتی دلکش هربیتی ازآن چو لعبتی‌زیبا

ترویج *



آه سوزناك

شناخت هرکه تور ، از غیر تو چه‌باك دره ،
که عاشق تو ، دل از بغض و کینه پـاك دره !
تویار هرکسی باشی ، آسمون و چرخ و فلك!
روکله‌شم[1] که بچرخه ، دیگه چـه بـاك دره !
رقیب مگه ، ای ضعیفه ! بری چی هرجامره ،
هنوز ، هزار تاخاطر خواه سینه چـاك دره !
او نمدنه[2] کـه دلـم هر دقیقه، مثل‌سعت[3] ،
فقط بیاد تویه ، هـرچی تیـك وتـاك دره ،
دل مو جزغله [4] از آتیش غمه‌و ، کـم نیست ،
که مین[5] سینم [6] ، ایقد آه سوز نـاك دره !
مومشنسم[7]تور ، یـارب ، نه‌اوکه ازسرعجب،
به‌پیش خلـق توهـی پیشنی[8] بخـاك دره !

خانم بدری‌ترویج از زنان‌شاعرخوش‌ذوق معاصر که‌بزبان محلی‌خراسانی‌نیز نیکومیسراید.

۱ ـ روی سرش ۲ـ نمیداند ۳ـ ساعت ۴ـ سوخته ۵ ـ میـان ۶ـ سینه‌ام
۷ـ می‌شناسم ۸ـ پیشانی

حقیقت (رفیع)*



تلاش پارتیان (پهلویان) برابر یونانیان

(۴)

شهر صددروازه پایتخت اشکانیان

پایتخت مشهور دولت اشکانیان تیسفون بوده است، ولی این شهر بهنگامی پایتخت شد که دولت پارت تا دجله و فرات توسعه یافت. در اینجا بالطبع این سئوال پیش می‌آید که پس پایتخت پارت بالاخص کجا بوده است؟ در این باب بعضی اسم شهر اساك را برده اند و آن را با قوچان یا بجنورد مطابقت می‌دهند . برخی پایتخت قدیم پارت را شهر نسا می‌دانند. نیز شك نیست در موقعی که دولت پارت از مشرق بمغرب بسط یافت، شهر صددروازه چندی مرکز حکومت بوده و اهمیت داشته است . موقع این شهر را تاکنون نیافته اند . **هوتوم شیندلر** و **ویلیام جکسون** عقیده داشتند این محل باید کرسی ولایت سابق کومش (قومس) باشد ومیتوان آن را در ۸ میلی جنوب دامغان جستجو کرد ولی دکتر شمیدت از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ میلادی بخرج دارالعلوم فیلادلفیا در تپهٔ حصار دامغان به حفریات و کاوشهائی مشغول شد بدین قصد که شهر صد دروازه را کشف کند . وی درجنوب غربی دامغان ودرهشت میلی این شهر ،خیلی

---

* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مدیر عامل شرکت مؤلفان ومترجمان ایران از تاریخ نویسان محقق معاصر

کارکرد ، بی‌اینکه ازاین شهر اثری یافته باشد. ولی در تپه بزرگی ، درسه هزارگزی دامغان بکشف آثارتمدن مهم ماقبل‌تاریخ موفق گردید[1]. بنابراین تاکنون محل این‌شهر تاریخی معلوم نیست .

مطلب قابل‌توجه آنکه عقیدهٔ هوتوم شیندلرو ویلیام جکسون مبنی‌براینکه محل شهرصددروازه را کرسی ولایت سابق کومش (قومس) می‌دانند از هرلحاظ درست‌بنظر میرسد وهمانطورکه در شرح اسامی ایالتهای تابع دولت اشکانیان گذشت ، نواحی‌سمنان ودامغان بنام کمیسن (قومس) نامیده شده ونیزدرکتاب دررالتیجان نام قدیم قومس کمی زنا (کمسنا)ثبت گردیده است[2] محل این شهررا احتمالاً می‌توان باسه محل در کومش تطبیق داد :

۱ ـ بامحل تپه‌های حوالی قصبه‌کهلا یاعلاء (کی‌لی) در۹کیلومتری جنوب‌شرقی سمنان.درحال حاضر قصبه‌مذکور به‌زبان محلی **کی‌لی** نامیده میشودوتحریف‌کلمه‌کمیش یاکمی زنا به‌کی‌لی باگذشت تقریباً دوهزارو سیصدسال وتغییر الفاظ و کلمات بعید بنظر نمی‌رسد همانطورکه دراسامی ایالتهای تابع دولت اشکانیان آمد خوار گرمسارفعلی بنام خوآرن نامیده شده‌است وهم‌اکنون به‌زبان سمنانی که باقیمانده زبان پهلوی است آنرا خوآره می‌خوانند .

۲ ـتپه‌های جنوب‌قوشه‌واقع دربین راه شوسه سمنان‌به‌دامغان یعنی ۳۶ کیلومتری مغرب دامغان و۱۳۰ کیلومتری مشرق سمنان که به‌خرابه‌های کومش (قومس) معروف است وهم‌اکنون اهالی محل آن رابه همین نام‌میخوانند .

۳ ـ تپه‌های جنوب‌غربی شهرشاهرود بین دهملا وشاهرود .

مرحوم **اعتمادالسلطنه** ، درتاریخ دررالتیجان ، درباره شهرهکاتم پیلس (شهر صد-دروازه) پایتخت دوم اشکانیان می‌نویسد : «بعضی هکاتم پیلس راکه دامغان یا قومس باشد از ابنیهٔ اسکندر وپایتخت اشکانیان دانسته‌اند که بعد به‌ری‌وبه‌همدان‌وبه‌تیسفون منتقل شده‌است . معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده براین است که **اشك‌بن‌اشکان** ، شهرهکاتم پیلس را مسخر کرد وآنجا راکرسی متصرفات خود قرارداد و چون سکنهٔ این شهریونانی بودند برای استمالت وجذب قلوب آنان خودرا فیل هلن یعنی محب یونان خواند . بعضی ازمورخان یونان مثل **کنت‌کورس و پلوتارك وآرین** که غالباً به ضبط فتوحات **اسکندر** پرداخته‌اند می‌نویسند : درآن مکان‌که دارا بدست سرداران خودمقتول شد شهری بناکردند وآنرابه اسم‌آن پادشاه مرسوم نمودند . **ژوستن** گفته‌است : **دارارا** سرداران **او** درسارا یا (چارا) یا (زارا) به‌زنجیر بستند ، ازاین جمله برمی‌آید که‌دارا در پارت کشته شده است وقلعه دارا یادارا گز راکه **تیرداد** ساخته وپایتخت قرارداده تقریباً

درمقتل پادشاه هخامنشی بناشده‌است .

اسکندر بابل‌وشوش واصطخر وهمدان وری راکه ازبلاد معظم ایران بوده‌بگرفت، وبعد عازم اراضی پارت شد . یعنی دارا ازپیش بسوی باختر می‌گریخت واسکندر او را دنبال میکرد تادریکی از دیه‌ها بنام تارا یاچارا ولذا بدست سرداران کشته شد از آن پس اسکندر درشهری‌که حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی به‌عیش و استراحت پرداخت . اسم‌ایرانی این‌شهر معلوم‌نیست چه‌بوده است اما یونانیان آن را هکاتم پیلس می گفته‌اند . دراین‌شهر بودکه اسکندر درگنجینهٔ عطا بگشاد ومالی وافر به کلیهٔ همراهان وعساکر خود داد ونخستین‌بار لباس پادشاهان عجم‌پوشید وخود را به‌این هیئت به‌امرای‌لشکر نمود .اسکندر درپائیزسال ۳۳۰ قبل‌از میلاددرهکاتم‌پلیس‌اقامت‌کرد وبه‌استمالت‌مردم‌ایران‌پرداخت . »

طبق تحقیقاتی که بعمل آمده است ، پادشاهان پارت ، مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی ، که دراختلاف فصول سال ازشوش به‌پرسپولیس وازآنجا به‌اکباتان حرکت میکردند، زمستان را دربین‌النهرین وتابستان را درمادوپارت‌بسرمیبردند.پایتخت زمستانی آنان شهرتیسفون ، درساحل دجله ، مقابل سلوکیه و چندین میل‌پائین بغداد ، بود . اکباتان پایتخت وسطی وهکاتم پیلس (شهر صددروازه) پایتخت سوم آنان درسال شمرده‌میشد . ری نیز که سرراه مادعلیا وپارت واقع است، غالباً اقامتگاه آنان بودوشاید کاخهای شاهی نیزداشته است. بطور کلی طبق تحقیقات **کریستن‌سن دانمارکی** شهرصددروازه (هکاتم‌پیلس) درآغاز دولت اشکانیان قریب دوقرن پایتخت شاهان‌اشکانی بود . تااینکه تحولات تاریخی آنان را مجبورکرد پایتخت خودرا به‌تیسفون، بکناردجله انتقال دهند .۳

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتردراین‌مورد رجوع‌شود به‌تاریخ قومس تألیف‌رفیع صفحه۵۷ــ۴۶

۲ ــ تاریخ دررالتیجان جلدسوم صفحه ۶۲

۳ ــ ایران درزمان ساسانیان‌تألیف پرفسورآرتورکریستن سن‌دانمارکی ترجمه‌شادروان رشید یاسمی صفحه ۳۱



یارمن نبود

یاری که رفت ، درپی دیدار من نبود .
هرکس که بود ، بود ، ولی یارمن نبود !

مرغی که جست ، راز دل زارمن نجست ،
رازی که جست ، رازدل زارمن نبود !

روزی که رفت ، نامد وشامم سحر نداشت ،
عشقی که ماند ، شمع شب تارمن نبود !

پندی که داد ، پهنهٔ پندارمن نداشت ،
نقشی که بست ، نقشهٔ افکار من نبود !

اشکی که ریخت ، درغم هجران من نریخت ،
شمعی که سوخت ، سوخته در کارمن نبود .

خصمی که تاخت ، عرصهٔ میدان من ندید ،
رزمی که کرد ، چیره به پیکار من نبود !

سروی که رفت وسایهٔ مهرش زمن گرفت
همسایه ، بادرخت سپیدار من نبود !

✩ دوشیزه سپیده‌سامانی ازشاعران خوش ذوق و قریحهٔ معاصر

سهیلی خوانساری



بلوهر و بیوذسف

داستانی شگفت ـ کتابی نادر وعزیزالوجود

(۲)

نظام در دیباچهٔ ریاض‌الملوك تطعه‌ای بلیغ ودرخاتمهٔ کتاب قصیده‌ای غرا درمدح سلطان اویس از خودآورده است. قطعه بااین بیت آغازمیشود :

خدایگان سلاطین معز دینی‌ودین　　زهی زفرط سخای تومملکت معمور

وقصیده بدین مطلعست

هوای لعل توچون درنهاد کان‌آورد　　نسیم لطف‌تو درخاك مرده جان‌آورد

نظام درسال ۷۶۸ ﻫ که کتاب راترجمه کرده وبیست‌وهشت سال داشته از ندیمان خاص سلطان اویس شده‌وبطوریکه ازعبارات دیباچه‌کتاب مستفاد میشود ، درآغازجوانی وی بخواندن کتب نوادر وامثال شوق وذوقی وافرداشته وخواسته است کتابی درامثال بنگارد اتفاقاً دربغداد بمطالعهٔ کتاب سلوان المطاع توفیق یافته آنرا با تصرفاتی چند بکسوت زبان پارسی درآورده بنظرسلطان اویس رسانده وبحسن‌قبول پذیرفته شده واودر سلك ندیمان خاص قرارگرفته وپس از سالی چند آنرا تمام کرده وخاتمتی برآن افزوده

---

* آقای احمد سهیلی خوانساری سرپرست کتابخانه ملك، ازشاعران ونویسندگان محقق وهنرشناس گرانمایهٔ معاصر.

است وآن کتاب دارای یک دیباچه ومقدمه وپنج باب ویک خاتمه میباشد . نظام در خاتمهٔ ترجمهٔ سلوان المطاع نوشته است: «دراین روزگار که زمام حل وعقد وقبض وبسط ممالك اسلامی درقبضهٔ تسخیر پادشاهی کامگار ودولتیار نهاده وهوالسلطان الاعظم شیخ اویس بهادرخان ،چنین گوید بندهٔ کمینه نظام که ازاوان صبی داغ تربیت واختصاص آن حضرت یافته است وبیك نظر پادشاهانه از قرناء خویش بقدم تقدم پیش افتاده بدین حضرت تقرب جسته وکتاب سلوان المطاع را ترجمه کرده ودیباچهٔ آن در بغداد درسنهٔ ۷۶۸ ثمان وستین وسبعمائه بغزعرض همایون رسانیده شد وتعویقی که از آن تاریخ تا این غایت واقع شد موانع ایام وشواغل روزگاررا درآن باب تصرفی هرچه تمامتر بود دراین وقت این نوباوه ازکتم عدم بمکمن ظهوررسید مرزبان نامه وقرائدالسلوك راتلوی میمون نهاد». سبك انشاء ریاض الملوك بشیوهٔ جهانگشاهی جوینی ومرزبان نامه متکلفانه نگارش یافته کما اینکـه بلوهروبیوذسف رانیز بسیارمتکلف نوشته است.

سلطان اویس بن شیخ حسن بزرگ درسال ۷۵۹ ﻫ پس ازدرگذشت پدربرتخت سلطنت عراق عرب جلوس کرد وبآذربایجان آمده باپسر **جانی بیك خان** حاکم آنجا جنگ کـرده فاتح شد . لکن پس از بازگشت ببغداد **سلطان اخی جوقی** که جانی بیك خان را حمایت میکرد بتبریزآمده آنجارا متصرف شد اما سلطان اویس دیگربار لشکر بآذربایجان کشیده بااخی جوقی جنگ کرده اوراکشت وهفده سال بالاستقلال درآنجا سلطنت کـرد و در سال ۷۷۵ ﻫ دارفانی را وداع گفت وتنها پادشاهیست که ازمرگ خویش خبرداده است .

سلطان اویس را پادشاهی لطیف طبع وکریم وهنرمند وهنرپرور وصف کـرده‌اند و دربارش همواره مجمع فضلا وشعراو دانشمندان بوده است . گویند وی **استادعبدالحی** نقاش مشهورست .

سال اتمام ترجمهٔ سلوان المطاع بدرستی معلوم نیست لکن ازسال ۷۶۸ ﻫ که دیباچهٔ کتاب نگارش یافته تاسال درگذشت سلطان اویس یعنی سنهٔ ۷۷۵ ﻫ هفت سال گـذشته و تعویقی که نظام بدان اشارت کرده است معلوم نیست چندسال میباشد لکن بطورقطع دوسه سال پیش ازوفات سلطانست .

باری نظام درسال ۷۶۸ بیست وهشت ساله بوده پس ولادتش باید حدود سال ۷۴۰ ﻫ باشد.دردیباچهٔ بلوهر وبیوذسف نوشته است :

چون پنجهٔ عمر درپنجه پنجاه سخت شد وپای طایرزندگانی بشست درافتاد دانستم که روزگار عزیز بباطل صرف شد وایام گرامی ببازیچه سپری گشت وخلاصه عمر گذشت ووقت کوچ نزدیك رسید» پس هنگام تلخیص بلوهر وبیوذسف سنین عمرش نزدیك بشست

بوده واین کتاب میان سنوات ۷۹۰ و ۸۰۰ اختصار گردیده ونظام پس ازاین کتاب مقامات حریری (**ابی‌محمد قاسم بن‌علی‌حریری متوفی ۵۱۶**) رابنام سلطان احمد درسال ۸۰۱ ه ترجمه کرده وبطور قطع پس‌از این سال مدتی درقید حیات بوده است .

نظام دراین کتابها سخن رابحد اعلای کمال رسانیده ودرتزئین و ترصیع کلام و بکاربردن لطایف وصنایع ادبی وانواع تشبیهات وکنایات و اصطلاحات و شواهد نظمی استادی بکاربرده وپیداست جامع کلیه فنون ادب بوده واحاطهٔ اورا بادبیات عرب باثبات میرساند.

اکنون سطری چند ازریاض الملوك رادر اینجا آورده‌وانگاه خلاصه‌ئی ازمتن بلوهر وبیوذسف رانقل میکنیم که خوانندهٔ گرامی راانموذجی باشد :

حکایت ـ یکی ازملوك بصحبت حکیمی رفت و گفت مرانصیحتی کن حکیم گفت یاددار نگاه دار سخت‌دار گردکن بخور ببر بپوش بردار بده بستان گفت ای حکیم الفاظ معلوم گشت اما معانی درحجاب تواریست اگر مزید کشفی فرمائی حاکم باشی حکیم گفت یاد دار خدارا نگاه داروفا را سخت داردین را گردکن علم بخورخشم ببرازهمنشین بدبپوش عیب‌برادر مسلمان بردارجور ازضعیفان بستان بهشت‌جاودان .

چنانکه نوشتیم چنیش از سلاطین باستانی هندبود و منزلتی رفیع ومملکتی‌وسیع داشت لکن‌مردی مستبدوخود رای وبعیوب خود نابینا وبدخو وازطلب سعادت اخروی غافل وبلذات وشهوات دنیا مفتون ودرجمع مال ازهمهٔ پادشاهان زمان‌خود پیشی گرفته وازنصیحت نیکخواهان دین داروپند وموعظت زیرکان هوشیار روی برگردانده بود . روزوشب درپی کام دل وسال وماهش مصروف جمع مال وزروسیم و همواره از یاد حق غافل میزیست . باحکما ودانشمندان دشمن بود ودرنفی اهل‌حکمت وارباب سدادوعفت که عیش‌غافلان رامنغص مینمودند سخت‌کوشابود. درفسق‌وفجور شایق واهل مملکتش در ملاهی بااو موافق بودند. چنیش که هرچه میخواست فراهم میساخت فرزند داشت لکن از پسر محروم بود واین آرزو درباغ دل‌اوهزار درخت‌غم کاشته بود . شبی[۹] درسرای‌یکی ازززنان حرم که ازهمه گرامی‌ترودرپارسائی‌وعفت وحسن سیرت وصفت ازهمه نامی‌تر بود رفت وچون زن ویرا متفکر وساکن‌دید باتواضع‌وتملق آرام پیش‌رفته وباادب سبب‌سکوت وغم اورا پرسید . شاه‌علت بازگفت . زن چون ازدین‌حق باخبر و دلش بنور هدایت و توحید منوربود ضلالت‌شاه واطرافیان اورامیدانست لکن جرأت اظهار نداشت با چرب زبانی ونرمی بشاه‌گفت‌که چاره اینکار بدست‌خلق‌ممکن نیست وگشایش این بندجزبیاری خدای برنمیآید صواب اینست‌که من‌وتو غسلی‌بشرط آوریم وبآئین دین‌خود بساطعبادت بگستریم وروی بقبلهٔ امیدآوریم وخدای‌یکتا راستایش کنیم ونذرهای خوب وعهد های

نیکوبجای آورده وبه‌نیاز واخلاص این آرزورا ازایزد بخواهیم باشد که گل امید بشکفد. شاه اگرچه مست شراب غفلت بود دانست که تدبیرهمینست ودرمان دردجزاین نه . چنان کرد وطاعت بجای آوردند تاپاسی ازشب بگذشت وچون بازن جمع آمد ، زن آبستن شد وپس از نه‌ماه پسری آوردکه بجمال اودرآن عهد چشمی ندیده بود . شاه را گل سعادت برگلبن دولت بشکفت وهردو عهود ونذورخویش وفاکردند . شاه بفرمود درتمام شهرها آذین بستند وهرکجا حکیم وناسکی [1] یابند باسیلی صورت وی نیلی کنند که عیش اهل فسق رابا وعظ خود منغص نگردانند . مردم یکباره سردرفسق و فجور ومعاصی نهادند و بلهو ولعب روی آوردند ...

سپس چنیش بفرمود تامنجمان واخترشناسان واثق حاضرآیند وطالع مولود بیرون آورند . منجمان باتفاق بنشستند وبعداز فحص گفتند این مولود مدتی مدید ازعمر بهره یابد ودربسط وقدرت بجائی رسدکه هیچ پادشاهی بدونرسد و پیش پادشاه بدین بشارت اشارت کردند ودرین بیان یك زبان شدند مگریکی ازایشان که درین علم ازهمه پیش بود و مهرسکوت برلب وزبان زده بود . ملك سبب خاموشی ازاو پرسید واو گفت آنچه این جمع ازبلندی نام وبزرگی شان ووفور حشمت و جاه این مولود گفتند صحیح است لکن براین معنی باید مسأله‌ئی اضافه کرد که این کودك در وفورحکمت وعلوهمت ودین ودیانت وپارسائی ومکارم اخلاق سرآمد خواهدبود وزائجهٔ طالع مولود درپیش جمع نهاد ودلائل صحت دعوی که برهمه پوشیده بود برگشاد . منجمان بردرستی دعوی اومقرآمدند . اما ملك ازاین اخباردلتنگ شد ووجود وعدم کودك رایکسان گرفت و گفت پنداشتم که خلفی یافتم ودودمان راازوشرفی حاصل میگردد وانگاه منجمان را تشریف داده بخشنودی مرخص کرد وخود درزاویهٔ غم‌واندوه نشست وکینه حکما ونساك را بدل گرفت . ملك یکی ازنزدیکان که خدمتگاری کاردان بود و هرگاه مهمی پیش میامد با وی مشورت میفرمود طلب داشت تادرباب کارحکما ورای نساك بااومشورت کند . لکن فرستادگان چنیش ویرا نیافتند . نخست پادشاه پنداشت برای انجام کاری از دربار بیرون رفته است ولی بعداز چندروزکه صبرکرد گفتنداو ازلباس دنیا برهنه شده واموال خویش رابخشیده وبازن وفرزند وداع کرده وجامهٔ زهادونساك پوشیده و بطاعت و عبادت مشغول شده ، این خبر برپادشاه سخت گران آمد بفرمود اورا طلب داشتند ملك ویرا در هیأتی که گفته بودند بدید زبان نفرین بگشود وگفت ای برگشته بخت این چه هوس و دیوانگیست که کردی ؟ بردرگاه مااز جمله خواص بودی چرا خودرا در معرض فضایح افگندی و از کام وناز وزن وفرزند کناره جستی ؟

ناسك چون حق خدمت قدیم داشت ملك ویراغضب نکرد وزجر نداد واجازدادت گناه‌کرده را دلیلی بیاورد . ناسك سخن‌آغازکرد وگفت چون دودعوی متعارض‌پیداشود حاکمی عادل باید تاداوری‌کند وفیصل دعوی ایشان دهدوحق ازباطل جداگرداند ودر این مملکت داوری‌نیست که این معنی از او توقع توان داشت . پس ناسك داورانی که دربدن انسان موجودندشرح دادوماهیت وحقیقت آن سه‌داور را دروجود انسانی بپادشاه عرض‌کردوپس ازبیان مقدمه وذکرخواص خمسه ظاهری وباطنی وقوای‌انسانی ومراتب ودرجات عقل وخطا وصواب احکام داوران نفس‌انسانی والتماس ناسك از ملك تا بحکم داور عقل‌راضی شده جواب دعاوی رااز او استماع نماید وبالاخره زبان نصیحت گشوده پادشاه را چنانکه باید پندواندرز میدهدلکن ملك ناسك راغضب نموده خطااز وی گرفته واعتراض مینماید وناسك ضمن‌جواب حکایات وقصصی برزبان‌رانده واهل دنیارا درافراط وتفریط وحدوسط نکوهش کرده وانگاه دراثبات صانع وصفات او دادسخن داده و برای وحدت باری‌تعالی دلائلی میآورد.سپس درنعت انبیاء وصفت بهشت ودوزخ سخن‌گفته و غلط اصحاب افراط وتفریط واصول اخلاق را بتفصیل شرح داده است . در اینجا سخن ناسك تمام‌میشود وملك‌برناسك غضب‌کرده واو را ازمملکت اخراج میکند و درتربیت بیوذسف اهتمام میفرماید .

بیوذسف پس از سالی‌چند چون بکمال عقل‌ودانش رسید بتماشای شهرسولابط رفته احوال نساك وحکما راتفحص کرد.

---

۱ ـ ناسك صاحب شریعتان کفرهٔهند که مذهب طبیعیه دارند و بعربی عبادت کننده را گویند .

دانش

بهر جا که دانش بود ارجمند ‌ ‌ ‌ بود تاج شاهی درانجا بلند

بخود ویژه دارد شه اگاه را ‌ ‌ ‌ که دانش بودپاسبان شاه را

جهان را ز باران اردیبهشت ‌ ‌ ‌ سزاوارتر،شاه دانش سرشت

ادیب پیشاوری

دکتر شفیعی*



سخن ناصر خسرو

از نظر سبک و دستور زبان

دیوان

-۴-

۹- تشدید (بیشتر در حرف آخر هجای اول کلمه) ۱:

بگذارش تا بدین همی **خرد** — دینار مزور و حطامش را !

بحجت گوی ای حجت، سخن با مردم دانا — که مرد جوهری **خرد** بقیمت لؤلؤ و مرجان

چیزی بگران هیچ خردمند **نخرد** — هر گه که بیابد به از آن چیز بارزان !

هرچیز رابها و خطر سوی مردم است — دنیا وسیم و **زر** بدو پربها شده است

نه هر آن چیز که او زرد بود زر باشد — نشود **زر** اگر چند شود زرد زریر !

هر کونه پیش عقل رهی کرد **حس** را — او بیگمان زدین وزدانش جدا شده است

مانده همیشه بگل اندر درخت — بازروان جانوران **چپ** و راست !

تو مر گوی راچون نهی پیش و پس ؟ — تو مر گوی راچون نهی **چپ** وراست ؟

ازبهر گفتگوی زکار جهان و خلق — گفتند گونه گون ودویدند **چپ** وراست!

---

*آقای دکتر محمود شفیعی برندهٔ جایزهٔ سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴، ازپژوهندگان دانشمند معاصر .

نکویی سنگ مغناطیس ، آهن چون کشد باخود ؟
سرب [2] الماس را **برد** که این حکمت زبردارد

فتنه چه‌شدی چنین بر این خاک ؟ — **یکی** بر کن [3] سوی **فلك** سر !
جان وتن تو دو گوهر آمد — **یکی** زیرین ، یکی فرودین
یکی سوی دوزخت همی خواند — **یکی** سوی عز ونعمت مینو !
یکیت گوید : **یکی** بعمر کم نشود — زخلق ، تا ننشیند بجای او دگری
من باتو سخن نگویم ایراك — **کری** تو و رهبر تو کرتر !
زین کورو **کر** لشکر بیزاری — گر بر طریق حیدر کراری !

خمیده گشت و سست شد آن قامت چو سرو
بی‌نور ماند و زشت شد **آن** طلعت هژیر [4]

هنگام خیر ، سست چونال خزانی‌اند — هنگام **شر** ، سخت چو سدسکندرند !
شر است جمله دنیا ، خیراست‌دین همه — این **شر** بازداشتت از خیر ، خیرخیر [5]

اصل شر است این حشرکز بوالبشر زادو فساد
جزفساد و **شر** هرگز کی بود کار حشر [6]

جفت‌خیراست خرد زوستم وشر مخواه — خیره مرآب روان را چه‌کنی سربفراز ؟
درمزرعهٔ معصیت و **شر** چو ابلیس — تخم بزه وباربد و برگ وبالی !
بزیر آتش اندیشه زاد باید پخت — زعلم **حق** زبان را زمام باید کرد
من نگیرم ز **حق** بیزاری — اگر ایشان ز **حق** بیزارند !
ازحق بجز از **حق** نزاده‌است‌ونزاید — وین قاعده زی‌عقل درست است و مقرر
بشنوپند ، بدین‌اندر و بر**حق** بایست — خویشتن کژمکن وخیره چوآهومگراز [7]
ازهرچه سبوپرکنی‌از **سر** و ز پهلوش — آن چیز برون آید و بیرون دهد آغاز [8]
گرنخواهی‌رنج گر از گرگنان [9] پرهیز کن — جهل **گر**است ای‌پسر پرهیز کن‌زین‌زشت گر !
گری است این جهان بمثل زیرا — بس ناخوش است و **خوش** بخارد گر !
برآمد سپاه بخار از بحار — سوارانش پر **در** کرده کنار !
اگرقیمتی **در** خواهی که باشی — بآموختن گوهر جان بپرور
نه‌همی بینی کاین چرخ کبوداز برما — بسی‌از مرغ سبك‌پرتر و **پرنده** تراست !
پرنده زمان همی خورد مان — انگور شدیم و دهر زنبور !
روی گلنار چوبزداید قطره شب [10] — بلبل از گل بسلام **گلنار** آید
پر از چین شود روی شاهسپرم — چو تازه شود عارض **گلنار** !

روی به علم وبه **دین** کن زجهان
کاین دوبدوجهانت [10] بختیار کند !
نه طاووس نر از وشی **پر** دارد
نه از سرخ یاقوت منقار دارد ؟
نه در **پر** ومنقار رنگین ، سرشته
چوگل مشك خر خیز [11] وتاتار دارد ؟
معذرت حجت مظلوم را
رد مکن یارب و بشنو دعاش

چونزکلش جزو سازد ریگ نرم آید ز سنگ
چون ز جزوش **کل** سازد خاك را خاراکند!

وین کهن گشته ، گنده پیر گران
دلها میچگونه بربـاید ؟
یك گوهر **تر** نام او بحر
یك گوهر خشك نام او بر
وزین خیمه معلق [10] بر **نپرد**
اگر بازی است از اندیشه بازی
همان شخ کش حریری بود گرته
همی از **خز** بربندد ازاری !
مردم نادان بسان گرسنه گربه
گاه بنالد بزار [12] وگاه **بخرد** [13]
تاش همیخوار داری و ندهی چیز
از تو چو فرزند مهربانت نبرد !
راست‌که چیزی‌بدست‌کرد [14] وقوی شد
گر تو بوی بنگری چو شیر **بغرد**

۱۰ ـ مطابقت صفت وموصوف یامسندالیه ومسند :

از ایراسزا نیست اسرار حکمت
مراین **بیفساران بیرهبران** را !
انبیا اندبدان‌گاه‌که **پیران** و کهول‌اند
حکماند ازآنوقت که **اطفال** وصغارند!
خلق یکسر **بت‌پرستان** گشته‌اند !
جانهاشان چون شمن بتشان بدن !
وگر آرزوتست **کآزادگان**
تورا **پیشکاران** شوند و خدم ...
سخت‌بی‌پشت **بوندو** ضعفا ،قومی
که تو پشت سپه و قوت ایشانی !
گرتو را **یاران،زهاد** و بزرگانند
چون تو برسیرت و برسنت دیوانی ؟

۱۱ ـ مطابقت‌عدد ومعدود :

در آشیان چرخ **دومرغان** زیرك‌اند
کاندر فضای ربع زمین‌دانه میخورند !
چه‌اند این لشکر تازنده هموار [10]
که‌اند این **هفت‌سالاران** لشکر ؟
گویی کاین فعل در **چهار طبایع**
هست فروزنده طبع از انجم و گردون

۱۲ ـ اتباع :

گررحمت خدای نبودی وفضل او
افکنده بود مکرتو در **جوی‌وجر** [15] مرا
به**جروجوی**چرامیدوی بروزوشبان [16]
وگرنه معده همی مرتو را بجر دارد ؟
تو را آرزوها چنان چون همی
چو کوران **بجروبجوی** افکند

جنبید نرم نرم و ببارید بردلم   باری که زوپسنده بشد کاروبارمن[۱۵]
ناید ز جهان هیچ کاروباری   الا که بتقدیر و امر باری

۱۳ - مسندوضمیر جمع برای اسم جمع :

سخت بی‌پشت بوند وضعفا ، قومی   که توپشت سپه و قوت ایشانی !

۱۴ - فعل بعداز فعل را گاهی مصدرآورد :

خدایا راست گویم فتنه از توست   ولی از ترس نتوانم جغیدن !
لب و دندان ترکان ختا را   نبایستی چنین خوب آفریدن
که از دست لب و دندان ایشان   بدندان دست ولب باید گزیدن!
بحکمت شایدت مرخویشتن را   هم اینجا دربهشت عدن دیدن !
نمی‌آری زنادانی فکندن   گلیم خر بوعدهٔ خز ادکن
دیو بالشکر فریشتگان   ایستادن بحرب کی یارند ؟

۱۵ - عطف مفرد بجمع :

لاجرم ازخلق جزکه مست وخسان را   بردراین مست برنه جاه ونه باراست!
چون نجویی حکمت اندرکژدمان و مار صعب
وین درختانی که برگ و بارشان جزخارنیست
که حکیمان جهانند درختان خدای   اگراین‌خلق‌همه خاروخسان‌اندوقماش!
بگویند باتو همان ، مورو مرغان   که گفتند از این پیشتر باسلیمان
چوخوشه نسترن[۱۰] پروین درخشنده بسبزه بر
بزروگوهران آراسته جوزا چو دارایی !

۱۶ - مسندجمع برای مسندالیه مفرد :

دیو با لشکر فریشتگان   ایستادن بحرب کی یارند ؟
خویشان تو اند جانور پاک   زیراکه تو زنده‌ای چوایشان !

۱۷ - ضمیرمفرد برای جمع اسم :

ز دیوان زرق و دستانشان نخرم[۱۷]   که زیر دست من هشتش سلیمان
علما راکه همی علم فروشند بجهل   پروبالش چوعقاب‌وبحریصی‌چوگراز

۱۸ - فعل‌جمع با«هر» صفت مبهم :

زبیم تیغ تو چون بگذری بآذرودی   زره بروی خود اندر کشند هرشمری!

۱۹ ـ آنکه بجای آنان که درجمع :

همکان برخطرند آنکه مقیم اند وگر / ره نیابند سوی باخطران بی‌خطراند

من‌به‌یمکان ببیم و خوار و بجرم [۱۸] / ایمن اند آنکه دزدومی‌خوارند!

وآنکه زنار بر نمی‌بندند / همچو من روز وشب به تیمارند

۲۰ ـ هرکه بامسند جمع :

سخن خوب بیاموز که هرکه از همه خلق [۱۰] / سخن خوب ندارند همه بی هنرند

دنباله‌دارد

---

۱ ـ گاه علاوه برتشدید زاید ، برای وزن وتقطیع شعرباید آخر کلمه را کسره همداد ۲ ـ این‌کلمه هم‌بارای مضموم آمده است وهم بارای ساکن ۳ ـ یعنی ببالابر ۴ ـ نیکوو پسندیده ۵ ـ قید باترکیب‌تکراری مخفف ۶ـ یعنی گروه ، جمعیت ۷ ـ گرازیدن بمعنی باناز رفتن‌است ۸ ـ یعنی تراوش ۹ ـ گرگن مخفف گرگین ، صفت ترکیبی ازگر ۱۰ ـ ازموارد تخفیف کلمات ۱۱ ـ خرخیز یاقرقیز نام قبیله‌ای ترك است واسم شهری بنام آن قبیله ۱۲ـ مخفف بزاری ۱۳ـ ازمصدر خریدن بمعنی خرخر کردن ، خروپف زدن ۱۴ـ بدست کردن یعنی بدست‌آوردن ۱۵ـ دراین دومثال اگرچه جروبارمعنی مستقل‌هم دارند ولی دراینجا آن معانی منظور نیست وترکیب از اتباع مزدوج است ۱۶ـ یکی ازشواهد عطف مفرد به‌جمع ۱۷ ـ یکی دیگر ازشواهد مشددآوردن کلمات برای وزن شعر ۱۸ـ دراین مصراع ممکن است ببیم وبجرم صفت مرکب باشند مانند بنام وبخرد ونیز میتوان خوار رامخفف خواری دانست .

رفقای آدمی با فلك

اگر نوش‌تو ، زهرکرد ، این‌فلك / بدانش ،توزهر فلك ، نوش‌کن.

وگر دوش ، از تو ، بغفلت‌ربود، / بکوش،وازامشب،یکی دوش‌کن.

حکیم‌ناصرخسروقبادیانی ـ قرن دهم

سعیدی*



اقتباس از کتب ومجلات معتبر خارجی

علت حقیقی فساد وریشه جنحه یا جنایات افراد بشر در کشورهای مختلف وراه‌های جلوگیری یا تخفیف آنها

(۲)

بطور خلاصه ، درعصر مادرزندگانی بسیاری از خانواده‌های یک کشور ، بعلل گوناگون ، اختلال پیدا شده است بعضی ازپدران ومادران ، مسئولیت تربیت فرزندانرا از دوش خود برداشته وآنان‌را رهاکرده‌اند . درنتیجه کوچکتران برای بزرگتران حرمت وعزتی قائل نیستند همچنین نسبت بقوانین و مقررات کشور عملا توجه واعتنائی ندارند وبرای خوشبختی وسعادت خانواده یا میهن خود همکاری نمیکنند وغالبا در فکر تجاوز بحقوق دیگران هستند . بسیاری ازخانواده‌ها تاکنون نتوانسته‌اند اختلافات خانوادگی را برطرف ونواقص تربیتی خردسالان ویا جوانانراکه درخانواده‌ها ریشه گرفته است رفع نمایند مسجدها وکلیساها وانجمنهای مذهبی وروحانی هم باوجود موعظه های تربیتی و تبلیغات دینی موفق نشده‌اند اقدامی مؤثرومفید برای راهنمائی جوانان سرکش وهوسران انجام دهند وآنان را درامور زندگانی انفرادی یااجتماعی هدایت کنند . بیشتر اطفال در خانواده‌ها واغلب جوانان درآموزشگاه‌ها تربیت صحیح پیدانمیکنند و براههای ضلالت

* جناب آقای احمدسعیدی معاون سابق‌وزارت فرهنگ‌وسرپرست سابق محصلین‌ایران دراروپا وآمریکا ، ازرجال دانشمند وصاحبنظر معاصر .

وگمراهی افتاده‌اند وبعضی ازآنها گاه‌بتخلفات کوچك یابزرگ دست‌میزنند .

اخیراً دریك مجلهٔ معروف آمریکائی نوشته شده است‌که درزمان ما مـردم کشور ژاپن ازلحاظ اطاعت بقوانین ومقررات کشوری ورعایت حقوق دیگران و درنتیجه کمی وقوع جنحه یاجنایات کوچك یابزرگ مـورد رشك وغبطهٔ شهربانیهای سایر کشورهای صنعتی دنیا قرارگرفته‌اند ودرنتیجه تحقیقات دقیق اهل فن معلوم شده‌است که‌پیوستگی روحی واخلاقی مردم آن کشورنخست‌درخانواده‌ها وبعد درمدارس واجتماعـات ، نسبت بکشورهای دیگر، بهتر وبالاتر است زیرابیشتر مردم ژاپن مراسم ادب درباره بزرگتران واحترام بسنت‌ها وعادات قدیم وقوانین ومقررات کشوری را عملاوبدقت رعایت‌میکنند واین نکته های مهم را پدران ومادران درخانواده‌ها وآموزگاران در مدارس و استادان دردانشگاهها درمغز خردسالان وجوانان رسوخ میدهند .

دوم ـ نارسائی قوانین ومهمتر ازآن سستی وضعف دراجرای کامل‌آن دربارهٔ کسانی که مرتکب جنایت شده‌اند .

دادستان کل سابق دیوان‌عالی‌کشور آمریکا نوشته است وقوع جنحه یاجنایت‌علل گوناگون دارد اما باید یقین‌کرد درکشورهای صنعتی جهان علت‌اساسی یا تکرار آنها از طرف بعضی ازافراد یك‌جامعه سستی جریان‌کشف یاعدم اقدام سریـع در تعیین مجـازات کامل مطابق قانون یاارفاق دربارهٔ مرتکبین‌است. درخیلی ازکشورها جنایتکاران‌دستگیر وبازداشت‌میگردند اماچندی نمیگذردکه درمعابر یاخیابانها دیده میشوند . بسیاری‌دیگر دستگیرمیشوند اماهرگز کارشان بدادگاهها ومحاکمه کشیده نمیشود . ازکسانی هم کـه محاکمه میشوند عدهٔ‌کمی زندانی میگردند . بسیاری هم‌که زندانی شده‌اند مدتی پیش‌از تمام شدن مدت‌مقرر درقانون آزاد میگردند . جرم‌شناسان آمریکائی مطابق آماری که برداشته‌اند میگویند : ازتمام جنایتکاران مهم درآن کشور تقـریباً ۱۲ درصد بازداشت میشوند وازآنان فقط شش‌نفرمحکوم میگردند وازاین عده‌هم یك درصد بزندان‌می‌افتند . جریان رسیدگی بامورجنائی ومحاکمه جانیان در دادگاهها بسیارکند است . از آنرو از وقوع جنایات یاتکرار آن جلونمی‌گیرد درنتیجه جنایتکاران یقین کرده‌اند هیچگاه بتمام مجازات مقرر درقوانین محکوم نخواهند شد ویاپس ازچندی اززندان آزاد میگردند. در کشور آمریکا بیش‌از نیمی ازکسانیکه مرتکب جنحه یا جنایت شده‌اند سوابق جـزائی داشته‌اند وپس ازتحقیق معلوم‌شده است بعضی ازآنان چند مرتبه بازداشت شده بودند . بسیار اتفاق افتاده است‌که یکنفرمرتکب دزدی مشروب از یك دکان مشروبفروشی شده وبامعرفی ضامن یاکفیل آزادگردیده ودرانتظار رسیدگی درداد‌گاه بوده است اماچندروز

بعد همین‌شخص مرتکب دزدی دریك خانه‌یا بناهای بزرگ دیگرشده وبادادن تعهدنامه مبنی برپرداخت وجه‌الضمان تاروز محاکمه آزاد شده است و چون درتاریخ مقرر در دادگاه حاضر نشده حکم دستگیری اوصادر وچندروزی در زندان میماند سپس در تاریخ مقرر دردادگاه حاضر وپس ازرسیدگی بکاراو ازطرف دادگاه حکم‌تعلیقی برای مدتی‌علیه اوصادرگردیده اوپس از تمام شدن مدت‌تعلیق درحالیکه باکارد مسلح بوده بجبرو عنف بیك‌زن نجیب وعفیف‌تجاوز کرده است. مطابق اظهارات طنزآمیز جمعی ازمردم‌اجرای قانون وعدالت دربسیاری ازکشورها برای جلوگیری از وقوع جنایات وتخلفات ازآغاز تعقیب مجرمان ودستگیری آنان ورسیدگی دردادگاهها تاروز محکومیت وآزادی آنان مانند درب ورودی بعضی ازعمارات بزرگ است که دائما ومرتب بدورخود میچرخد و همواره چندنفر در آن دروارد میشود وجمعی دیگر از آن بیرون می‌آیند .

باببیان مختصری‌که دراین مقاله ذکرشد باید یقین کرد وقتی حقیقتاً ارتکاب جنحه یاجنایت درکشورهای مختلف نابود میشود یالااقل تخفیف پیدا میکند که آغاز تعقیب مجرم ودستگیری او ورسیدگی دردادگاهها تا صدور حکم وبزندان افتادن و باقی ماندن درآنجا باکمال بیغرضی وبدون تأثیر شفاعت‌واعمال نفوذ متنفذان وکوچکترین ارفاق و ترحم برای تمام مدت مقرر درقانون بانهایت دقت و سرعت انجام پذیرد . بطوریکه در عمل معلوم گردیده است اگرکسی یقین داشته باشد در نتیجه ارتکاب جنحه یا جنایت و ثبوت آن دردادگاهها بماندن درزندان درتمام مدت مقرر درقوانین محکوم خواهدشد و از ادامهٔ حیات طبیعی وآزاد محروم‌میگردد احتمال وقوع جنحه‌یاجنایت‌کمتر خواهدشد.

اکنون باید دید محرك باطنی وذاتی بعضی از افراد نوع بشر در ارتکاب خلاف یا جنحه وجنایت چیست ؟ مطابق گفته خداوندکه بوسیلهٔ پیمبران وبزرگان دینی بما رسیده است درهرکشور روح خبیث شیطانی وگمراه‌کننده‌ای وجود دارد که بسیاری از آنان راهفسادها میفریبد وبارتکاب خلافها وجنایات میکشاند . مطابق ثبت‌وقایع‌اساطیری وتاریخی ازحدودسی‌هزار سال‌پیش جنایات وفسادها در میان نوع بشر شایع‌شد بطوریکه اکثرمردم گرفتار ودوچار وسوسه‌های شیطانی برای رسیدن بجاه یا مال بیشتر و انتقام گرفتن‌ازدیگران واجرای‌هوسهای‌نفسانی خود بودند وهمه‌عذاب‌میکشیدند ورنج‌میبردند. درکتب دینی ملل‌مختلف ذکرشده است که‌فساد اجتماعی درعهد **نوح** پیغمبر باندازه‌ای زیادشدکه دریای غضب الهی بجوش وخروش آمد بطوریکه همهٔ مردم آن عصر بجز نوح پیغمبر وخاندان اوبهلاکت رسیدند. اما بعدهاکه نسل بشردوباره بوجود آمدوزیاد شد ، روح شیطانی هم باز هویداگشت وکار همیشگی خود را آغاز نمود و برتسلط خود برنفوس مردم افزود چنانکه امروزهم‌هرکس درزندگانی خود کم‌یابیش تادم‌مرگ بهمین

وساوس شیطانی واهریمنی دوچار هست.

دام سخت‌است‌مگریارشود لطف‌خدا ‏ ‏ ‏ ورنه انسان نبرد صرفه زشیطان‌رجیم

درعصرماهم درتمام کشورها فساد وارتکاب جنحه یاجنایت کم یابیش وجود دارد وروزبروززیادتر شده است درصفحات روزنامه‌هاومجلات هفتگی‌وماهانه هرروزمیخوانیم که دربسیاری ازکشورهای جهان امروز فسادهای اجتماعی وارتکاب جنحه وجنایت روزافزون شده است بطوریکه دولتها واکثرمردم از این بابت برای زندگانی حال و استقبال خودنگران ومضطربندودرمقام‌چاره‌جوئی‌وعلاج‌برآمده‌اند، دانشمندان‌روانشناس وعلم‌الاجتماع معروف اتفاق‌نظردارندکه محل‌تربیت‌صحیح واساسی افراد جامعه‌یك‌کشور درسه‌جا قراردارد :

اول ـ خانواده برای پرورش‌جسمی وروحی خردسالان

دوم ـ آموزشگاهها برای تعلیم علوم ونیزتهذیب اخلاق جوانان

سوم ـ مجامع وانجمنها از هرنوع برای راهنمائی بزرگسالان در امور اجتماعی و سیاسی ودینی .

برای‌جلوگیری‌ازنشرفسادوارتکاب جنحه وجنایت درکشورمقامات مربوطاقداماتی اساسی دارند بدین‌قرار :

اول ـ راهنمائی پدران ومادران برای تربیت‌صحیح جسمی وروحی فرزندان خود بوسیلهٔ نوشتن کتابهاونشرمقالات مفیدوپرمغز درجراید ومجلات برمبنای علمی‌وتربیتی اما بزبان خیلی‌ساده وروشن ازطرف نویسندگان واستادان تعلیم وتربیت وطبع‌ونشرآنها باکمك دولت برایگان یابابهای ارزان وایراد سخنرانیهای مفید در مجامع و انجمنهای پدران ومادران برای آگاه‌ساختن آنان ازروش پرورش راست و درست فرزندان .

دوم ـ توجه ودقت مخصوص بسبك تعلیم وتربیت واجرای برنامه‌های رسمی در تمام مراحل ازدبستان تادانشگاه .

زیرا تعلیم محض‌طبیعیات‌وریاضیات وفنون دیگر درتربیت صحیح وتهذیب اخلاق اطفال یاجوانان اثری ندارد وپرورش باید ترکیبی ازتعلیم‌علوم تربیت وتهذیب اخلاق توأمان باشد وگرنه تعلیم‌علم بـه‌تنها برای بعضی از جوانان ممکن است مصداق بیت معروف فرهنگ قدیم بشود

تیغ‌دادن در کف زنگی مست ‏ ‏ ‏ به‌که افتد علم ناکس را بدست

سوم ـ تشکیل‌انجمنهاومجامع برای تشریح‌مقاصد اخلاقی وبحث درامورا‌جتماعی واخلاقی ودینی وهدایت مردم براههای‌خیروصواب.

دکتر برومند *



سرگذشت کیخسرو

(۳)

کیان وهخامنشیان :

سلسلۀ کیان را گروهی از خاورشناسان با سلسلۀ هخامنشی یکسان دانسته و کوشیده‌اند که میان سلاطین دو سلسله ، که یکی داستانی و نیمه تاریخی و دیگری تاریخی است ، ارتباطی بوجود آورند و آنان را یکسان شمارند . از علل عمدۀ این اشتباه یکی وارد شدن بعضی از پادشاهان سلسلۀ هخامنشی مانند **دارا** و **دارای دارایان** است در شمار پادشاهان اخیر کیان (بوسیلۀ مورخان قدیم) . زیرا ایرانیان با اطلاع از حدیث **اسکندر** و جنگ او با **داریوش سوم** پادشاه هخامنشی و نیز با اطلاعی که از کیان داشته‌اند و آنان را آخرین دستۀ سلاطین باستانی ایران می‌شمرده‌اند چنین پنداشتند که جنگ اسکندر با آخرین پادشاه همین سلسله اتفاق افتاده و او دارا پسر داراست که در ادبیات پهلوی دارای دارایان خوانده میشود . این امر از یکطرف و همانندی که برخی از متتبعان میان **ویشتاسب کیانی** (حامی زرتشت) و **ویشتاسب پدر داریوش بزرگ** حاکم ایالت پارت از طرف دیگر، تصور کرده‌اند باعث شد که سلسله تاریخی هخامنشی همان سلسلۀ نیم داستانی کیان شمرده شود ومثلاً کوروش مؤسس واقعی شاهنشاهی هخامنشی همان کیخسرو تصور گردد .

☆خانم دکتر مهردخت برومند از پژوهندگان معاصر.

مورد دیگر، یکی دانستن **وهمن‌اردشیر** و **اردشیراول** هخامنشی است‌که دراواخر عهدساسانی صورت گرفته بود . ولی برخلاف همهٔ این تصورات نبایدشاهان کیانی را با پادشاهان تاریخی مادی وهخامنشی درهم‌آمیخت. زیرا، بنابرآنچه ازقرائن تاریخی ونیز باتحقیق درزمان زرتشت برمیآید ، پادشاهان کیان یعنی کسانیکه دراوستا بالقب **کوی** ذکرشده‌اند وآخرین ایشان **کوی‌ویشتاسب** است ودروجود تاریخی آنان‌هم نمیتوان کاملا شك‌کرد متعلق به‌عهد قدیمتر اززرتشت وعبارت بودند از رؤسای معروف قبایل مشرق وشمال مشرق ایران‌که‌پس‌از رسیدن بمقام فرمانروائی‌وعظمت بلقب‌کوی یعنی‌شاه‌ملقب میشده‌اند . درصورتیکه پادشاهان‌ماد وهخامنشی ، چنانکه شواهد ومدارك متعددتاریخی ثابت میکند ، پادشاهان مغرب وشمال غرب وجنوب ومرکز ایران بوده وازمیان آنان تنهادستهٔ اخیر توانسته‌اند برقسمتهای خاوری ایران حکومت یابند وعنوان سلطنتی‌آنان **خشای‌ثی** یعنی شاه‌است . این‌گروه از لحاظ زمان‌هم متأخر از زردشتند واینکه برخی خواسته‌اند بزحمت ویشتاسب پدرداریوش را همان کوی ویشتاسب حامی زرتشت بدانند اشتباه کرده‌اند .

کیخسرو وکورش

محققانی‌که سلسله کیانی وهخامنشی را یکی میدانند برآنند کـه کیخسرو همـان کوروش هخامنشی است واین ازآن رهگذرپیداشده که داستان زندگی این‌دو تاحدودی ، نه‌مطلق، همانند میباشد . کیخسرو ازنظرشباهت کارهایش به‌کوروش ، به‌دلایل زیر بـا این پادشاه تطبیق‌داده شده است :

۱ ـ مادرهردونسبت به قومیت‌پدرشان اجنبی هستند. مادرکیخسرودخت**افراسیاب** ومادرکورش دخت پادشاه **ماد** بود .

۲ ـ هردودور از دربار پدربزرگ شدند . کیخسرو دردربار تورانی وکوروش در دربار ماد .

۳ ـ کیخسرو پس‌از جنگهای متمادی ، تورانیان را از ایران میراند و دست‌آنان را بکلی کوتاه میکند . کورش نیز پس‌ازچندین سال جنگ **سکاها** را ازایران راند و مرز ایران را تاسیحون پیش‌برد وشهری درکنار آن‌رود به‌نام شهرکورش بناکرد .

۴ ـ درداستانها آمده‌که کیخسرو اژدهائی راازمیان اصفهان و فارس از بین‌برد . این افسانه ممکن است کنایه ازیك واقعهٔ تاریخی باشد ، چه‌اصفهان ازولایات مادبود . بنابروایات یونانیان ، آخرین پادشاه ماد **آستیاك** یـا **اژی‌دهاك** نـام داشت ووی دربین اصفهان وفارس باکورش جنگ‌کرد وویرا شکست داد . پارسی ها لقب اژی‌دهاك را بـه مناسبت نارضامندی به (آستیاك ـ اژی‌دهاك) آخرین پادشاه ماد داده بودند ممکن است

این امر سبب اختراع این افسانه شده باشد وبعدها داستانسرایان آنرا به کیخسرو داستانی نسبت داده‌اند .

۵ ـ همینطور که کیفیت مرگ کیخسرو برمامجهول است چگونگی مردن کورش نیزدرست معلوم نیست . مورخان قدیم را درکیفیت مرگ او اختلاف است و دورنیست همین ابهام سبب ایجاد این افسانه شده‌باشد .

۶ ـ عقل ودرایت وعدالت کیخسرو باتدبیر ودادگری وضعیف‌پروری کورش قابل مقایسه است .

نلدکه، هرچند رسماً وبه‌صراحت ازفرضیهٔ یکی بودن کیانیان وهخامنشیان پیروی نکرده است اما بااینحال درمقایسه‌ای که میان کیخسرو وکورش وکسانی که در داستان این دوپادشاه نقش‌داشته‌اند به عمل آورده ، تا اندازه‌ای باین‌فکر گرویده بوده است . قسمتی از مقایسه‌ای راکه درآغاز کتاب حماسهٔ ملی‌ایران آورده است نقل میکنیم :

باوجود تفاوتی که کتاب **هرودوتوس** نیزاساطیری تشخیص داده شده است، افسانه بچه سرراهی راکه ماده سگی شیرداده است خود هرودوتوس یا آن کسی که هرودوتوس ازدهان او حکایت راشنیده بصورتی که به‌عقل راست بیاید در آورده . اما این نمونه اساطیری که اغلب تکرار می‌شود بخوبی ثابت میکند که موضوع اصولاً جزوروایت های ملی است. گذشته ازاین تدوین هرودوتوس تااندازه‌ای با داستان پهلوانی ایرانی، که ما اززمانهای بعد می‌شناسیم ، مطابقت می‌نماید . شاه‌بیگانه (استیاژ = افراسیاب) به‌شاهزاده پارسی (کورش = کیخسرو) فرمان میدهد ، پسردخترش (مندنه = **فرنگیس**) در(شاهنامه) (**ویسپان‌فریه**)[1] درپهلوی رابکشد . این پسرنجات داده‌شده درمیان‌چوپانان بزرگ میشود وبعدها برپدربزرگ خود غلبه میکند . نیز شاید بتوان مقام **هارپاکوس** را (باوجود آنکه شخصیت اوبهمان اندازه شخصیت کورش تاریخی است) در قبال مقام **پیران** گذاشت و چنانکه ملاحظه میشود نلدکه نیز بامقایسه افراسیاب وآستیاك و کورش وکیخسرو وهارپاکوس وپیران ویسه ، در حقیقت برسرآن است که براین فرضیه صحه‌ای بگذارد ، اماتحقیقات دقیق **کریستن‌سن** و انتقادهای وی بر **هرتل**[2] و **هرتسفلد** تااندازه‌ای قابل قبول بودن این فرضیه را ردمیکند .

جاودانی بودن کیخسرو :

بنابرآنچه از آفرین پیغامبر زرتشت برمیآید ، کیخسرو از مرگ و زوال برکنار بود. این فکردرمتون پهلوی وشاهنامه عیناًباقی مانده است . درمتون پهلوی، کیخسرو وازجمله جاویدانان وازکسانی است که درگنگ دژ بسرمیبرد وبرتخت خود ، درمکانی

که ازدیدگان پنهان است، نشسته است وچون روز رستاخیز نزدیك شود او و **سوشیانس** (موعود مزدیسنا) یکدیگر را خواهند دید وکیخسرو درشمار پهلوانانی خواهد بود که سوشیانس را درنبرد آخرالزمان یاری میکنند . روایت مذکور در شاهنامه بدین‌صورت آمده است که‌کیخسرو پس ازکشیدن کین **سیاوش** و رهانیدن ایران ازآسیب افراسیاب تورانی ، ازاین جهان روی برتافت وبفرمان خداوند ، درعین حیات ، آهنگ‌جهان‌باقی کرد وبه‌ممانعت های پهلوانان‌ایران وقعی‌ننهاد وسرانجام با **طوس وگیو وبیژن‌وفریبرز** از فرازکوهی گذشت وبه بیابانی رسید وشبانگاه بچشمه‌ای کـه درآنجا بودتن بشست و چون بامداد برآمد از او اثری‌نیافتند وآن چهارپهلوان نیزنیمه روز همانجا ناپدیدوتباه شدند . داستان سفرکیخسرو بجهان باقی ، چنانکه در شاهنامه می‌بینیم بی‌شك اثر ویـا صورت منقلب‌وواژگونه‌ئی‌ازحدیث جاویدان بودن کیخسرو ازاوستا وآثار پهلوی‌است. درروایات پهلوی ازمیان پهلوانانی که بنابه روایات شاهنامه بدان بیابان رفتند وناپدید شدند تنها طوس نام برده شده‌که جایی خفته است و کیخسرو بر پشت **وای** (وایـو) از نزدیك اومیگذرد .

درمقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد (درفقره ۳۹) تأسیس آذرگشسب به‌کیخسرو منسوب است واو از جاودانان شمرده شده است : «فربه‌کیخسرو پسر سیاوخش رسید . ازپرتوآن او به‌افراسیاب‌جادوی تورانی ویاران‌بدکنش وی چیرگشته شکست داد . چنانکه**گرسیوز** وسایر یاران جهان ویران‌کن وی‌را واو کامیاب گشته بتکدهٔ کناردریاچه چئچست راکه آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران‌کرد ودر پاداش اعمال نیـکش اینك بـرتختی نشسته ستوده است . درمحلی پنهان یك‌جاودانی تاروز رستاخیز تن‌اورا پاسبا[ن] ... »

همچنین درفصل ۲۷ مینوخرد فقرات ۶۳ - ۵۹ مندرج است که ... کیخسروسود این بودکه افراسیاب راکشت ودرکناردریاچهٔ چئچست بتخانه راویران کرد وگنگ‌دیزرا بیاراست وسوشیانت پیروزگررا درروز واپسین یاری‌خواهد نمود.»

ونیز درفصـل ۱۵ فقـره۱۱ کیخسرو درجـزو هفت جاودانیها شمرده شده است . همچنین نامورانی که‌در سفراخیر باکیخسرو همراه بـودند وبقول فـردوسی پس‌از غایب شدن شاه‌درزیربرف مانده‌هلاك‌شدند ، درمزدیسنا ، ازجاودانیها میباشند ودرروزواپسین ظهورکرده سوشیانت را در نونمودن‌جهان یاوری خواهندکرد. درفصل۲۹ بندهشن فقره ۶ ازتوس پسر**نوذر** وگیو پسر**گودرز** در جزو جـاودانیهای دیگر اسم برده شده است . درصد دربندهشن‌فصل **۳۵** کیخسرو وطوس وگیو و **پشوتن و سام‌نریمان** ازجاودانی‌هایی هستندکه درروز واپسین ازیاوران **اوشیدرماه** خواهندبود . همچنین از اعمـال‌گرشاسب هنگام رستاخیز درادبیات پهلوی بسیارسخن رفته است .

2_ Hertel

1_ Vispan Frya

محمدناصر غلامرضائی (خوری) *

نقدوبحث

توضیحی درباب مقاله‌قلعه استوناوند

شماره اول سال پنجم صفحه ۵۰-۵۳

درشماره ۴۹فروردین‌ماه ۲۵۳۶ آن‌مجله شرحی راجع به‌قلعه استناباد (استوناوند) نوشته شده بوده لکن محل‌قلعه بطورصریح ذکرنشده باتوجه به نوشته یاقوت که محل قلعه را دوازده‌فرسخی ری میداندد‌رسه‌کیلومتری جنوب ایوانکی که ازلحاظ فاصله‌تاری کاملاً منطبق بانوشته یاقوت‌است تپه‌ای وجود داردکه اهالی محل بآن (قلعه چل گیس) میگویند وباستانشناسان محلی‌دور ازچشم وزارت فرهنگ‌وهنر درآن تپه‌بکاوش میپردازند واشیاء آنتیك پیدامیکنند. بانشانیهای داده‌شده‌تصور میرود قلعه موردنظر همین‌تپه‌مذکور باشد (قلعه چل گیس) ایوانکی. چنانچه این نظریه کمکی به محل قلعه ننماید میتوان از آقای عبدالحمید مولوی مشهدی استفسارنمودزیرا آقای مولوی ازلحاظ آگاهی واطلاع برمکانهای تاریخی درایران نادره زمان خود میباشد وبعقیده بنده در سراسر ایران کسی مطلع تراز اونیست .

اصفهان ـ سلطنت‌آباد ـ محمدناصرغلامرضائی(خوری)

از سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی
شماره مسلسل : ۱۵

رَشحات عیَن الحیَات

تألیف :

مولانا فخرالدّین علی بن حسین واعظ کاشفی

۸۶۷ - ۹۳۹ ﻫ

با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات

دکتر علی اصغر معینیان

شهریورماه ۲۵۳۶

جلد اول

مجموعه متون قدیم و احوال دانشمندان و عارفان

بلیطهای بخت آزمائی باگوی قرمز و آبی

بلیطهای جدید بخت‌آزمائی با گوی قرمز و گوی آبی هر هفته ۲۰۰ هزار تومان و درسال بیش از ۱۰ میلیون تومان جایزه اضافی برای برندگان یک‌رقمی به‌ارمغان میآورد.

وقتی برندهٔ جایزه یک‌رقمی شوید و رنگ گوی بلیط شما با رنگ برندهٔ هفته تطبیق کند ۵۰ درصد بیشتر جایزه میگیرید.

بعلاوه یک‌میلیون و دویست هزارتومان شانس بزرگ هفته و هزاران جایزه نقدی دیگر در دسترس شماست.



هرهفته ۵۰ درصد جایزه بیشتر برای برندگان یک‌رقمی

هرهفته ۱/۲۰۰/۰۰۰ تومان باسری ۵ تائی

بین المللی



این ورای گسترش جهانی است.

هواپیمائی ملی ایران " هما " یک شرکت هواپیمائی بین‌المللی واقعی است. نه تنها بخاطر ۲۳۰ پروازی که هر هفته باقصی نقاط عالم انجام میدهد. نه تنها برای جابجا کردن صدها هزار نفر مسافر بین‌المللی که " هما " را برای پروازهای شیرین خود انتخاب میکنند و با " هما " به بهترین نقاط عالم میروند، بلکه بخاطر گروهی از زبده‌ترین و ماهرترین انسانهائی که از ملیتهای مختلف گرد هم آمده‌اند تا در هر پرواز، راحتی بیشتری برای شما فراهم کنند و بشما امکان دهند تا از آرامش واستراحت بیشتری برخوردار باشید و از پروازتان در حد کمال لذت ببرید.

این انسانها میدانند شما چه میخواهید و چه چیزی را دوست دارید. اینان زبان خواسته‌های شما را میدانند و از فرهنگی جهانی بهره‌مندند. وقتی شما با " هما " پرواز میکنید، احساس خواهید کرد که در خانه خود و در جمع دوستان خود هستید. اینکه شما بکجا پرواز میکنید مهم نیست، آنچیزی که بتواند راحتی بیشتر شما را فراهم آورد مهم است.

هواپیمائی ملی ایران . هما .

برای کسب اطلاعات بیشتر به آژانس مسافرتی خود و یا دفاتر هواپیمائی ملی ایران :

خیابان فردوسی ویا خیابان شاهرضا مراجعه نمائید . تلفن رزرواسیون ۹۶۹۰۸۱ – ۹۶۵۰۱۱ – ۹۷۹۰۱۱

37,147,341

37,147,34/